

الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

المنسوب الى

الامام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى

المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهرالعجايب المعروف بار دو كاثيد پريس

في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهرالعجايب معروف بار دو كاثيد پريس چاپ شد

جملة حقوق طبع اين كتاب محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله على نعمایه العظیم و نصلي على رسوله الكريم - و على
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم*
و بعد

يقول احقر عبد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه امر علي من
له. وله في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له
صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البوهاري البرد راني
السيد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصايص -
مزبلا عنه النقايص - فسمعت في تصحيح متنه على قد الامكان -
و تركت ترجمته كما كان - و ارجو (بي العفو و الغفران - بما
وقع مني من الزلل و النسيان *



بنام ابژد بخشده داور • فروز مابۀ هو گونه گوهر .
درود بی پایان - ار پاك يزدان - بر پيشرو و خشوران - جاويدان باد
صد هزاران آفرين بر جانشان • بر روان پاك فرودان شان
سپس ابن ناكس كه قرين - احمد كبير الدين - ميگويد - كه دوستم سيد
والا نژاد - صدر الدين احمد فرخ بهاد - كه همۀ ديكاكاش در مرز يوم بوهار
بودوان فرساد راه ويا داش و داد بودند - بمن پيدواي نابكار نمار فرمودند -
كه خصايص نامۀ دسائي را كه در فروزش اسم الله الغالب - پوراني
طالب - است - چاپ كردم - و در درستی راستي و كاستي آن دست و پائي
زدم • هرچند كه اين كار ارجحت از نيروي اين مستمند بس ناكشود بود -
ناهم كام و ناكام گام درين چام چام نهادم - و در پارسي ورشيم آن و نژۀ ها را
بدشيم نادرۀ ها نشاندم - مگر پارسي همسپراز آن را بر همان پيشين
اندار بگذاشتم • خدا را لغزشهاي مرا در گذار - و من اهرمن زده را
بوز راه راستي و راستبازي نگهدار •

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال النسائي

عن قيسير الوصوا

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بكر بن
مذق خمس عشرة و مائتين و مات بمكة سنة ثلاث و ثلثمائة و هو
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني
وعبرهم و اخذ عنه خاق كثير و له كتب كثيرة في الحديث و كان
شافعي المذهب و له مداسك على مذهب الامام الشافعي و كان
ورعا متحريرا * قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ والشيوخ منهم عبد الله بن أحمد بن حنبل بطرسوس
ونابوا دأهم بافتخاره * وسأله بعض الأمراد عن كذابه السفن (كذا
صحيح فقال فيه الصحيح والحسن و يقارنهما قال واكتب لنا
الصحيح منه مجردا فوضع المجتبى فهو المجتبى من السدن
قرب كل حديث تكام في إسناده بالتعليل هذا قليل من كثير *

عن وفیات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان
بن بحر النسائي الحفاظ كان امام عصره في الحديث وله كتاب
السفن وسكن مصر و انشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال
محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمرة و خرج الى دمشق فسئل
عن معوية و ما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية
راما براس حتى يفضل و في رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا
لا اشبع الله بطاوك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضه حتى
اخرجوه من المسجد و في رواية اخرى يدفعون في خصبته و داسوه
ثم حمل الى الرملة و مات بها * و قال الحفاظ ابو الحسن الدارقطني
لما امنحن النسائي بدمشق قال احملوني الى مكة فحمل اليها
فدفن بها وهو مدفون بين الصفا و المروة و كانت وفاته في شعبان
سنة ثلث و ثمانمائة * و قال الحفاظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

دمشق مات بسبب ذلك الدوس وهو مدقول .ال وكان قد صنف
 كتاب الخصائص في فعل على بن ابي طالب عليه السلام و اهل
 البيت عليهم السلام و اكثر روايات فيه عن احمد بن حنبل فقول انه
 الا تصنف كتابا في فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت
 دمشق و المنكر عن علي عليه السلام كذا فارت ان يهدى
 الله تعالى بهذا الكتاب * و كان يصوم يوما و يفطر يوما و كان موصوفا
 بكثرة اجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن و سراري * و قال الدارقطني رحمه الله
 منحن بدمشق فذكرك الشهادة رج و توفي يوم الاثنين لثلاث عشرة
 ليلة خلت من صفر سنة ثلث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن
 المصري قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة ثبتا
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى و ثمانمائة
 و رايت بخطي في مسوداتي ان مواده بنسب في سنة خمس
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم * و نسبته الى ابي بن
 الذنون و فتح السنين المهمة و بعدها هجرة و هي مدينة حراسان
 خرج بها جماعة من الايمان .

در اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النسائي یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و مدبر بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جایز الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - باخند مجتبی بنون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسید نه همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد آنرا بنویشتن صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را نه در اسناد آن تکام کرده و معلل داشته اند از آن کتاب اسقاط نمود چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داود و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله بیهقی گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ نه چهار دفتر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم - مقولست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی درش از یک دو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث ز بر جرح

و انعدال رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع فقیه
بیانی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق
میکند که فقیه علیه و ادا اسمع و در روایت از وی نمیکوید حدیثا
و اخبارا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگردد و
گفتند اند که سبب این طریقه روایت کردن ازو آنست که میان
حارث و نسائی خشودتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث
فتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان
میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی
استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر
بود و نسائی روایت حدیث دارد از دبار مشایخ مثل متیبه بن
سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و
ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار
مانند ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السی و ابو القاسم طبرانی
و سایر جمال الدین محدث می گویند از شیخ عبد الله یامعی موقوف
است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن
شعیب الدسانی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر
مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار
ازو احذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و
اول آن ناحیه دوتی در مسجد بنا کردند چه می گوئی در حق
معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب مائل گفت
اما یرضی معاویه ان یخرج راس نراس حائیل بفضل و روایی آنکه

گفت نمی شناسم او را هیچ مضیلتی الا لا اشبع الا بطبخه پس مردم
 برخاستند و در وی پیچیدند و بیگرمیها کردند و چندان زدندش که
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و ازان جهت بیمار
 شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش
 و او را جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه
 مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر
 المومنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا
 او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من
 دران تصنیف آن بود که چون در دمشق در آمدن مردم آن ناحیه
 را منصرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی
 ایشان را براه راست آرد به سبب آن کتاب مذکور را تألیف
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود
 بکسرت جماع و چهار زوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و وزای
 آن سرایی نیز میداشت * ولادت نسائی در سال دویست و پانزده
 از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه *

عن خلاصة تذهیب تہذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان بدوفین بن بحر بن دینار
 النسائی ابو عبد الرحمن القفنی الحافظ صاحب السدن واحد
 الایمة المبرزین و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و

الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة - بن خالي مذكورين في
تراجهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حوضي الحافظ و
الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و
ابن عدي و ابن الهيثمي و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا
المسائي الامام في الحديث بلا مدافعة نوري بفلسطين (٤) ■ قيل
بالرملة (٥) و دفن ببית المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلاثمائة
شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة ■



(٤) قال ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلاثمائة •
(٥) قال الحاكم ابو عبد الله حسده مشايخ مصر فخرج الى الرملة
فسئل عن فضائل معارفة فاعسك عنه ففرضوه في الجامع فقال اخرجوني
الى مكة فاخرجوه عليها فمات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه
خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معارفة و فضائله فقال الا
يرضى راسا براس حتى يصل وما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج
من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها ■



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد
و آله اجمعين * و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رضه ■
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي *

ذكر صلوة امير المؤمنين على بن ابيطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن ائمن قال انبانا عبد الرحمن اعني
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی دهسند مومنانرا و کافرانرا.

در دنیا ■ بخشند مومنان را که کافران را در آخرت

جمع شکر ثابت است برای خدا پرورش کند تمام عالم و درود و سلام
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام * و بعد حمد
و صلوة پس ابن خاصه هاي علي پسر ابي طالب است خشدود شود خدا
برتر ازو ■ گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي ■

این ذکر نماز علی . سر ابيطالب است خوشود شود خدا ازو

۱ - خبر داد مارا محمد پسر مدنی خبر داد مارا عبد الرحمن مراد
میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا
شعبه از سلمه پسر کهیل گفت سلمه شلیدم حیل عرفی را - عرب نام

حیة العربی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *

۲ — انبأنا محمد بن المثنی قال انبأنا عبدالرحمن قال
انبأنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم علی
بن ابي طالب رضه *

شهریست . گفت حیة عربی شنیدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا
بر او و بر آل او و سلام فریست ■

۴ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد ما را عبدالرحمن
گفت عبدالرحمن خبر داد ما را شعبه از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نقای کنندگان است

۳ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد ما را
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد ما را شعبه از عمرو پسر
مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست
علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او ■

۴ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة مولى الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلى مع رسول الله صلعم علي رضه و قد قال في موضع آخر اسلم علي رضه *

■ — اخبرنا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا سعيد بن خثیم عن اسد بن عبيدة البجلي عن يحيى بن عفيف عن عفيف قال جئت في الجاهلية الى مكة فنزلت على العباس بن عبد المطلب رضه فلما ارتفعت الشمس و خلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرمى ببصرة الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا فام بلبث حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد مارا عبد الله پسر سعيد گفت عبد الله حديث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزة ازاد کرده شد انصار را گفت ابا حمزة شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و سالم فرستد علی است خشنود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی خشنود شود خدا از او •

■ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد بن محمد گفت محمد پسر عبيد حديث کرد مارا سعيد پسر خثیم از اسد پسر عبيدة البجلي از يحيى پسر عفيف از عفيف گفت عفيف آمدم در زمان جاهلیت طرف مکه پس فرود آمدم بر عباس پسر عبد المطلب خشنود شود خدا از وی هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان بعدی وقت نماز ظهر شد من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بیدائی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ایستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس ایستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمینہ فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب
فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب
ساجدا فسجدا معه فقلت يا عباس امر عظیم فقال تدري من
هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هذا
ابن اخي هل تدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي
بن ابي طالب بن عبد المطلب هذا ابن اخي هل تدري من
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن -) ولا والله على
ظهر الارض) كلها احد على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة *

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده
شد طفل و زن پس افتاد آن جوان دران حاله که سجده کند بود پس
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس
گفت عباس محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است این پسر برادر من
است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علي
پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن
که پس آن هردو است پس گفتم نه گفت این خديجه دختر خويلد زوجه
پسر برادر من است این پسر برادر بعدی محمد علیه السلام حدیث کرد او
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا نیست
بر زمین (ن -) و نیست قسم خدا بر پشت زمین) همه زمین کسی بر این دین
سواء آن کسان هر سه *

۶ — انبانا احمد بن سليمان الهاوي قال حدثنا عبدالله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال قال علي رضي انا عبدالله و اخو رسوله (ن - رسول الله صلعم) و انا الصديق الاكبر لا يقول (ن - لا يقولها) ذلك بعدي (ن - غبري) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين *

ذكر عبادة امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل (ن - ابن فضل) قال حدثنا الاعلم عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي رضي قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي (ن - نبيا)

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث كرد مارا عبدالله پسر موسى گفت عبدالله حديث كرد مارا علاء پسر صالح از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشود شود خدا ازو من نغد خدا ام و برادر (- پيغمبر خدا ام درود فرسد خدا بر او و سلام فرسد) پيغمبر او ام و من راست گو كلان ام نخواهد گفت اين سخن را (ن - نخواهد گفت آنرا) بعد من (ن - سواي من) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال *

اين ذكر عبادت امير المؤمنين علي پسر ابي طالب

است خشود شود خدا ازو

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر كوفي گفت علي حديث كرد مارا ابو فضيل (ن - پسر فضل) گفت پدر فضيل حديث كرد اصلح از عبدالله پسر ابي هذيل از علي خشود شود خدا از او گفت علي نهي شفا سم كسي را از اين است عبادت كرد خدا ذمالي را پس پيغمبر درود فرسد خدا

صلعم غیری عبادت الله قبل این، بعد از احدی من هذه الامة تسمع سنين *

ذکر منزلة علي بن ابيطا لب كرم الله وجهه

۸ — اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن

خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن

سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد رض قالت سمعت النبي

يقول سمعت رسول الله صلعم يوم الجحفة و اخذ بيد علي فخطب

فحمد الله و انثنى عليه ثم قال ايها الناس اني وليكم قالوا صدقت

يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي

علي و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة *

بر او و بر آل او و سلام فرستد سواي من عبادت كردم خدا را پيش اينكه

عبادت كرد او را کسی ازین امت نه سال *

این ذکر مرتبه علي بن ابيطا البست بزرگ کند

خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال بن بشر البصري گفت هلال حديث كرد مارا

محمد بن خالد گفت محمد حديث كرد مارا موسى بن يعقوب گفت موسى

حديث كرد مارا مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عائشه دختر سعد

خشدود شود خدا ازو گفت شنيدم پدر خود را مي گفت شنيدم پيغمبر خدا

را درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد روز جحفة (جحفة موضعيست دو ميل

از مكه) و گرفت دست علي را پس خطبه خواند پس حمد كرد خدا را و ثنا

كرد بر او پسر گفت اي مردمان تحقيق من دوست شما ام گفتند مردمان

دوست گفتي اي رسول خدا پسر گرفت دست علي را پس گفت اين دوست

مست و گذارنده است احكام الهي را از طرف من بوي خلق و تحقيق

خدا دوست دارنده است آن کسی را كه دوست داشت علي را و دشمن

دارنده است آن کسی را كه دشمن داشت علي را *

۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عنده طائر فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابوبكر وجاء عمر ثم جاء علي فاذن له *

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد البلخي و هشام بن عمار الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن وقاص عن ابيه قال امر معوبة سعدا فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلان اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حماد پسر حماد گفت حسن خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمرو از سدي از انس پسر مالك خشنود شود خدا از او تحقيق يهي درود فرستد خدا بر او بر آل او و سلام فرستد بود نزديك او جانور (پرده) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب تر خلق خود را بخورد همراه من اين جانور را پس آمد ابوبكر و آمد عمر پس آمد علي پس اذن داد براي علي *

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاوده سعد را پس گفت چه چه منع ميكند تو از اينكه زبون گوئي ابا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چه را گفت ان سه چه را براي او پيغمبر خدا درود نازل كند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون نخواهم گفت او را هر ايد اينكه باشد براي من يك اراي سه چه دوست تر است آن چه از طرف من از قطار شتران سوخ شديدم پيغمبر خدا را درود

رسول الله صلعم يقول له و قد خلعه في بعض مغازبه فقال له
علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول
الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهالون من موسى الا انه
لا ينبي (ن - لا نبوة) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لا عطين
الراية رجلا بحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاولوا
لها فقال ادعوا لي عليا فاتي يارمض (ن - فاتي به ارمض) فبصق
في عينه و دفع الراية اليه و اما نزلت انما يريد الله ليجذب عنكم
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا
و فاطمة و حسنا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهلي *

فرستد خدا بر او و بر آل او و سلام فرستد میگفت برای او و حال آنکه تحقیق
خلیعه کرد او را در بعض جنگهای خود در مدینه پس گفت برای او علی ای
پیغمبر خدا ادا میگذاری مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود
برای او پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و آل او و سلام فرستد ابا
راضی نمیشوی اینکه باشی از من دمذله هارون از موسی مگر تحقیق شان
اندست که نیست نبی بعد من و شنیدم ادا می گفت روز جنگ خیبر هر آنکه
هر آنکه خواهم داد علم را مرد را که دوست میدارد خدا تعالی را و رسول
او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم برای آن
علم پس فرمود بطلبید برای من علی را پس آمد با درد و سرخی چشمان
(ن - پس آورد کسی علی را با درد و سرخی چشمان) پس آب دهن انداخت
آن حضرت در مرد و چشم علی و داد بوزه را طرف او ■ هرگاه که نازل
شد این آیه سواء ابن نیست که اراده میکند خدا اینکه دور کند از شما
ناپاکی را اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردن طلبید پیغمبر خدا درود
فرستد خدا بر او و سلام فرستد علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را
پس فرمود ای بار خدا ابا ادبا اهل من هستند ■

۱۱ — ابیاد حرمی بن یونس بن محمد الطرسوسی قال
حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام بن موسی الصغیر عن
عبد الرحمن بن سابط عن سعد رض قال كنت جالسا فتدقصوا
علي بن ابي طالب رض لغات لقد سمعت رسول الله ص اعلم بقول
ان له خصالا ثلثا لان بكرن ابي واحدة منهم احب ابي من حمير
الذعم سمعته يقول انه صبي بمنزلة هارون من موسی الا انه لا ابي
يعدي و سمعته يقول لا اعطین الراية خدا رجلا يحب الله و رسوله و
يحب الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه *

۱۲ — اخبرانی زکریا بن محمد بن الحسن بن ابي عبد الله قال حدثنا
نصر بن علي قال ابیاد عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ — خبر داد مارا حرمی پسر یونس پسر محمد الطرسوسی گفت
حدیث کرد مارا ابو غسان گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از موسی صغیر
از عبد الرحمن پسر سابط از سعد (خ . و) گفت بودم نشیمنده پس
رفصان بیان کردند مردم علی پسر ابي طالب را (خ . و) پس گفتم هراینه
تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (خ . و . و) میگفت تحقیق برای او
خصلتها سه اید هراینه باشد برای من یعنی برای سعد یکی از آنها دوست
تو است طرف من از قطار شتران سرخ شنیدم او را میگوید تحقیق علی از
من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که بیست بی
بعد من و شنیدم او را میگفت هراینه هراینه خواهیم داد بیره را فردا مرد را
که دوست میدارد خدا و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر
و شنیدم او را میگفت آنکس که باشم دوست او پس علی است دوست او ■

۱۲ — خبر داد مارا زکریا بن محمد بن الحسن بن ابي عبد الله گفت زکریا حدیث کرد
مارا نصر بن علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن ابيه ان سعدا رفا قال قال النبي صلعم لا تدفعن الراية الى رجل
يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله يفتح على يديه فاستشرف
لها اصحابه فدفعها الى علي ■

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرحادي (الرهاوي) قال
حدثنا عبد الله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن
عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يصير معه
ان الناس قد انكروا منك انك (ن - ان تخرج) تخرج في
البرد في البلاء و تخرج في الحر في الحشود الثوب الغليظ (ن -
الخشن) قال او لم تكن معنا بخيبر قال بلى قال فان رسول الله

پسر ايمون از پدر خود تحقيق سعد (خ . و) گفت گفت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م .) هواينه خواهم داد فيزه را طرف مرد كه دوست مي دارد
خدا ■ رسول خدا را و دوست مي دارد او را خدا و پيغمبر خدا فتح خواهد
كرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند كرد براي ان فيزه اصحاب
پيغمبر پس دفع كره آن فيزه را طرف علي ■

۱۳ — حديث كود مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث
كود مارا عبد الله گفت عبد الله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حكم و منهال
از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقيق ابي ليلى گفت براي
علي و بود ابوليلى سيرا مي كرد همراه علي تحقيق مردم تحقيق انكار كردند
■ تعجب كردند از تو تحقيق تو بيرون مي آئي (ن - اينكه بيرون مي آئي)
در سري در جامه كهنه و بيرون مي آئي در گرمي در پوشاك پنبه دار و
پارچه لكه (گنده) فرمود حضرت علي ايا نبودي تو همراه ما در جنگ
خبر گرفت ابوليلى اري بودم فرمود حضرت علي پس تحقيق پيغمبر خدا

صلعم بغث ابابكر و عقد له الراية (نه - لواء) فرجع و بعث عمرو
و عقد له لواء فرجع بالناس فقال رسول الله صلعم لاعطين الراية رجلا
يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرا لیس بفرار فارسل
ابی و انا ارمم فقلت انی ارمم فتقل فی عیني و قال اللهم اكفه
اذی الحر و البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا ■

۱۴ — ابنا محمد بن علی بن حرب المروزي قال ابنا
معاذ بن خالد قال ابنا الحسین بن واقد عن عبد الله بن بريدة
قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خیبر و اخذ اللواء ابوبكر

(د . خ . م .) فرستاد ابابكر را و بست برای او علم پس رجوع کرد
ابوبكر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراه
مردمان پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م -) مرا بده خواهم داد نیزه را
مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او
را خدا ■ رسول او بسیار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد
انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیان وقت
پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن
مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کذابت کن
تو علی را اذیت گرمی و سردی را گفت علی علیه السلام پس نیافتم گرمی
را بعد فرمودن انحضرت این کلام را و نیافتم سردی را ■

۱۵ — خبر داد ما را محمد پسر علی پسر حرب مروزي گفت محمد
خبر داد ما را معاذ پسر خالد گفت معاذ خبر داد ما را حصون پسر واقد از
عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله شیدم ابي هريرة را (خ . و) می گفت
حصار کردیم و کرد گشتیم خیبر را و گرفت علم را ابوبكر صدیق پس

قلم یفتح له و اخذه من الذی عمر فأنصرف و لم یفتح له و اصاب
الناس نوسئذ شدة و جهد فقال رسول الله صاعم انی دافع لوائی
غدا الی رجل یحب الله و رسوله و یحببه الله و رسوله لا یرجع حتی
یفتح له و یثابا طلبة انفسنا ان الیتم غدا و اما اصبیح رسول الله صاعم
صلی الغداة ثم قام قایما و دعا باللواء (ن - اللواء) و الناس علی
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صاعم الا و هو یرجوا
ان یرجع صاحب اللواء فدعا علی بن ابیطالب و هو ارمق فتبذل
فی عینیه و مسح عنه و دفع الیه اللواء و فتح الله علیه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر (فردا) عمر پس بازگشت
و به فتح کود خدا برای او رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس
فرمود پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا
طرف مرد دوست میداد خدا را رسول خدا را و دوست میداد او را
خدا و پیغمبر خدا به رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا
برای او خفیم در آن حالیکه خوش بود ذات ماها که تحقیق فتح فردا
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا (د - خ - م -) دعا خواند صبح را
یستقر برخواست آن حضرت در آن حالیکه راحت ایستاده بود و مردم بر صفها
خود بودند پس نبود از ما مردم که برای او مژده بود در بیک پیغمبر خدا
(د - خ - م -) مگر و آن مرد امید میداشت اندک باشد صاحب علم پس
طلبیب علی پسر ابی طالب را و حال آنکه او سرخی و درد چشمان میداشت
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح
کرد آن آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی
مالید و دفع کرد آنحضرت طرف حضرت علی علم را رفیع گرد خدا در
او و گذشت این بریده راوی حدیث من در آن کس بودم که دست دراز کرد

اذا فامین تطاول لها (ن - و قالوا ۲ خیرنا فبین تطاول لها) *

۱۵ — انبأنا محمد بن بشار بن دار البصری قال حدثنا

محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن ميمون ابن عبد الله ان

عبد الله بن برد۱ حدثه عن ابيه بریدة الاسلامی قال لما كان

خبیر نزل رسول الله صلعم بحضرة (ن - بحضرة) اهل خبیر

اعطى (رسول الله صلعم الاول۱ عمر فنهض معه من نهض من الناس

فاقوا اهل خبیر فاكشف عمرو واصحابه فرجعوا الى (رسول الله

صلعم فقال (رسول الله صلعم لا عطن الاول۱ (جلا يحسب الله و رسوله

و يحسبه الله و رسوله فلما كان من العدة تبار (ن - فصادر) ابوبکر

و عمر قدام عليا و هو ارمد فقتل فی منبجه و نهض معه من الناس

برای علم (ن - و گفتند مردم بهتر ماست مرتضی علی دران کس که دست

دراز کرد برای علم) *

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصری گفت محمد حدیث

کرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حدیث کرد مارا عوف از

میمون ابی عبد الله پسر بریدة حدیث کرد او را از پدر خود برد۱ اسلامی

گفت هرگاه بود خبیر فرود آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) در میدان

و حضور (ن - بنقله) اهل خبیر داد پیغمبر خدا (د . خ . س .) علم را

بعمر پس برخاست همراه۱ انکس که بر خالت از مردمان پس ملاقات

کردند اهل خبیر را پس منکشف و ظاهر شد عمر و اصحاب را و پس رجوع

کردند طرف پیغمبر خدا (د . خ . س .) پس گفت پیغمبر خدا (د . خ .

س .) هر ایذه هر ایذه خواهم داد بیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا

را ۱ رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه که شد از

فرودا سبقت کرد (ن - پس آمد) ابوبکر و عمر پس طلبید انحضرت علی را و

حال آنکه حضرت علی درد و سرخی چشمان میداشت پس اب دهی

من فہض فلقی اہل خیبر فاذا مرحب یرتجزو هو یقول
 قد علمت خیبرانی مرحب ■ شاکی السلاح بطل مجرب
 اطعن احيانا و حیذا اضرب * اذا الليوث اقبلت تلہب
 فاختلف هو و علی ضربتین فضربه علی علی ہامته حتی عض (ن)۔
 مضی (السبف منها البیض و انتہی (اسہ و سمع اہل العسکر
 صوت ضربته فما ققام اخر الذاس مع علی حتی فتح اللہ له و لهم *
 ۱۶ — انبانا قتیبہ بن سعید قال حدثنا یعقوب بن
 عبدالرحمن الزہری عن ابی حازم قال اخبرنی سهل بن سعد رض
 ان رسول اللہ صلعم قال یوم خیبر لا عطین هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در ہر دوچشمان او و برخاست ہمراہ او از مردم انکس
 کہ برخاست پس مالقات کون اہل خیبر را پس ناگاہ مرحب پہلوان شعر
 میخواند کہ منضم بر دلیری و شجاعت او بود و او میگفت تحقیق دانست
 اہل خیبر تحقیق من مرحب ہستم پرکنندہ آلات جنگ شمشیر و غیرہ و
 پہلوان ام تجرنہ کنند ■ ام بیژنہ میزنم گاہی و گاہی تمیزنم و قتیکہ شیرہا پیش
 آمدند در حالیکہ شعلہ زنندہ اند پس اختلاف کردند مرحب و علی ہر دو
 ضربه را پس زد او را علی بر سر او تا اینکه قطعہ کرد (ن - و گذشت) و
 گرید شمشیر از آن سر خود را و منتهی شد سر او را و شدید اہل لشکر اواز
 زدن او پس نہ تمام شد آخر مردم ہمراہ علی تا اینکه فتح کرد خدا برای
 علی و برای مردم ہمراہی او ■

۱۶ — خبر داد مارا قتیبہ پسر سعید گفت قتیبہ حدیث کرد ما را
 یعقوب پسر عبدالرحمن زہری از ابی حازم گفت ابی حازم خبر داد مرا
 سهل پسر سعد (خ - و) تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت روز
 جنگ خیبر ہرآنکہ ہرآنکہ خواہم داد این بیژنہ را فردا مرد را فتح خواہد

يُفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَحْيَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَبِحَبْبهِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ
النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ كُلُّهُمْ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَى فَقَالَ ابْنُ
عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنِيهِ قَالَ فَأَرْسَلُوا
إِلَيْهِ فَاتَى بِهِ فَبَصَقَ (رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ فِي عَيْنِيهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ) (ن -
فَبَدَأَ كَمَا كَانَ) كَانَ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ عَلِيُّ يَا
رَسُولَ اللَّهِ أَقَاتَاهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ أَغْدَ (ن - أَنْغَدَ) عَلَى
رَسَائِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ أَدْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَإِخْبَرَهُمْ بِمَا
يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا
وَاحِدًا خَيْرَ (ن - خَيْرًا مِنْ أَنْ يَكُونَ) لَكَ مِنْ حِمْرِ النِّعَمِ *

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را ■ پیغمبر او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان باعداد کردند
فردیک پیغمبر خدا (د. خ. م.) تمام مردم آمدند میداشتند اندک دانه
شود آن علم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای
پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشمان او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی
را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا
(د. خ. ل. م.) در هر دو چشمان او و دعا کرد برای او پس قدرست شد
گویا که نبود او را درد (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس داد او را علم را
پس گفت علی ای پیغمبر خدا حدک خواهم کرد کافران را تا آنکه خواهند
شد مثل ما پس فرمود برو (برو) - بر طریق خود تا آنکه نزول خواهی
کرد بمیدان ایشان پس در دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خدوده نشان
را با پیغمبر که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا
است هرآنکه ای که اگر عدالت خواهد کرد - دا سبب تو یک مرد را بهتر
است (بهتر است از این باشد) برای تو ر. رخ شتران •

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین لخبر ابی هريرة رضه فی ذلک (فیہ)

۱۷ — امانا ابوالحسنین احمد بن سلمان الرهاوي قال
حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن ابی حازم
عن ابی هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لا دفعن الرابة اليوم
الي رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتطاول لها
القوم فقال اين على بن ابی طالب فقالوا يشتكى عينيه قال
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني عاب و دفع اليه
الرابة ففتح الله تعالى على يديه *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نشان کند گان است برای خرابی هریره خنود شود خدا از و در این امر

۱۷ — خبر دان ابوالحسنین احمد بن سلمان رهاوي گفت حدیث کرد
مارا یعلی بن عبيد گفت یعلی حدیث کرد مارا دود پسر کیسان از ابی
حازم از ابی هريرة (خ = و) گفت ابی هريرة گفت پیغمبر خدا (د =
خ =) هرایده دفع خواهم کرد علم را امروز طرف خود که دوست میدارد
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کیجاست علی پسر
ابطالب پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابی هريرة
پس آب دهن او را خنود پیغمبر خدا (د = خ =) در هر دو کف مبارک
خود را و هر دو چشم علی را دفع کرد طرف او نیزه را پس فتح کرد
خدا تعالی بر دو دست علی ■

۱۸ — ابیاداً قتیبة بن سعد قال اخذونا یعقوب بن سہیل
عن ابيه عن ابي عریبة رض ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر
لاطمن هذه الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله
يفتح الله عليه قال عمر بن الخطاب رض ما احببت الامارة الا يومئذ
فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه الراية و قال امش
و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فسر علي ثم وقف فصرخ يا رسول
الله علي ما ذا اقاتل الناس قال فاعلم حتى يشهدوا ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله فافوا بذلك فقد منعوا منك
دمائهم و اموالهم الا دكتها و حسابهم على الله عز و جل ■

۱۸ — خدر دا مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه خبر داد مارا یعقوب
از سہیل از پدر خود از ابي عریبة (خ و) تحقیق پیغمبر خدا (د خ و)
گفت روز جنگ خیبر هوایده خواهم داد ابن ابیہ را مرد را کہ دوست
میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح
خواهد داد خدا بر دست او گفت عمر پسر خطاب (خ و) ده دوست
میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا
(د خ و) علي پسر ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود
برو و نه التفات کن و پس دیگر تا اینکه فتح دهد خدا بر دست تو پس سیر
کرد علي پسترد توقف کرد پس آواز کرد اي پیغمبر خدا بر چه چیز قتل کنم
مردم کفار را فرمود ان حضرت قتل کن ایشان را تا اینکه شاهدهی دهند
اینکه نیست معبود بحق مگر خدا ■ تحقیق محمد پیغمبر خداست پس
و قتیکه کردند مردم کنار ابن پس تحقیق منع کرده شد از تو خوبیهای
ایشان ■ اموالهای ایشان مگر بحق خوبیهای ایشان و مالهای ایشان یعدی
اگر خون کسی کند یا مال کسی دزدی او داد قصاص ان باید گرفت
و حساب ایشان بدان گناه که پوشیده داشتند بر خدای غالب و بزرگ
است خواهد بخشید خواهد عذاب کند ■

۱۹ — انبازا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا جریر عن سهیل عن ابیه عن ابی هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لاعطین الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۱ — خبرداد مارا اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق حدیث کرد مارا جریر از سهیل از پدر خود از ابیهریره (خ-و) گفت ابیهریره گفت پیغمبر خدا (د-خ-ه) هراینده خواهم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت عمر رضه پس نه دوست داشتم امیر شدن را هرگز مگر امروز گفت ابیهریره پس گردن بلمقد کرد برای آن علم پس طلبید علی را پس فرستاد او را پستور گفت برو پس قتل کن تا اینکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه القاتل کن و نه پس نگر گفت ابیهریره پس رفت از قدر که خواست خدا پستور بستاند نه القاتل کرد پس گفت علی هر چه چیز بزل کنم مردم را گفت الحضرت قتل کن او شان را تا اینکه شایدهی دهند که دست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس وقتی که کردند این پس تحقیق مدع کرده شد خوبیهای او شان و مالهایی او شان مگر بحق خوبیهای او شان و مالهایی او شان بعدی اگر خونریزی و دزدی مال خواهد کرد بحق آن عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب او شان بر خدای غالب و بزرگ است در آن گناه که پوشیده کردند اگر خواهد عذاب کند اگر خواهد بخشد *

۲۰ — ابنا محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي

قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلعم يوم خيبر لا دفعن الرابة الى رجل يحب الله و رسوله ويحبه الله و رسوله ينتح الله عابه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) فدفعها الى علي و قال قاتل و تلقت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال علي ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعاولا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحقها و حسابهم علي الله *

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبد الله پسر مبارك مخزومي گفت حديث كرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حديث كرد ما را وهيب گفت حديث كرد ما را سهيل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ . و) گفت ابو هريرة گفت پيغمبر خدا (ن . خ . س .) روز خيبر هرايده هرايده خواهم داد نيرة را طرف مرديكه درست ميدارد او خدا را درست ميدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد كرد خدا بر دست او گنت هر پس نه درست داشتيم سير شدن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع كرد او را طرف علي و گنت قتل كن و نه انفات كن و پس مگر پس سير كرد علي نوديك گفت اي پيغمبر خدا ار چه • چيز قتل كدم گنت بر اينكه ساهدي دهمد اينكه درست معدود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خدا است پس و نيكه كردند اين پس تحقيق نگاه داشته شد خونهاي اوشان و مالهاي اوشان از من مگر بحق خونهاي اوشان و مالهاي اوشان يعني اگر خورديري و دزدني خواهند كرد بحق عرض ان قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب اوشان دران گناه كه پوشيده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عذاب كند •

ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبأ عباس بن عبدالمعظم العنبري قال حدثنا
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سليمان عن أبيه عن
منصور عن (يعني عن عمران بن حصين) رضي الله عن النبي صلعم
قال لا عظمين الراية رجلا يحب الله ورسوله أو قال يحبه الله
و رسوله فدعا عليا و هو ارمده ففتح الله على يديه *

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن
النبي صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن
یمنینه و میکائیل عن یساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال حدثنا

این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبدالمعظم عنبري گفت بیان حدیث
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان
از پدر خود از منصور از ربعی از عمران پسر حصین (خ . و) تحقیق
نبی (د . خ . ل . س .) گفت هر اینه خواهیم داد نيزه را مرد را که
دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضرت دوست میدارد او را
خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس
فتح کرد خدا بر مرد و دست او *

این ذکر خبر حسن بن علی است خوشنود شود خدا از ان
مرد و از نبی (د . خ . ل . س .) درین و تحقیق جبرئیل
قتل میکند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق

الذضر بن شمیل قال حدثنا یونس عن ابي اسحاق عن هبيرة
بن مریم قال خرج ائینا الحسن بن علي سلام الله علیهما و علیه
عمامة سوداء فقال لقد کان فیکم بالامس رجل ما سبقه الاولون
و لا یدرکه الاخرون و ان رسول الله صاعم قال لاعظین الراية غدا
رجلا یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله و یقاتل جبرئیل عن
یمینہ و میکائیل عن یساره ثم قال ■ یود بنی ان - لا یرد) رایتہ
حتی یفتح الله تعالی علیه ما ترک دینارا و لا درهما الا سبعمائة
(ن - تسعمائة) درهما اخذها عیالہ من عطایة کان اراد ان یدتاع
بہا خادما لہ ■

حدیث کرد ما را نصر پسر شمیل گفت نصر حدیث کرد ما را یونس از
ابی اسحاق از هبیره پسر یرم گفت هبیره بیرون آمد طرف ما حسن پسر علی
سلام خدا باشد بر آن هردو و حال آنکه در سر امام حسن دستار بود سیاه پس
گفت امام حسن هراینه تحقیق بود در میان شما دیروز مرد یعنی حضرت
علی نه سبقت بود او را مردمان پیشین و نه دریافت خواهند کرد و نه خواهند
رسید او را مردمان پسین و تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . = .) فرمود
هراینه خوام داد نذر را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و پیغمبر
لورا و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا ■ قتل میکند جبرئیل از
طرف راست او و میکائیل از طرف یسار او پستور گفت نه خواهد داد (ن -
نه رد خواهد کرد) خدا تعالی بر دست او و نه گذاشت دیدار را و نه درهم
را مگر هفت صد درهم (ن - نه صد درهم) از بخشش علی رض بود که
اراده کرده بود ای که خرید کند بان درمها خادم را برای کاربار اعلی خود •

ذکر قول النبی صلی الله علیه و آله (ن - فی علی بن ابی طالب)
 عز وجل (ن - جل ثناؤه) لا یخزیه ابدارض

۲۳ — ابن ابی عمیر بن المثنی قال حدثني یحیی بن
 سلیم قال حدثنا عمرو بن میمون قال حدثنا الیاسع و هو ابو
 عوانة قال حدثنا یحیی بن عوف قال انی لجالس الی ابن
 العباس رضی الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا
 و اما ان تخاون بهؤلاء و هو یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال
 اذا اقوم معکم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء و هو ینفض

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . -) برای علی (ن -)
 در حق علی (تحقیق خدا غالب و بزرگ) (ن - بزرگ
 است ثناء او) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه (خ . و)

۲۴ — خیرداد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مرا
 یحیی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مرا عمرو پسر میمون گفت عمرو
 حدیث کرد مرا الیاسع و کدیت او ابو عوانه است گفت الیاسع حدیث کرد
 مرا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من مراینه نشینده بودم طرف
 پسر عباس خشنود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفتند
 آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان
 گروه و او یعنی عباس امروز ندرست است پیش ایفکه نایبنا شود گفت
 این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می
 گوید پس دریافت می کنم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می
 فشاند پارچه خود را و می گفت آف و تف بعی تعدل میباشم - این

توبه و يقول أف و تف يفعون في رجل له عز وقعوا في رجل
قال رسول الله صلعم لا بعثن رجلا يحب الله و رسوله و يحبه
الله و رسوله لا يخزيه الله أبدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن
علي قيل هو في الرحي يطعن قال و ما كان احدكم ليطعن
من قباء فدعاه و هو ارمده ما كان (ن - يكاد) ان يبصر فنفت في
عينيه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبي و بعث
ابا بكر بسورة التوبة و بعث عاليا خافه فاخذها منه و قال لا يذهب
بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله
صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

كلمه در وقت تنگدلي و زجر گویند به گوئی میکنند و می افتند در حق مرد
که برای او عزت است دعای علی بن ابی طالب رضه افتادند به گوئی
کردند در حق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا (د - خ - م -) هراینه
خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس گردن بلند کرد
برای ان علم آنکس که گردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته
شد او در آسیا دانه اسپ می صاید گفت آن حضرت ده بود کسی از شما
تا اینکه داده بساید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت
بدود اینکه دید پس آب دهن مبارک خود اذناخت در هر دو چشم مبارک
حضرت علی پستتر جدا نید را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس
آمد آنحضرت نزد يك صفيه بنت حبي که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است
و فرستاد آنحضرت ابا بکر صديق را همراه سوره توبه و فرستاد آنحضرت علی
را پس ابی بکر صديق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره توبه را از
ابی بکر صديق رضه و فرمود آنحضرت صلعم بدود آن سوره توبه کسی مگر مرد
کد او را اهل بیت مذمت او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا
(. . .) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هوؤلاء اهل بيتي و خاصتي فادهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا
و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة * و لبس ثوب
النبي صاعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي
الله فقال علي رضي ان النبي قد ذهب نحو بير صيمون فانبه
فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبغ * و خرج
بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فديني
فقال اما ترضى ان تكون نبي بمنزلة هارون من موسى الا انك
لست نبي ثم قال انت خليفتي يعني في كل موطن من
بعمدي * قال و سُدَّ ابواب المسجد غير باب علي ■ قال و كان

در آنها پارچه را پس فرمود ای بار خدا آنها اهل بیت من اند و خاص
من اند پس دور گردان از آنها نیاکی ■ يك كن آنها را پاك كردن و بود
علي (ك . ه) اول ان کسی که اسلام آورد از مردان همراه پیغمبر خدا
بعد حضرت خدیجه الکبری و پرشید علي مرتضی پاچه پیغمبر را (د .
خ . ه . ه) و کفار گمان می بردند که تحقیق او نبي الله است پس آمد
ابوبکر پس گفت ای نبي الله پس گفت علي (خ . و) تحقیق نبي الله
تحقیق رفت طرف چاه صیمون پس نابع شد ابوبکر صدیق پیغمبر خدا
را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود کفار تیر می انداختند
علي را تا اینکه صبح گشت و بیرون آمد پیغمبر خدا همراه مردمان
در جاگ تبوک که نام موضع است پس گفت علي رضي بیرون می آیم
همراه تو پس گفت انحضرت نه پس گریه کرد علي پس گفت انحضرت
ابا راضي نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر
تحقیق تو نید نبي نبي پس گفت آن حضرت تو خلیفه من است ای در
هر موطن از پس من گفت یحیی راوی حدیث و بنده کرده شد درهای
مسجد سوای دروازه علي گفت یحیی راوی حدیث هست علي رضي داخل

یدخل المسجد و هو جنب و هو طريقة و ليس له طريق غيره ■
و قال من كنتم وليه فعلي وليه ■ قال ابن عباس و اخبرنا الله عز
و جل في القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجره فهل حدثنا
بعد ان (ن - انه) سخط عليهم ■ قال و قال رسول الله صلعم لعمر حنين
قال ائذن لي فلا ضرب عنقه يعني حاطبا فقال و ما يدريك لعل
الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم ■

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را او هست ■ نیست
برای او راه سواي آن راه و گفت الحضرت آن کس که باشم دوست او
پس علي دوست اوست - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب
و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان این است که تحقیق خشنود شد خدا
از صاحبان شجره که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجره یعنی درخت کنار
کرده بودند و حضرت علي نیز از اصحاب شجره است پس آیا حدیث کرده
ما را هنوز ایفکه (ن - تحقیق خدا تعالی) خشم گرامت خدا تعالی بر
اوشان یعنی کسی این حدیث بکرده گفت راوی و فرمود پیغمبر خدا (د -
خ - ل - =) برای عمر و قتیکه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر
خدا پس مرا بزنم بزنم گردن او ای حاطب (ف) را پس گفت الحضرت و چه
چیز در بابت بدانید ترا که میرنی گردن او برگذارد او شاید که خدا تحقیق
مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا عمل کنید آنچه که خواهید
شما پس تحقیق بخشیدم برای شما ■

(ف) حاطب از اهل بدر است او خطی منضم بر اراکه مسلمانان بر جنگ کفار
برای کفار قریش نوشته بود دبیران عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای
گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده
بود که قبایل من در لشکر کفار بودند لذا نوشته بودم تا از قتل محفوظ بمانم ■

ذکر قول المجبی صلعم لعلی اذنه مغفور لک

۲۴ — اخبرني هارون بن عبدالله الحمال البغدادي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة عن علي رضي قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م .) برای علی

است تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبرداد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسدی گفت محمد حدیث کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر سلمه از علی (د . خ . و) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . م .) آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تئیکه خواهی گفت آن کلمات را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ است خدا پرورنده آسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد * پرورنده عرش بزرگ جامع شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است *

ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا علی و هو ابن صالح بن حبیب عن ابي اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن سلمة عن علي (رض) ان النبي صلعم قال يا علي الا اعلمك كلمات ان الله قلتهن غفر لك مع انك (ن -) الله غفور (ن -) يغفر) لك لقول ■ الله الا الله العظيم الكريم ■ الله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۶ — اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

این ذکر اختلاف علی یا ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ — خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد حدیث کرد ما را خالد بن مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او بن صالح بن حبیب است از ابی اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) از سلمة از علی (خ - و) تحقیق زهی (د - خ - ل - م -) گفت یا علی آگاه باش تعلیم می‌کندم ترا کلمه ها را اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه تحقیق ترا (ن - تحقیق او) مغفرت کرده شده است (ن - مغفرت خواهد شد) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار اسمانی هفت و پروردگار عرش بزرگ *

۲۶ — خبر داد ما را صفوان بن عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائیل از ابی اسحاق از عمرو بن مرة

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات
الفرج لا اله الا الله العلي العظيم ■ اله الا الله العظيم الكريم سبحانه
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

ذكر كلمات الفرج لعلی بن ابوطالب کرم الله وجهه

۲۷ — انبانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي هو ابن صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي
ان النبي لمعلم قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا انسى قلتهن
غفرت ذنوبك و انك انت مثل زيد البحر قال سبحان الله رب
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

مره از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي پسر سلام گفت علي كلمه هاي
كشايش نيست معبود بحق مگر خدای بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا
حلم كندده بخشش كندده ياك است خدا پرورنده اسمانهاي هفت و پرورنده
عرش بزرگ تمام شكر براي خداست چنين خدا كه پرورنده تمام عالمست *

اين ذكر كاسه هاي كشايش است براي علي

سر ابي طالب بخشد خدا ذات او را

۲۷ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت احمد حديث كود ما را
خالد پسر مخلد حديث كرد ما را علي او پسر صالح پسر حي است از ابي
اسحاق همداني از عمرو پسر مره از عبد الله پسر صالح از سلمه از علي
(خ . و) متفق نبي (د . خ . ل . س .) گفت انحضرت ابي علي
اگاه باش تعليم كام قرا كرده ها را و فديكه تو خواهي گفت آنها را بخشيده
خرامند شد گزاهای تو اگر چه باشد مثل كف دريا گفت انحضرت ياك است
خدا پروردگار اسمانهاي هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شكر براي خدا
است چنين خدا كه پروردگار تمام عالم است *

۲۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا عسان قال

حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي
ليلى عن علي (رض) عن النبي صلى الله عليه وآله يعني نوح وحو ودي و خالده *

۲۹ — انبانا علي بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن

هشام (ن -) اخبرني علي بن محمد بن علي المصيصي قال اخبرنا
خلف بن تميم (قال حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابو اسحاق
عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي (رض) قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله اعلماكم كلمات اذا قلتهن تفر لك على انه مغفور لك
■ الا الا الله العلي العظيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحانه الله
رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۸ — خبر داد مارا احمد بن عثمان بن حكيم گفت احمد بن عثمان

کرد مارا عسان گفت عسان کرد مارا اسرائيل گفت اسرائيل حديث
کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن بن ابي ليلى از علي (خ - و) از
نبي (د - خ - ل - م -) مثل او ای مثل حديث خالده *

۲۹ — خبر داد مارا علي بن عبد المنذر گفت علي بن عبد المنذر

خلف بن هشام (ن -) خبر داد مارا علي بن محمد بن علي المصيصي گفت
علي بن خلف بن هشام (گفت خلف بن هشام حديث کرد مارا اسرائيل
گفت اسرائيل حديث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن بن ابي ليلى
از علي (خ - و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د - خ - ل - م -) آگاه باش
تعليم ميكنم ترا كلمه ها را و تقيه خواهي گفت انها را مغفرت كرده خواهد
شد براي تو در اينكه تحقيق شان اينست كه مغفوت كرده شد است براي تو
ديست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا حلم
كننده كرم كننده پا كست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شكر براي خداست
چنين خدا كه پروردگار تمام هست *

۳۰ — انبانا الحسن بن حرث قال انبانا الفضل بن موسى
 عن الحسين بن واقد عن ابي اسحاق عن الحرث عن علي
 (ع - ن - كرم الله وجهه) قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك (ن - كذبت مغفورا)
 قلنت بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم ■ اله الا الله العظيم
 الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم (ن -
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم) قال ابو عبد الرحمن
 و ابو اسحاق لم يسمع من الحرث الا اربعة احاديث ليس هذا
 (ن - ذا) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسين بن واقد و
 اسرافيل (اسرافيل) و علي بن صالح و الحرث الاعور ليس

۳۰ — خبر داد مارا حسين پسر حرث گفت حسين خبر داد مارا
 فضل پسر موسى از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حرث از علي
 (خ - ن) (ن - بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي (ع - خ -
 ل - م -)) آگاه باش تعلم ميکنم ترا دعا را و قتيکه خواهي گفت ان دعا را
 مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو
 (ن - اگرچه هستي تو مغفرت کرده شده) گفتم آري گفت انحضرت نيست
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا عالم کننده
 گرم کننده پاک است پروردگار اسمانهاى هفت پروردگار عرش بزرگ (ن -
 نيست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار عرش بزرگ) گفت
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نهيئت از حرث مگر چار حديث نيست اين
 (ن - آن حديث) ازان چار و جز اين نيست كه خارج كودم ان حديث
 را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرافيل و براي مخالفت

بذلك في الحديث و عامر بن حمزاه اصح (ن - اصلاح) منه .

ذكر قول النبي صلى الله عليه وآله قد اتحن الله قابله بالایمان

۳۱ - انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارک (الملك)

المطهری قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شريك عن منصور عن (بهي عن علي (ع) قال جاء النبي صلى الله عليه وآله من قريش فقالوا يا محمد انا جيرانك و حلفاءك و ان أناس من عبيدنا قد اتوك لبس فذهبهم (ن - بينهم) رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه انما فروا (ن - فرط) من ضياعنا و اموالنا فارادهم اليك فقال لا ابي بكر ما تقول فقال صدقوا اللهم لجيرانك و حلفاءك

علي پسر صالح و حرث امور نیست مثل این مردم در حدیث . عامر پسر حمزه (حمزه) صحیح ترست (■ - نهگترست) در حدیث از حرث .

این ذکر فرمودن نبی است (د - خ - ه -) تحقیق استخوان کرد

هر اهل ادرا با ایمان (ن - دل های را برو حلام برای ایمان)

۳۱ - خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمبارک مطهری گفت

ابو جعفر حدیث کرد مارا اسود پسر عامر گفت اسود خبر داد مارا شریک از منصور از بهی از علی (ع - و) گفت علی آمد نبی را (ه - خ - ه -) مردم از قریش پس گفتند آن مردم ای محمد ما همسایگان ■ انبازان توایم و هم قسم و هم سوگند توایم و تحقیق مردم از غلامان ما آمده اند نزد تو نیست در میان او شان (■ - باو شان) رغبت و خواهش در میان ■ رغبت در فقه و دانش جز این نیست که گرفته اند (ن - ن -) قصه کردند) از زمین های ما ■ مالهای ما پس رد کن و باز گردان آنها را طرف ما پس گفت ای بکر را چه میگوئی پس گفت ابرو بکر راست گفتند تحقیق آنها البته همسایه گان تو اند ■ هم قسم و هم سوگند تو اند پس منفر

فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم
 لجهبرانك و حلفاؤك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر
 قريش و الله ليبعدن الله عابكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه
 بالامان فابظرنكم على الدين از به شرب بعضكم قال ابو بكر انا هو
 يا رسول الله قال لا قال عمر اذا هو يا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)
 ذلك (الذي بخصف النعل و كان اعطى عليا نعله يخصفها *

ذکر قول النبی صلعم ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن عاصی البصري قال حدثني

شد روي مبارك نبي (د . خ . م .) پستور گفت عمر را چه میگوئی پس
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق انها هر اینه هر اینه مسایگان
 تواند و حلیف و هم میگویند تواند پس متغیر شد روي مبارك نبي (د . خ . م .)
 پستور گفت انحضرت اي گروه قریش قسم خدا است هر اینه هر اینه خواهد
 فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امكان كرد خدا دل او را به ایمان
 پس هر اینه خواهد زد شما را بر دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر
 صدیق منم ان مرد اي پیغمبر خدا گشت انحضرت بیست گفت عمر بن
 الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود بیست و لكن او آنکس (ن -
 این کس) است که می دوزد کدش پارا و تحقیق بود ان حضرت که داده
 بود علي مرتضی را کدش پای خود را می دوخت ابرا *

این ذکر فرودن نبي (د . خ . م .) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی علی مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن عاصی بصری گفت عمرو

یحییٰ قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي
البختري عن علي رضي قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انت تبعثني الى
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي
قابك و يثبت لسانك فما شككت (ن - قال ما شككت في
حديث اقضى بين اثنين) في قضاء بين اثنين *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي رضي قال
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كرد مرا یحییٰ گفت یحییٰ حديث كرد مارا اعمش گفت اعمش
حديث كرد مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي (خ - و) گفت
علي مرتضى فرستاد مرا پیغمبر خدا (■ - خ - و -) طرف يمن و من
چون بودم پس گفتم اي پیغمبر خدا تو میفریبي مرا طرف قوم خواهند بود
در میان آنها صاحب عمر و من چون دوسم ام فرمود الحضرت تحقیق خدا
شناپ است که هدایت خواهد كرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زبان ترا
پس نه شك كردم (ن - گفت علي رضي نه شك كردم در حديث كه حكم
میكنم در میان دو كس) در حكم كردن در میان دو كس ■

این ذکر اختلافت نقل کنندگانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا
عمر بن از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ - و) گفت علي رضي فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د - خ - و -) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریبي مرا
طرف قوم كه در عمر زیاده اند از من پس چگونه حكم كردی باشد در میان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد ■

۲۴ — انبانا محمد بن المثني قال حدثنا ابو معوية قال
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لا قضي بينهم
فقلت يا رسول الله لا عام لي بالقضاء ف ضرب بيده على صدره
و قال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه فما شككت في قضاء بين
اثنين حتى جلست مجلسي * قال ابو عبد الرحمن و روى هذا
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البختري قال اخبرني
من سمع عليا و ابوالبختري لم يسمع من علي هذا (ن - شيئا) *
۲۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت
خواهد داشت زبان ترا گفت علی مرتضی پس نه ماذنه شدم در حکم کردن هنوز
۲۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو
معویه گفت او معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابي بختري
از علي (خ . و) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل - - =) طرف
مردم یمن تا که حکم کنم در میان اوشان پس گفتم اي پیغمبر خدا
فیت علم مرا بحکم کردن پس زد انحضرت بدمست مبارک خود بر سینه
من و فرمود اي نار خدايا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان دو کس تا اینکه بشستم در مجلس
خویش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبة از عمرو
پسر مرة از ابي البختري گفت ابو البختري خبر داد مرا انکس که شدید
علي را و ابو البختري نشدید از علي این حدیث را (ن - چیزی را) -
۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حنبل
المعتمر عن علي رضي قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن و
افشاب فقلت يا رسول الله تبعثني و انا شاب الى قوم ذوي اسنان
لاقضي بينهم و ■ علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال
ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك
الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع (ن -
سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي)
لك القضاء ■ قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد ■

اختلاف علي (من) ابی اسحاق فی اهل الحديث

۳۶ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا يحيى پسر آدم گفت حديث کرد مارا شريك از سماك پسر حرب
از حدش معتمر از علي (خ - و) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (د - خ -
م -) طرف اهل يمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می
فریسی مرا و حال اینکه من جوان ام طرف قوم که صاحب سدها اند تا
اینکه حکم کنم در میان اوشان و نیست علم مرا بحکم کردن پس داشت
دست مبارك خود را بر سینه من پستو فرمود تحقیق خدا شتاب است
که هدایت خواهد کرد دل تو و ثابت خواهد داشت زبان ترا ای علي
و قتیکه بشیند طرف تو مدعی و مدعی علیه پس به حکم کن در میان آن
هر دو تا اینکه بشدوی تو از دیگر چنانکه می شدوی (ن - شنیدی) از
اول پس تحقیق تو و قتیکه خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد برای تو
حکم کردن گفت علي برو سلام پس به مشکل شد بر من حکم کردن هدوزه

اختلاف علی ابی اسحاق درین حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حديث کرد مارا

حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي رضي
قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم
اسن مني لا قضى بينهم فقال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك
ورواه شيبان عن ابي اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي ■

۳۷ — اخبرني ابو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني
محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن ابي
اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي قال بعثني رسول الله
صلعم الى اليمن فقلت يا رسول الله انك تبعثني الى شيوخ
ذوي اسنان و اني اخاف ان لا اصيب قال ان الله سيثبت
لسانك و يهدي قلبك ■

يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از
حارثة پسر مضرب از علي (خ . و) گفت علي رضي فرستاد مرا پيغمبر خدا
(د - خ - ل - م - و) بسوي يمن پس گفتم تحقيق تو ميفرمسي مرا
طرف قوم که در عمر زياده تراند از من تا که حکم کنم درميان اوشان پس
گفت انحضرت تحقيق خدا شتاب است که هدايت خواهد کرد دل ترا
و ثابت خواهد داشت زبان ترا ■ و روايت کردند ان حديث را شيبان از ابي
اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي (خ . و) ■

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زكريا پسر يحيى گفت حديث کرد
مرا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا معوية پسر هشام از شيبان
از ابي اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي (خ . و) گفت علي رضي فرستاد
مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م - و) طرف يمن پس گفتم اي پيغمبر خدا
تحقيق تو ميفرمسي مرا طرف مردم پيرها صاحب سدا و تحقيق من خوف
ميکنم اينکه نه جواب کنم گفت انحضرت تحقيق خدا شتاب است که ثابت
خواهد داشت زبان ترا و هدايت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا ■

ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب

الا (ن - غیر) باب علي

۳۸ — انبانا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن ميمون عن ابي عبد الله عن زيد بن ارقم رض قال كان لنفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شاعة في المسجد فقال رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك ناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد فاني أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي فزال فيه قاياكم والله ما سدته ولا فتحتها و لكن أمرت بشي فاتبعتة ■

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ل . م .) حکم کرده شدم

به بند کردن دروازه لنگر (ن - سواء) دروازه علی را .

۳۸ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت پسر جعفر حدیث کرد مارا عرف پسر میمون از ابي عبد الله از زید پسر ارقم (د . خ . و) گفت زید بود برای چند اشخاص از صاحبان نبی (د . خ . ل . م .) دروازه های شارع عام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) بند کنید این دروازه ها را مگر دروازه علی پس کلام کردند درین مردم پس اعتقاد پیغمبر خدا (د . خ . م .) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پسر گفت حضرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام به بند کردن این دروازه ها سواء دروازه علی رض پس گفت در وی گوینده شما قسم خدا است نه بند کردم من او را ■ نه کشاده کردم من او را و لکن حکم کرده شدم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را ■

ذکر قول الممی صلعم ما انا ادخله و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم

۲۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و ام یقل مرة عن ابیه * قال کذا عند النبی صلعم و عنده قوم جاوس قدخل علی (ک . .) فاما دخل خرجوا فلما خرجوا تلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم * قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب ■

۳۰ - ابیانا احمد بن یحیی الكوفي الصوفي قال حدثنا

ابن ذکر فرعون نبی (د . خ . م) نه من داخل کردم علی را و بیرون کردم شما را بلکه خدا داخل کرد او را بیرون کرد شما را

۲۹ - خواند بو من محمد پسر سلیمان از پسر عیینة از عمره پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت عمره از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی (د . خ . م) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با هم دیگر سلامت کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جو این نیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را ■

گهچ ابو عبد الرحمن این حدیث نزدیکترست بصواب و درستی •

۳۰ - خبر دا - ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عالي و هو ابن قادم قال انبانا اسرائيل عن عبد الله عن شريك
عن الحارث بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابی
وقاص فقلت هل سمعت اعلي سنقة قال كذا مع رسول الله
صلعم في المسجد فاودي فينا ليلة ليخرج من في المسجد الا
آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما اصبحت انا و عمه فقال
يا رسول الله اخرجت اصحابك و اعمامك و سكنت هذا الغلام
فقال رسول الله صلعم ما انا ابرئ باخراجكم و لا باسكان هذا
الغلام ان الله هو امر به * قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله
بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتى
النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما اذا وتحتها
ولا اذا سدتها و لكن الله فعل ذاك * قال ابو عبد الله بن شريك

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد مارا اسرائيل از عبد الله
از شريك از حرب پسر مالك گفت حرب آمدم مكة را پس ملاقات كردم
سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ابا شديدي براي علي صدقت را گفت
سعد بودم همراه پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) در مسجد پس ندا نرده شد
در میان ما شب را ناله بیرون رود انكس كه در مسجد است مگر آل پیغمبر
خدا (د . خ . ل . س .) و آل علي پس بیرون آمدیم پس هرگاه صبح شد
آمد نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت ای پیغمبر خدا خارج كردي
تو باران خود را و عموهای خود را ساكن گردانیدی تو اين طفل را پس
گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) نه من حكم كردم بخارج کردن شما و نه
بساكن کردن اين طفل تحقيق خدا او حكم كرد نه او * گفت ابو عبد الرحمن
گفت فطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقيم از سعد تحقيق عباس
آمد نبي را (د . خ . س .) پس گفت نند كردي تو دروازه های مارا مگر
دروازه علي را پس گفت * من كشاده كردم او را و نه من نند كردم او را و
لكن خدا كرد اين را * گفت ابو عبد الله پسر شريك نيست مثل اين مردم

لیس بذاک و الحرب بن مالک ■ اعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن
سعد ان العباس اتى النبی صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي
فقال ما انا فتحتها و ■ انا سددتها و لكن الله فعل ذلك ■

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك
عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه ■

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله

بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن
عبد الله بن رقيم نحوه ■

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حدیث و حرب پسر مالک نمی شناسم او را و نه میشناسم عبدالله پسر
رقیم را در روایت کردن از سعد تحقیق عباس آمد فبی را (د - خ - ل - م -)
پس گفت بند کودی دروازه های ما را مگر دروازه علی را پس گفت نه من
کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لکن خدا کرده این را ■

۴۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرده
ما را عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حدیث کرده ما را اسباط از فطر از
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد نقل او ■

۴۲ — خبر داد مرا مکرر زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد
ما را عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرده ما را اسباط از فطر از
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم نقل او حدیث که گذشت ■

۴۳ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث
کرد ما را عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد ما را محمد پسر وهب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبۃ عن ابي صلیح عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله صلعم بابواب المسجد فسدت الابواب الا باب علي عليه السلام *

۴۴ — انبانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقہ و لیس له طریق غیره *

ذکر منزلة امیر المومنین علی بن ابي طالب کرم الله

وجهه من النبی علیه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابي کریم حرانی گفت محمد بن حدیث کرد مارا مسکین گفت مسکین حدیث کرد مارا شعبه از ابي صلیح از عمرو پسر میمون از پسر عباس (خ و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (ده خ و ل و ص) به دروازه های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علی برو سلام *

۴۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد بن حدیث کرد مارا یحیی بن حماد گفت یحیی حدیث کرد مارا ابوالوضاح گفت حدیث کرد مارا یحیی گفت حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه های مسجد مگر دروازه علی پس بود علی که داخل میشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد را او بود ■

نبود برای او راه مگر برای آن مسجد ■

این ذکر مرتبه امیر مومنین علی علیه السلام طالب است بزرگ

کند خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص رض قال لما غزی رسول الله صلعم غزوة تبوک خلف علیا بالمدينة فقالوا فیه ماله و کرة صحبتہ فتبع علی النبی صلعم حتی لحقه فی الطريق و قال یا رسول الله خلعتنی بالمدينة مع الزراري و النساء حتی قالوا فیه ماله و کرة صحبتہ فقال له النبی صلعم یا علی انما خلعتک علی اهلئ اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی *

۴۶ — انبانا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن یحیی بن سعید عن سعید

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد مارا حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص (خ . و) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعفی در علی رضه مالل کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت اورا پس نابع شده پیغمبر را (د . خ . ل . م .) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی (د . خ . ل . م .) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد تو را بر اهل خود آیا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سیدای اینکه تحقیق حال ایست که نیست نبی بعد من ■

۴۷ — خبر داد مارا قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص (خ . و) تحقیق نبی

بن المسیب عن سعد بن ابی وقاص (رض) ان النبی علیه السلام قال
لعلي (رض) انت مني بمنزلة هارون من موسى *

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن
الدرادردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المسيب انه سمع
سعد بن ابی وقاص (رض) يقول ما قال رسول الله صلعم لعلي (رض) اما
ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة ■

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدرادردي
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد (رض) قال
لما خرج (رسول الله صلعم) الى تبوك خرج علي (رض) يشيعه فبكى و
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالم فقال صلعم يا
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

برو سلام گفت علي را (خ و) تو از من بمنزله هارون است از موسى ■

۴۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت: زكريا خبر داد مارا ابو
مصعب پسر درادردي پسر صفوان التميمي از سعيد پسر مسيب تحقيق او
شنيد سعد پسر ابی وقاص را (خ و) ميگفت انچه كه گفت پيغمبر
خدا (د خ ل م) علي را ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من
بمنزله هارون از موسي مگر نبوة ■

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت: خبر داد مارا ابو مصعب
تحقيق درآوردي حديث كرد درادردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام
از سعيد پسر مسيب از سعد (خ و) گفت هرگاه بديرون آمد پيغمبر خدا
(د خ م) طرف موضع تبوك بديرون آمد علي (خ و) سعي ميكرد
و شتاب ميرفت پس انحضرت پس بكاو گريه كرد و گفت اي پيغمبر خدا
تو كزدي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس ماندگان پس
گفت انحضرت (د خ ل م) اي علي ايا راضي نمي شوي اينكه باشي
تو از من بمنزله هارون از موسي مگر نبوة ■

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — أخبرني اسحق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الانصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد رضي ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي ■

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني ابراهيم بن سعد انه سمع ابا سعد رضي وهو يقول قال النبي صلعم لعلي رضي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة قال سعيد فلم ارض حتى اتيت سعدا فقلت شيئا حدث به ابنك قال وما هو

این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر در این حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری گفت اسحاق حدیث کرد مارا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از سعید بن مسیب از سعد (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (ع. خ. ل. م. ■) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من ■

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت حدیث کرد مارا احمد بن خالد گفت حدیث کرد مارا عبد العزيز بن ابي سلمة ماجشون از محمد بن منکدر گفت سعید بن مسیب از ابراهیم بن سعد بن سعید تحقیق او شنید پدر خود سعد را (خ. و) و او میگفت گفت نبی (ع. خ. ل. م. ■) علی را (خ. و) ایا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال ایست که نیست نبوة من بعد ■ گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با چیز

انتهرای فقلت اخبرنا علی هذا فقال ما هو يا بن اخی فقلت هل سمعت النبی صلعم یقول لعالی کذا و کذا قال نعم و أشار الی اذنیه و الا فمکتنا لقد سمعته یقول ذلک و خالفه یوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المکدر عن سعید عن عامر بن سعد عن ابیه و تابعه علی روایتہ عن عامر بن سعد علی بن زید بن جذعان *

۵۱ — اخبرني زکریا بن ابی یحیی قال حدثنا ابن ابی الشوارب قال حدثنا حماد بن زید عن علی بن زید عن سعید بن المسیب عن عامر بن سعید عن سعد ان (سول الله صلعم قال لعالی انک منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی قال سعید فاحببت ان اشافه ذلک سعدا فاتیتہ فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مرا برین یعنی بر فضیلت علی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر براد من پس گفتم ای شنیددی تو پیغمبر خدا (د. خ. م. م.) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کنگ (کر) باد هر دو گوش من هرینه تحقیق شنیدم انحضرت را میفرمود فضیلت علی را رض و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جذعان *

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابی یحیی گفت زکریا حدیث کرد مرا ابن ابی الشوارب گفت ابن ابی الشوارب حدیث کرد مرا حماد پسر زید از علی پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) گفت انحضرت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راوی پس قصد کردم اینکه بالمشافه پرسم این حدیث را سعد را پس

حدیث حدیثی به عنک عامر فادخل اصبعیه فی اذنبه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فسکتا ■ و قد روی هذا الحدیث شعبه عن علی بن زید فلم یذكر عامر بن سعد ■

۵۴ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكن قال حدثنا شعبه عن علي بن زید قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد بن رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسأله بعد ذلك فقال بلى بلى ■ قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد علي بن ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه *

آمدم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا دان حدیث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . م) و اگر چنین نبود پس گدگ (کر) باد هر دو گوش من ■ تحقیق روایت کرد این حدیث را شعبه از علی بن زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را •

۵۵ — خبر داد مرا محمد پسر وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا مسکین پسر مسکن گفت مسکین حدیث کرد مرا شعبه از علی پسر زید گفت علی شنیدم سعید پسر مسیب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) گفت علی را ایا راضی نهی سوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی پس گفت علی رض اول آنکسی ام که راضی شدم پس پرسیدم سعد را بعد حدیث کردن سعید ازو پس گفت سعد آری آری شنیدم این حدیث از ان حضرت • گفت ابو عبد الرحمن نهی دانستم تحقیق کسی تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعید پسر مسیب از ابراهیم پسر سعد بر اینکه تحقیق ابراهیم پسر سعد تحقیق روایت کرد این حدیث را از پدر خود ■

۵۳ — ابنان محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعنني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى *

۵۴ — ابنان عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكنة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلعم يقول لعلي رض حين خلفه في غزوة تبوك علي اهلته الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي ■ قال ابو عبد الرحمن و مدرري هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه عن غير حديث سعيد بن المسيب ■

۵۳ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصري گفت محمد حديث کرد مارا محمد مراد میدهد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهيم گفت شعبه شنيدم ابراهيم پسر سعد را حديث ميكرد از پدر خود از نبي (ه . خ . ل . م) تحقيق او گفت علي را ايا راضي مي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى ■

۵۴ — خبر داد مارا عبيد الله پسر سعد بغدادی گفت حديث کرد مارا عمر گفت عمر حديث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حديث کرد مارا محمد پسر طلحة پسر زيد پسر مكنه از ابراهيم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقيق او شنيد پيغمبر خدا را (ه . خ . م) ميگفت علي را (ه . و) و آنكه خليفه كرد انحضرت علي را در جنگ تبوك بر اهل خود ايا نه راضي مي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان اينست كه ديست نبي بعد من ■ گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرده شد اين حديث از عامر پسر سعد از پدر او از غير حديث سعيد پسر مسيب ■

۵۵ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر الحنفی قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تصیب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان یشکون لی واحدة منهم احب الی من حمر النعم ■ اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابنیه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی و اهل بیتی و لا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال عابی خافتنی مع النساء و الصبیان فقال اما لرضی ان یشکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبوة

■ ■ — خبر داد مارا محمد بن المثنی گفت محمد بن ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر بن مسمار گفت بکیر بن سعد بن عامر بن سعد می گفت گفت معویة سعد بن ابی وقاص را چه چیز منع کرد نرا اینکه زبون گردانی تو پسر ابطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم سه چیز را که گفت ای سه چیز را پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) در اینه اینکه باشد برای من یکی از آنها درستقر است طرف من از قطار شتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتیکه نازل شد بر انحضرت وحی و گرفت انحضرت علی را و هر دو پسران او را ■ فاطمه را پس داخل کرد انحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت انحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من اند و اهل بیت من اند و نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتیکه خلیفه کرد او را در جنگ تبوک (ن - که جنگ کرد آن حضرت آن جنگ را) و گفت علی رض خلیفه کردی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شای نیست که نیست

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم
لاعطين هذه الراية رجلا يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله
و يفتح الله على يديه (ن - بيده) فتناولنا فقال اين علي
ف قيل (ن - فقالوا) هو ارمم فقال ادعوه فدعوه فبصق في عيذه
ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عايه) قال فوالله ما
ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة *

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن
الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا
(ن - عاي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نبوة ارس من و نه زبون خواهم گفت او را تاكه ياد دارم روز خيبر وقتيکه
گفت پيغمبر خدا (د . خ . م .) هراينه هراينه خواهم داد اين نيزه را
مرد را که دوست ميدارد او را خدا و رسول او را و دوست ميدارد خدا
و رسول خدا را و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بدست
او) پس گردن بلند کردیم برای آن نيزه پس گفت انحضرت کجاست علي
پس گفته شد (پس گفتند مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود
طلب کنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم
او پسترداد او نيزه را پس فتح کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بر دست
او) گفت سعد پس قسم خدا امنت به ذکر کرد علي را معويه بيکي حرف
تا اينکه خارج شد معويه از مدينه ■

۵۶ — حديث کرد ما را محمد پسر بشار گفت حديث کرد ما را محمد
پسر شعبه ارحم از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه کرد پيغمبر خدا
(د . خ . م .) علي را (ن - علي پسر ابيطالب را) در جنگ تبوک پس گفت
علي ای پيغمبر خدا خليفه ميکني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تُخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون ماني
بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدي * قال ابو عبد الرحمن
خالفه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد *

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي
الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة
بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك
انت مني بمنزلة (ن - مكان) هارون من موسى الا انه لا نبي
من بعدي ■ قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف
و الحديث فقد رواه عائشة بنت سعد ■

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن
الدراردي عن الحميد (ن - الجعيد) عن عائشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء
آنكه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من ■ گفت ابو عبد الرحمن
خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم
از عايشه دختر سعد •

■ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي
گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد
تحقيق پيغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت علي را در جنگ تبوك تو
از من بمنزله (ن - مكان) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست
كه نيست نبي از بعد من ■ گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد
دارنده تو است حديث را ■ نيست ضعيف ■ حديث پس تحقيق روايت
كرد او را عايشه دختر سعد *

۵۸ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو
مصعب از دراردي از حميد (ن - جعيد) از عايشه تحقيق (ن - از عايشه

(ن - عن ابيها) ان عليا رض خرج مع النبي صلعم حتى جاء ثنية الوداع يود من غزوة تبوك و خلف عليا فقال (ان - و علي يشكني و هو يقول) اتخافني مع الخوالم فقال له اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي (ن - الا النبوة) ■

اختلاف علي عبدالله بن شريك في هذا الحديث

۵۹ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا فطر عن عبدالله بن شريك عن عبدالله بن (قيم الكياني عن سعد بن ابي وقاص رض ان النبي صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى * و رواه اسرائيل عن عبدالله بن شريك عن الحراث بن مالك عن سعد *

از پدر عایشه) گفت تحقیق علی (خ . و) بیرون آمد همراه نبی (د . خ . ل . م .) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت (ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من (ن - مگر نبوت) ■

این ذکر حالت کردن علی عبدالله بن شریک درین حدیث است

۵۹ - خبر داد ما را قاسم بن زکریا بن دینار کوفی گفت حدیث کرده ما را ابو نعیم گفت حدیث کرده ما را فطر از عبدالله بن شریک از عبدالله بن رقیم کیانی از سعد بن ابي وقاص (خ . و) تحقیق نبی (د . خ . م .) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی . و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبدالله بن شریک از حراث بن مالک از سعد ■

۶۰ — انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحرب عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على ناقة الحمراء و خلف عاليا فجاء عاي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قال عاي (فه رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم *

۶۱ — اخبرنا عمرو بن عاي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گهت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گهت حديث كرد مارا اسرفيل از عبد الله پسر شريك از حرب از مسلك گهت سعيد پسر مالك گهت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) جاگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا ايكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گويه كرد علي پس ندا و اواز كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال انكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي ايضكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان ايست كه نيست ببي بعد من گهت علي (د. خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) ■

۶۱ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گهت عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعيد قال حدثنا موسى الجهني قال دخلت علي فاطمة بنت علي فقال لها وفيقي (وقفيضي) هل عندك شيء عن والدك • ثبتت قالت حدثتني اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

۶۲ — انبأ احمد بن سليمان قال حدثنا جعفر بن عون عن موسى الجهني قال ادركت فاطمة بنت علي رضه وهي ابنة ثمانين سنة فقلت لها تحفظين عن ابيك شيئا قالت لا ولكن اخبرني (ن - سمعت) اسماء بنت عميس انها سمعت رسول الله صلعم يقول يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي من بعدي *

مراد میدارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی جهنی گفت موسی آمدن نزد فاطمه دختر علی رضه پس گفت موسی ما را واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ذات کرده شده گفت فاطمه حدیث کرد ما را اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی بعد من ■

۶۲ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باوقم فاطمه دختر علی را (خ - و) و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفتم او را یاد میداری از پدر خود چیزی را گفت نه و لکن خبر داد ما را (ن - شدیدم) اسماء دختر عمیس تحقیق او شدیدم پیغمبر خدا را (د - خ - م -) میگفت ای علی تو من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی از بعد من •

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا ابو نعيم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي »

ذكر الاخوة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري و احمد بن عثمان بن حكيم اودى و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طاحه قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رض ان عليا كان يقول في حياة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله ولا نقلب على اعقابنا

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد حديث كرد مارا ابو نعيم گفت حديث كرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا (ص ۵۰) گفت علي را تو از من بمنزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من ■

ذكر برادر شدن علي است آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبد الله نيسابوري و احمد پسر حكيم اودى و لفظ حديث كه بعد مذكور است براي محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث كه احمد پسر عثمان نقل كرده اينجا بعينه مذكور نيست گفتند آن مرد و حديث كرد مارا عمرو پسر طلحه گفت عمرو حديث كرد مارا اسباط از سماك از عكرمة از پسر عباس (ص ۵۰) تحقيق علي بود كه ميگفت در زندگي پيغمبر خدا (ص ۵۰) تحقيق خدا تعالى ميفرمايد ايا پس اگر وفات خواهد يافت پيغمبر خدا يا قتل كرده خواهد شد برگشته خواهيد شد شما بر پاشده هاي خرد قسم خدا است و نه

بعد از هذان الله و الله لئن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم
لاقتلن على (ن - لاقتلن عليه) ما قائل عليه حتى اموت (و اقتل
والله اني لاختوه و وليه و وارثه و ابن عمه و من احق به مني ■
۶۵ — اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم
قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة
بن ناجد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رضه يا اميرالمومنين
لم ورثك ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال
دعى رسول الله صلعم بني عبدالمطلب فصنع لهم مدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا
و قسم خدا است هرآینه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده
خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هرآینه قتل
خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه
شاهدی دهند کلمه شهادت را (ن - هرآینه هرآینه قتل خواهم کرد بر اینکه
شاهدی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد
قسم خداست تحقیق من هرآینه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث
او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر آن حضرت از من •

۶۵ — خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر
مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از
ربیعہ پسر ناهد تحقیق مرد گفت او مرد علی پسر ابی طالب را (خ و) ای
امیرالمومنین چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علی
جمع کرد پیغمبر خدا (د و خ و م) یا گفت علی طلبید (†) پیغمبر خدا
(د و خ و ل و م) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك
اثر را از طعام گفت علی رضه پس خوردند بني عبدالمطلب تا اینکه سیر

(†) — شك راوی حدیث است که حضرت علی فقط جمع فرمود یا لفظ دعی ■

قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا
 بغمرة فشربوا حتى دوا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم
 يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي
 الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رايتم فايكم يبالي
 على ان يكون اخي و صاحبي و وارثي و وزيري فام يقيم اليه
 احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال
 قلت مرات كل ذاك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في
 الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيري
 فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي *

همک شدند و باقی ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه می کرده
 شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید بستر طایید آب را پس
 نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقی ماند آب گویا
 که او نه می کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه
 نوشیده شد (§) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق
 من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و
 تحقیق دیدید شما از بن اُمّت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما
 بیعت میکند مرا براینکه باشد آنکس برادر من ■ صاحب من و وارث من
 و وزیر من پس نه استقامت طرف آن حضرت کسی پس استقامت طرف آن
 حضرت و بودم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین بستر فرمود سه
 دفعه هر بار ابن استاده میشدم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود
 فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هردو
 دست من بستر گفت تو برادر من است ■ صاحب من است و وزیر من
 است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را صدای غم خود ■

(§) — اینجا شك راویست که علی رضه لفظ لم بهمس فرمود یا لفظ لم يشرب ■

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا ربه عاى المنبر
يقول انا عبدالله و اخو رسوله *

ذكر قول النبي صلعم على مني وانا منه

۶۷ — انبأ بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين ربه قال
قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن
(ن - و هو ولي و ولي كل مومن) *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبأنا احمد بن سليمان قال (ن - قال اخبرنا زيد

۶۶ — خبر داد ما را زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد ما را عثمان
گفت عثمان حديث كرد ما را عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث كرد ما را
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان
شنيدم علي را (خ - و) بر منبر مي فرمود من بدان خدا ام و برادر رسول او ام •
اينم ذكر فرمودن نبوت (د - خ - ل - ه) علي از منست و من از و ام
۶۷ — خبر داد ما را بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از يزيد
مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ - و) گفت
حصين گفت پيغمبر خدا (د - خ - و - ه) تحقيق علي از منست و من
از و ام و او ولي هر مومن است ■

اين ذكر اختلاف علي ابي اسحاق منست در اين حديث

۶۸ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان [گفت احمد حديث كرد ما را

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق (حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه فقامت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به * و رواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن البراء (رض) قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني و انا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن عاي *

۶۹ — انبأنا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحق [ن -]
گفت احمد خبر داد مارا زید پسر حباب گفت زید حديث کرد مارا شريك
گفت شريك حديث کرد مارا ابو اسحق (گفت ابي اسحاق حديث کرد
مارا حبشي پسر جنادة سکونی گفت حبشي شنيدم پيغمبر خدا را (د -
خ - ل - م) ميفرمود علي از منست و من از و ام پس گفتم ابي اسحاق
را تو شنيدني آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ايستاده شد
علي اينجا پس حديث کرد مرا بان حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل
پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء (خ - و) گفت براء گفت پيغمبر
خدا (د - خ - ل - م) علي را تو از منست و من از تو ام • روايت کرد
آن حديث را قاسم پسر يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة
• هاني از علي ■

۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حديث کرد مارا قاسم

و او پسر يزيد حرمي است گفت قاسم حديث کرد مارا اسرائيل از ابي

الحرمي قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم
و هاني بن هاني (عن) علي (رض) قال لما صدرنا من مكة اذا
بنت (ن - ابنة) حمزة تذاذي يا عم يا عم فتناولها علي (رض) و
اخذها فقال لفاطمة (ن - لصاحبه) دونك ابنة عمك فحملتها
فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها (ن -
اخذتها) وهي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و
قال زيد ابنة اخي ففضي بها (رسول الله صاعم لخالتها و قال
الخاله بمنزلة الام و قال لعلي انت مني و انا منك و قال الجعفر
اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا (ن - مولانا) *

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني! از علي (خه و) گفت علي
هرگاه كه صادر شدیم و آمدیم از مكه ناگاه دختر حمزه اواز میداد ای
عمو من اي عمو من پس رسید او را علي (خه و) و گرفت او! پس گفت
علي فاطمه را (ن - صاحب خود را) نزدیک نو هست دختر عمو تو پس
بر داشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه کرد در آن دختر علي
و جعفر و زيد پس گفت علي من گیرند؟ او ام (ن - گرفتم او را) و این
دختر عمو من است گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زرد من است
و گفت زيد دختر برادر من است پس حکم کرد بان دختر پیغمبر خدا
(ده خه ل -) برای خاله او و فرمود خاله پسر را! مادر است و گفت
علي را نو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشابه شدی خلقت
و پیدایش مرا! خلق مرا و گفت زيد را اي زيد تو برادر من است (ن -
دوست کرده شده ما هستی) *

ذکر قول النبی صغلم علی کفستی

۷۰ — انبأ العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الاخوان بن حرا ب قال حدثنا يونس بن ابي اسحق عن زيد بن يذيع عن ابي ذر رضى قال (قال) رسول الله صاعم لينتھن بنو وکيعة او لا بعثن اليهم رجلا کنفسي يتقدم فيهم امری فيقتل المتانلة و يسبى الذرية فما راعني الا و کف عمر في حجزتي من خلفي قال من تعاني قال (ن - قلت) ما اياک اعاني و لا صاحبک قال فمن تعاني قال خاصف النعل قال و عای يخصف نعل (ن - النعل) ■

این ذکر فرمودن پیغمبر است (د . خ . ه) علی شأن ذات من است

۶۰ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد مارا اخرص پسر حرا ب گفت اخرص حدیث کرد مارا یونس پسر ابي اسحق از زيد پسر یذیع از ابي ذر (د . خ . و) گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه . و) هرايده هرايذه باز خواهند ماند پسران و کيعة که قبيلۀ کفار عرب بود یا هرايده هرايذه خواهند فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانيد در آنها حکم را پس قتل خواهد کرد جنگ کندگان را و بندي خواهد کرد ذريت آنها را پس نه قرض کرد مرا و کف دست زد عمر در کمر بند من از پس من گفت عمر کدام کس را مراد میداري فرمود انحضرت نه ترا مراد میدارم و نه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداري گفت (ن - گفتم) انحضرت دوزنده پای پوش را گفت عمر فاروق و علی میدوزد پای پوش را و حضرت علی کناره پای پوش انحضرت میدوخت ■

ذکر قول النبی صلعم لعلي انت صفی و امینی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابی عمر و ابو مردان قال (قالا) حدثنا عبد العزیز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن عجلان عن ابيه عن علي (رضه) قال قال النبی صلعم اما انت یا علي صلی و امینی *

ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و علی

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قال حدثنا حدیثا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس رضه قال

این ذکر فرمودن نبی (دخول) علی را (خود) تو دوست منی • امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هریکی ابن ابی عمر و ابو مروان حدیث کرد مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عجلان از پدر خود از علی (خود) گفت علی رضه فرمود دبی (دخول) ایامه قوای علی دوست منی و امانت دار منی •

این ذکر فرمودن نبی (دخول) را (خود) نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی

۷۲ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر اسامه از سماک پسر حرب از انس (خود) گفت انس فرستاد نبی (دخول) ل •

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه *

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم على مني و امانه و لا يودي عنى الا انا او على *

ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال ■ ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها *

سورۃ براءة را همراه ابي بكر صديق رضه پستقر طلبید انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لایق است اینکه رساند این سورۃ براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبید انحضرت علی را پس داد او را آن سورۃ براءة را •
۷۳ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از حبشی پسر جنادة سکونی گفت حبشی گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) علی از منست و من از او ام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی •

این ذکر و جمعه . بیان فرمودن نبی (د . خ . ل . م) همراه علی (خ . و)

۷۴ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد ما را عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حدیث کرد ما را حماد پسر سلمة از سمات پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبی (د . خ . ل . م) به سورۃ براءة همراه ابي بكر پستقر طلبید انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لایق است اینکه برد این سورۃ براءة را مگر مرد از اهل من پس طلبید علی را و داد او را آن سورۃ را ■

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح

فراه عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن
 يزيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع
 ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى
 اهل مكة قال فالحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر
 و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شئى قال لا الا اني امرت
 ان ابلغه انا او رجل من اهل بيتي *

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر
 قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر ببراءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد
 مارا ابو نوح فراه از یونس پسر ابي اسحاق از زيد پسر یزيع از علي تحقیق
 پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) فرستاد سورۀ براءة را طرف اهل مکه همراه
 ابي بکر رضه پسترقایع کرد او را بعلي پس فرمود علي بگیر این کتاب را
 پس بفر او را طرف اهل مکه گفت حضرت مرتضی علی پس لاحق شدم
 ابي بکر صدیق را و گرفتم کتاب را ازو گفت علي رضه پس باز گشت ابو بکر
 صدیق رضه و حال آنکه او محزون و شکسته از غم بود گفت ابو بکر صدیق
 اي پیغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چیزی گفت انحضرت ده مگر تحقیق
 من حکم کرده شدم اینک رسانم آن کتاب را من بامره از اهل بیت من ■
 ۷۶ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا عبد الله

پسر عمر گفت عبد الله حدیث کرد مارا اسباط از قطر از عبد الله پسر شریک
 از عبد الله پسر رقیم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 ابا بکر صدیق را به سورۀ براءة تا اینکۀ وقتیکه بود او در بعض راه فرستاد

كان ببعض الطريق (رسول عابداً فاخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر
في نفسه قال فقال له رسول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او
(جل مني ■

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلعم حين
(رجع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاب الحج فابداً معه
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح (ن - قرب الصبح) ثم استوى
ليكبر فسمع الزعوة خلف ظهره فوقف عاب (ن - عن) التكبير

عابى را پس گرفت على آن سورة را . ابوبکر رضه پستىر سیر کرد عابى مرتضى
و رفت به آن سورة پس یافت ابوبکر صدیق در ذات خود حزن را گشت
راوى حديث كه سعد است پس فرمود ابوبکر صدیق را پیغمبر خدا (خ . د .
خ . ه .) تحقیق آن سورة نראה نخواهد رسانید از طرف ■ ن مگر من یا
مرد كه از منست ■

۷۷ — خبر داد ما را اسحاق پسر ابراهيم پسر راهويه گفت اسحاق
خاندانم بر ابي قرده پسر موسى پسر طارق از ابي جريح گفت ابي جريح
حديث كره مرا عاب الله پسر عثمان پسر خثيم از ابي (زبير از جابر) (خ . و)
تحقیق نبی (د . خ . ل . ه .) و فتیكه رجوع فرمود الحضرت از عمرة جعرانه
كه نام مكاء است فرستاد الحضرت ابا بكر را بوجع پس اقبال كردیم همراه
ابوبکر صدیق تا ابىكه و فتیكه بودیم در حج كه نام موضع است آذان داد
ابوبکر صبح را (ن - ذ ديك شد صبح) پستىر قابم شد ابوبکر تا ابىكه تكبیر
فهاز گوید پس شنید ابوبکر آواز كردن شتر پس پشت خود پس توقف كرد بر

فقال هذا زعوة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول (ن - رسول الله) صلعم في الحج فلعله ان يكون رسول الله صلعم فنصاي معه فاذا عاي كرم الله وجهه عليها فقال له ابوبكر امير ام رسول قال لا بل رسول ارسلني رسول الله صلعم ببراءة اقرأها على الناس في موسم الحج (موافقا بحج) فقدمنا مكة فلما كان قبل الترويه وبدم قام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابوبكر اين آواز ماده شمر پيغمبر خدا است (د - خ - ل - م) هر ابده تحذيق اينكه ايندا كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) در حج پس شايد كه او مرد آندكه اينكه باشد او پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس دمار خواندم همراه حضرت پي داگاه علي است بزرگ كند خدا ذات او را بران ماده شمر پس گفت او را ابوبكر امير است يا رسول است گفت حضرت علي نه بلكه رسول هستم و رضوان مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) به سورة براءة خواهم خواند آذرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج) پس آمديم مكه را پس هرگاه كه شد پيش روز فزودن يك روز بعدي هشتم ذي حجة استقاده شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس هديت كرد آن مردم را از اعمال و افعال حج تا اينكه و قيكه فارغ شد ابوبكر استقاده شد علي (خ - و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه حتم كرد آذرا پيغمبر آمديم همراه ابوبكر تا اينكه و قديكه شد و ز عرفة پرخواست ابوبكر پس خط خواند در مردم پس هديت كرد اديارا از اعمال اعمال حج تا اينكه فارغ شد ابوبكر رضي استقاده شد علي (خ - و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابوبكر

الناس فحدثهم عن افاضتهم و عن نصرهم و عن مناسكهم فلما فرغ
قام علي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر
الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف يغفرون و كيف
يرمون فعلمهم مناسكهم فلما فرغ قام فقرأ علي براءة حتى ختمها *

ذكر قول النبي صلى الله عليه و آله و سلم من كنت وليد فعلي (ن - فهذا) وليه

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد
قال اخبرنا ابو واثقة عن سليمان قال حدثنا حبيب بن ابي
سائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صديق خطبه خواند در مردمان پس حديث كرد ایشان را از روان
شدن ایشان كه از عروات بسوی ما و ارقبانی كردن ایشان و از اعمال
و اعمال حج ایشان پس هرگاه كه فارغ شد ابوبكر صديق استقاده شد
مرتضى علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس
هرگاه كه شد در اول بارگشتن حاجيان بعني روز دوازدهم ايسنا شد
ابوبكر پس خطبه خواند در مردم پس حديث كرد ایشان را چگونه باز
ميگردند و چگونه می اندازند سنگ ريزه ها را پس تعليم كرد ایشان ر
اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه كه فارغ شد ابوبكر رض استقاده شد
علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد آنرا *

**ابو بكر فرمودن نبي است (د - خ - ه) انكس كه باشم دوست
او پس علي است (ن - پس اين است) دوست او**

۷۸ — خير داد ما را محمد پسر مثنى گفت محمد حديث كرد ما را
يحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد ما را ابو واثقه از سليمان گشت سليمان
حديث كرد ما را حبيب پسر ابي - ثب ارابي طفيل از زيد پسر ارقم
(د - و) گفت زيد هرگاه رجوع كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - ه) از حج
واع و رخصت فرمود الحضرت در آن حج مردمان را و بعد ان حج نكرد

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکمت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی رض فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزید سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا رآه عبذیه و سمعه باذنیه *

۷۹ — انبانا [محمد بن العلاء] (ن - ابو کریب محمد بن العرقی الکوفی) قال حدثنا ابو معاریة قال حدثنا الاعمش عن [سعد

و نازل شد انحضرت غدیرخم را که قام موضع است حکم کرد بدرجات بعدی بایستاده کردن مدبر پس ایستاده کرده شد پستور فرمود گویا که من تحقیق طالبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هر دو بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هر دو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد بر حوض کوثر پستور فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست او مومن ام پستور گرفت دست علی را (خه و) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست اوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا (ده خه ن - م) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود ■

۷۹ — خبر داد مارا [محمد پسر علاء گفت محمد] (ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب) حدیث کرد مارا ابو معاریة گفت حدیث کرد مارا اعمش از [سعید پسر عبیده از ابی بریده] (ن - سعید

بن عبدة عن ابي بريدة [ن - سعيد بن جبير عن ابن بريدة]
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية واستعمل علينا
 رجلا فلما رجعنا سألنا كيف رأيتكم صاحبكم فاما انا شكوتك و
 لما شكاه غموي فرفعت رأسي و كنت رجلا مكابا ن - مكابا)
 فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر فقال من كنت دابة فعلي دابة ■
 ۸۰ — انبأنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عيينة عن الحكم عن سعيد بن جبير عن ابن
 عباس رضي الله عنهما قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة فلما رجعت شكوتك الي

پسر عمیر از پسر بريدة (از پدر خود گفت فرستاد ما را پیغمبر خدا (ص . خ .
 ل . ص) در پاره ار لشکر و عامل کرد بر ما علی را (خ . و) پس هرگاه که
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب
 خود را یهوی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را ■ هرگاه که
 شکایت کرد علی را غیر من (ن - پس اما شکایت نکردم علی مرتضی را من
 ■ اما شکایت او را غیر من) پس برداشتم سر خود را و دادم من مرد سر
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (ص . خ . ل . و) تحقیق سرخ شد از
 خشم پس گفت آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

۸۰ — حدیث کرد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد ما را
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عیینة از حکم
 از سعید پسر جبیر از عباس (ص . و) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا
 بريدة گفت بريدة فرستاد مرا ببي (ص . خ . و) همراه علی رضي طرف
 یمن پس دادم همراه او بدی را (ن - از علی بدی را) پس هرگاه رجوع
 کردم شکوة کردم علی را طرف نبی (ص . خ . ل . و) پس بلاد کرد
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من ■ فرمود اي بريدة آنکس که باشم
 دوست کرده شدی او پس علی است دوست کرده شدی او .

النبي صلعم فرفع رأسه الي و قال يا بريدة من كنت مولاه فعلي *
 ۸۱ — انبانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد

الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جبير
 [عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة فان بعث النبي صلعم عليا
 علي ايمىن] (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع
 علي رض الى اليمن فرأيت معه جفوة فقربت على النبي صلعم)
 فذكرت عليا رض فاقصته فجعل رسول الله صلعم يتعذر وجهه و قال
 يا بريدة انت اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول
 الله قال من كنت * مولا فعلي مولا *

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي
 قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمىن عن ابيه ان
 سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولا *

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث كرد مارا ابو نعيم
 گفت ابو نعيم حديث كرد مارا عبد الملك بن ابي عبيدة گفت عبد الملك
 حديث كرد مارا حكم از سعيد بن جبير [از بن عباس (خ و) گفت
 بن عباس حديث كرد مارا بريدة گفت بريدة فرستاد بنى (د خ ل م)
 علي را بر يمن] (ن - از بن عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم
 همراه علي (خ و) سوى يمن پس ديدم ارومى را پس آمدم نديك
 بنى (د خ ل م) پس دكر كردم علي را (خ و) پس نقصان ديان
 كردم او را پس شروع كرد پيغمبر خدا (د خ ل م) تغيير مي فرمود
 روى مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابا نيسم بهتربن مومنان از ذات
 هاى ايشان گفتم آري اى پيغمبر خدا گفت انحضرت آنكس كه باشم
 دوست كرده شده او پس علي است دوست كرده شده او *

۸۲ — خبر داد مارا زكريا بن يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا نصر
 بن علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله بن داود از عبد الواحد بن ايمىن

۸۳ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن عوف عن میمون بن ابی عبد الله رضى قال قال رسول الله - اعلم من كنت مولاة فعلي مولاة ■

۸۴ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن میمون بن ابی عبد الله قال قال زید بن ارقم رضى قام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال الستم تعلمون انی اولی بكل مؤمن و مؤمنة من نفسه قالوا بلی نشهد لانک اولی بكل مؤمن من نفسه قال فانی من کنت مولاة فهذا مولاة و اخذ بيد علی ■

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبد الله النیشاپوری و احمد بن عثمان بن حکیم قالا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

از پدر خود تحقیق سعد گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او ■

۸۴ — خبر داد مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از عوف از میمون پسر ابی عبد الله (د . خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او ■

۸۴ — خبر داد مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبد الله گفت پسر ابی عبد الله گفت زید پسر ارقم (د . خ . و) ایستاده شد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس شکر کرد خدا را و ثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ای ایا نه شما می دانید تحقیق من بهتر ام بهر مؤمن و مؤمنه از ذات او گفتند مردم آری شاهدی می دهیم هر اینه تو بهتر است به هر مؤمن از ذات او فرمود پس تحقیق من انکس که باشم دوست داشته شدی او پس اینست دوست داشته شدی او ■ گرفت انحضرت دست علی را ■

۸۵ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبد الله نیشاپوری و احمد بن عثمان پسر حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد مارا عبید پسر موسی

هانی بن ایوب عن طلحة الايامی . قال حدثنا عمیر بن سعد انه
سمع علیا و هو ینشد فی الرحبة من سمع رسول الله صلعم یقول
من كنت مولا فعای مولا ففام بضعة عشر فشهدوا ■

۸۶ — انبانا محمد بن الحنفی قال حدثنا محمد قال
حدثنا شعبه بن ابی اسحق قال سمعت سعید بن وهب قال قام
خمسة او ستة من اصحاب النبی صلعم فشهدوا ان رسول الله
صلعم قال من كنت مولا فعای مولا ■

۸۷ — انبانا علی بن محمد بن علی قاضی المصیصه قال
حدثنا خلف قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحاق قال حدثني
سعید بن وهب انه قام دما یایه ستة و قال زید بن یزید و قام دما

گفت عبید خبر دال مارا هانی پسر ایوب و طلحة ایامی گفت حدیث کرد
مارا عمیر پسر سعد تحقیق او شید عای را و حال آنکه او سوال میکرد
در کان - وای مسجد کدام مر - شاید پیغمبر خدا را (د . خ . =) می
فرمود آنکس که باشم دوست داشته شد او پس ملی است دوست داشته
شد او پس ایستاده شد پارک ده کس پس شهادت دادند که ما شیده ایم •
۸۶ — خبر دال مارا محمد پسر - هانی گفت محمد حریث کرد مارا

محمد گفت محمد حدیث کرد مارا شعبه پسر ابی اسحق گفت پسر ابی
اسحاق شاید سعید پسر وهب را گفت سعید ایستاده شد و یازده
از اصحاب ذی (د . خ . ل . =) پس شاهی دادند تحقیق پیغمبر خدا
(د . خ . ل . =) گفت آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی
است دوست داشته شد او •

۸۷ — خبر داد ما را علی پسر محمد پسر علی قاضی مصیصه گفت علی
حدیث کرد مارا خلف گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل از ابی اسحاق
گفت ابی اسحاق حدیث کرد مارا سعید پسر وهب تحقیق شان اندست که
ایستاده شد و از جانب ده متصل و د جانب سعید شش مرد و گنت زید پسر

یا ایها نبی سئته فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من کنث
مولاه فعلي مولاه ■

۸۸ — انبأ ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا
شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زید بن یزید قال سمعت علي بن
ابی طالب رضی الله عنهما یقول فی منی انی سمعت الله رجلاً اشهد
الا اصحاب سمعتم صلعم انی سمعت رسول صلعم یوم غدیر خم یقول
من کنث مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام
سئته من جاذب المنبر و سئته من الجاذب الاخر (ن - من جانب
المنبر الاخر) فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم یقول ذلك * قال
شريك فقلت ای اسحاق انی سمعت البراء بن عازب رضی الله عنه یحدث

یدیع و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود انطرف مارا شش مرد پس شاهدي
دادند که تحقیق آن مردم شایدند پیغمبر خدا را (د . خ . م) میگفت
آنکس که باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او .
۸۸ — خبردار مارا ابوداود گفت ابوداود حدیث کرد مارا عمران پسر
ابان گفت عمران حدیث کرد مارا شريك گفت شريك حدیث کرد مارا
اسحاق از زید پسر یزید گفت زید شنیدم علي پسر ابی طالب را (خ . و)
میگفت بر منبر کوفه تحقیق من قسم دهده ام بخدا مرد را نه قسم میدهم
مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) این شنیدان مردم پیغمبر خدا را
(د . خ . م) روز غدیر خم که نام کان است گفت آنحضرت آنکس که
باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او ای بارخداها
دوست دار آنکس را که دوست دارد علي را و دشمن دار آنکس را که
دشمن داشت علي را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد
از طرف دیگر (طرف منبر آخر بعدی طرف دیگر منبر) پس شاهدي
دادند که تحقیق آنها شایدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) میفرمود
این را * گفت شريك پس گفتم ای اسحاق را ایا شنیدی تو داء پسر
عازب را (خ . و) حدیث میگرد باین حدیث از پیغمبر خدا گفت ابواسحاق

بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم ■ قال ابو عبد الرحمن عمران بن
ان الواسطي ليس بقوي في الحديث ■

ذكر قول النبي صلعم علم ، ولي كل مومن من بعدي

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا جعفر بعزي ابن سليمان عن يزيد بن مطرف (ن) -
يزيد الرشك عن مطرف (بن عبد الله عن عمران بن حصين
رحه قال بعث (ن - جهز) رسول الله صلعم جيشا واستعمل عليهم
علي بن ابي طالب (رحه فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا
عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا
لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه (ن - اخبرناه ما صنع) و كان
المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلعم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن امام الواسطی نیست قوی در حدیث .

ابن ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . ه) علی ولی

هر مومنت از پس من

۸۹ — حدیث کرد مارا احمد بن شعیب گفت احمد بن خبر داد مارا
قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا جعفر بن ایسر سلیمان بن
عبد الله از عمران بن حصین (د . خ . و) گفت فرستاد (ن - ساخت و آماده
کرد) پیغمبر خدا (د . خ . ه) لشکر را و عامل کرد بر او شان علی بن
ابی طالب را (د . خ . و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کدیوک
را پس نگاه کردند آن مردم درو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب
پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) پس شکایت خواهیم کرد برو (ن - خبر
خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان
و تنگیه رجوع میکردند از شهر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا (د . خ .
ل . ه) پس سلام میکردند بر آنحضرت پستتر باز میکردیدند طرف

ثم انصفوا الى حالهم فلما قدمت المصرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و اذا منه و هو ولي كل مومن من بعدي *

ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مرقضى (ن - من بعدي)

۹۰ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانها خود پس هرگاه که آمد گروهی از لشکر پس سلام کردند بر نبي برو سلام ايستاد يکي از چهار مردم پس گفت ای پيغمبر خدا ايا نمي بيني تحقيق علي پسر ابي طالب کرد چنين و چنين يعني کفيزک گرفته پس روی گره اندازد از او پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پسر ايستاده شد دويم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ايستاده شد سيم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ايستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه در هر سه گفتند پس روی مبارک گردانيد طرف آن چهار مردم پيغمبر خدا (د - خ - م) حال آنکه غصه شناخته مي شد در روی مبارك آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده مي داريد از علي تحقيق علي از منست و من از علي ام و او ولي هر مومن است از پس من ■

ذكر فرودن ناسی است (د - خ - ل - م) های دوست

شما است بر پسنديده (ن - از پس من)

۱۰ - خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل (ن - ابن فضیل)
 عن الاصلح عن عبد الله بن بريد عن ابيه قال بعثنا رسول الله
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث عليا علي جيش
 آخر و قال ان التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس و ان
 تفرقتما فكل واحد منكما على حدة فلقينا بني زيد من اهل
 اليمن و ظهر المسلمون على المشركين فقاتلنا المقاتلة و سبينا
 الذرية فاصطفى علي جارية لنفسه [من اي] (ن - منهن)
 فكتب بذلك خالد بن الوليد الى النبي صلعم و امرني ان
 اتال منه قال فدفعته الكتاب اليه و نلت من علي رفع فتغبر
 [وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا مكان العايد بعثني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريد
 از پدر خود گفت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا (د - خ - ل - =) طرف
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بر لشکر
 دیگر گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعی خالد و علی رضي الله
 عنهما پس علی است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حده است پس
 جنگ کردیم بني زيد را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را بندي کردیم ذريت
 آنها را پس چید علی رض کندوک را برای ذات خود از پدر من پس
 نوشت این حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبی (د - خ - ل - =) و
 حکم کرد مرا اینکه رسانم ازو آن مکتوب را گفت رادي پس دفع کردم
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی (د - و) پس متغیر شد
 [روی مبارک او ای نبی (د - خ - ل - =) پس گفتم این جای پناه گیرنده
 است بخدا یعی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرمانبرداری او

رجل و الزمته بطاعته فبلغت ما أرسلت به فقال رسول الله صلعم لي لا تقعن ! (ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين) يا بريدة في علي فان علي مني و انا منه و هو وليكم بعدي ■

ذكر قول النبي صلعم من سب عليا فقد سبني

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زكريا) قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي قال دخلت على ام سلمة رضي فقالت اتسب رسول الله صلعم تقو قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله صلعم يقول من سب عليا فقد سبني *

پس رسانیدم آنچه بزرگواران فرستاده شده ام که چو پیوسته گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) مرا البته قافله تو ای بريدة [(ن - رری . باریک پیغمبر خدا) (د . خ . ل . م . و) و فرموده بدگوئی کن (در علی پس تحقیق علی از دست و من از علی ام و او دوست شما است پس من *

این ذکر فرودن نبی است (د . خ . ل . م) آنکس که

زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل شدم بر ام سلمه (خ . و) پس گفت ام سلمه ای زبون میگوئی پیغمبر خدا را (د . خ . م) پرهیز کنید بگویم پاک است خدا یا پناه خدا بکلمه او شك زاری ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو عبد الله یا معاذ الله گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . م) می گفت آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا •

۹۲ — انبا احمد بن شعيب قال اخبرنا عبدالاعلى بن واصل بن عبدالاعلى الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق (ن - سعد) بن ابي عبدالله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقة . (ن - ابو بكر بن خالد بن عهقة) قال (أيت سعد بن مالك رض بالمدينة فقال ذكر ابي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعلك سببته قلت معاذ الله وال لا تسبه فلو رضع المنشار على مفرتي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته *

۹۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبدالله البغدادي الجبالي (ن - الحبال) قال حدثنا مصعب بن

۹۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى كوفي گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا جعفر پسر عون از شقيق (ن - سعد) پسر ابي عبدالله گنت شقيق حديث كرد مرا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقة (ن - عهقة) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را (خ - و) در مدينه پس گفت سعد ذكر كرده شد مرا كه تحقيق شما هراينه سب مي كديد علي را پس گفتم تحقيق كرديم گنت سعد شايد كه تو زبون گفته باشي او را گفتم پناه طلبیده شد بخدا ازین گناه گنت نه زبون خواهي گفت علي را پس اگر نهاده شود ارة بر سر من اينكه سب كدم علي را نه سب خواهم كرد علي را بعد آنچه كه شنيدم از پيغمبر خدا (د - خ - و) رغبت كنائيدن در دوستي او و ترسانيدن در دشمني او *

۹۳ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هارون پسر عبدالله بغدادی جبالي گنت هارون حديث كرد مارا

المقدام قال حدثنا فطرو (ن - مطرف) بن خليفة عن ابي الطفيل
 اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطرو
 (ن - مطرف) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع على الناس
 في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول
 (ن - قال) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان (رسول الله صلعم
 قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اواي بالمؤمنين من انفسهم
 و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
 وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في
 نفسي منه شيء فلقيت زيد بن ارقم رض فاخبرته فقال وما تذكر
 اذا (ن - و ما تشكو) سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لابي داود *

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا وطر پسر خليفة از ابي
 الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا
 محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطر پسر ابي طفيل
 عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لوی مسجد
 پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شنيد پيغمبر خدا را
 (د - خ - ل - م) مي فرمود (ن - فرمود) در موضع غدير خم
 آنچه که شنيد پس ايستاده شد مردم پس شاهدي دادند تحقيق پيغمبر
 خدا (د - خ - م) گفت روز غدير خم ايا نه شما مي دانيد که تحقيق
 من بهتر ام مؤمنون را از ذاتهای ايشان دران حالیکه انحضرت ايستاده
 بود پستو گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم دوست کرده شده
 او پس علي است دوست او ای الله درست دار انکس را که دوست دارد
 علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس
 بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چیزی بود پس ملاقات کردم
 زيد پسر ارقم را (خ - و) پس خبر دادم او را پس گفتم زيد و چه
 انکار (ن - شکوه) ميکني تو من شنيدم آن حديث را از رسول خدا
 (د - خ - م) و لفظ حديث برای ابو داود است ■

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني ابو عبد الرحمن
 ذكرنا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب
 عن المهاجر بن سمار (ن - سمار) عن عائشة بنت سعد و عامر
 بن سعد عن سعد ان (رسول الله صلعم خطب وقال اما بعد
 ايها الناس فاني وايكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرمعهما ثم
 قال هذا علي و المودي علي وال اللهم من والاه و عاد اللهم [
 (ن - وال الله من والاه و عاد الله) من عاداه *

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان († البصري ابو الجوزا قال
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد قال حدثنا ابن عبيدة
 و هو هذ بن خالد البصري عن عائشة بنت سعد عن سعد (ض)

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا ابو
 عبد الرحمن ذكرنا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مرا موسى پسر يعقوب از
 مهاجر پسر شمار از عایشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . -) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت الحضر
 دست علي را پس برداشت افرا پس گفت اين دوست من است و ادا
 كننده است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه
 دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارد او را *

۹۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان († بصری ابو جوزا گفت احمد
 خبر داد مارا پسر عتبة دختر سعد از سعد) گفت احمد حديث كرد مارا
 پسر عبيدة و او هذ بن خالد بصری است از عایشه دختر سعد از سعد

قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى
و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون (ن - الم تعلمون اني اولي
بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي
وفرعها و قال من كنت مولاة (ن - وليه) فهذا وليه و ان الله
يوالي من والاه و يعادي من عاداه ■

۹۶ — اذباذا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى
قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار
(ن - سمار) قال اخبرني عائشة بنت سعد عن سعد رض قال
كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ
غدير خم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما
اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

(خ - و) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) دست علی
را پس خطبه خواند پس شکو گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو
گفت ایها نه شما میدادید که تحقیق من بهتر ام بشما از ذلای شما
گفتند ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پستو گرفت دست علی را پس
دادن کرد او را ■ گفت آنکس که باشم دوست کرده شد او پس این است
دوست کرده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست
داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را ■

۹۶ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را زکریا
پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را یعقوب پسر جعفر پسر ابی کثیر از
مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد مرا عائشه دختر سعد از سعد
(خ - و) گفت سعد بودیم ما همراه پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) در راه
مکه و حال آنکه الحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسید الحضرت
غدير خم را توقف کرد مردم پستو باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و
لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه *

ذكر الترفيب في حب علي رض و ذكر دعاء النبي

صلعم لمن احبه و ذكر دعائه علي من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجليل بن عطية قال حدثنا عبد الله بن بريدة قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایا رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت
ای بار خدایا شاهدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را بستر گفت
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر را دانا تر است
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس برداشت
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را ■

این ذکر رغبت کنانیدن است در دوستی علی (خ و)

و ذکر دعای نبی است (د ه) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد ما را

اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر

شميل گفت نضر حديث کرد ما را عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل

حديث کرد ما را عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله حديث کرد ما را پدر من

قال لم يكن (ن - لم اجد) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبته الا علي بغض علي فاصاب سببا فكتب الى النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل السبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاتانا و رأسه يقطر فقلنا ما هذا فقال لم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعنا عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابي الى النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود (ن - نیاقدم) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علي پسر ابيطالب تا اينکه دوست ميداشتم مردی را از قبیله قريش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علي پس فرستاد آنحضرت اين مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علي پس رسيد آن مرد بندي را پس دوش آن مرد طرف نبي (د - خ - م -) اينکه فرستاد طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علي را و در بندي کديزک بود از بهتر بندي پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کديز در خمس و پنجم حصه پستور پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کديز در اهل بيت نبي (د - خ - ل - م -) پستور پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کديزک در آل علي پس آمد نزد ما و حال اينکه سر او مي چايد از آب پس گفتم چيست اين پس گفت ايا نمي بيند کديزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بيت نبي (د - خ - ل - م -) پستور گشت در آل علي پس بدگوشي کردم توان کديز پس دوش آن مرد و فرستاد مرا دران حالیکه تصديق و راست داده ام کتاب او را طرف نبي (د - خ - ل - م -)

قال في علي فجعلت اقول عليه صدقا و يقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عاليا فقلت نعم فقال لي لاتبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب (ن - افضل) الي من علي رضي قال عبد الله بن بريدة و الله ما كان في الحديث بيني و بين النبي صلعم غير ابي *

۹۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المروزي قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم

دران حالیکه تصدیق کفند ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع کردم که بگویم مران حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پیغمبر خدا (د. خ. ه. و) و گفت ای دشمن میداری علی را پس گفت ارے پس گفت مرا نه دشمن دار اورا و اگر باشی تو که دوست میداری اورا پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است ان خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی در خمس بهتر است از جاریه بریده گوید پس نبود کسی بعد پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه. =) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ. و) گفت عید الله پس بریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من و در میان نبی (د. خ. ل. ه. =) سوای پدر من ■

۹۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا حسین پسر حربت مروزی گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از امش از ابی اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کفند خدا ذات اورا در جای سرای مسجد سوگند می دهیم بخدا انکس را که بشنود پیغمبر خدا را (د. خ. ل. ه. =) روز غدیر خم میگفت خدا (ن. ه. =)

یَقُولُ [الله وَاَبِي وَاُنَا] (ن - ان الله و (رسوله) ولى
 الْمُؤْمِنِينَ و من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد
 من عاداه و انصر من نصره [قال سعيد فقام] (ن - قال فقال
 سعيد قام) الى جنبى ستة و قال زيد بن يذيع (ن - مذيع)
 قام من عندي ستة و قال عمرو [بن مرة و ساق الحديث]
 (ن - ذي مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه و ساق
 الحديث - رواه اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو ذي مري) *
 ۹۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا علي بن محمد
 بن علي قال حدثنا خلف بن تميم قال حدثنا اسرائيل قال
 حدثنا ابو اسحاق عن عمرو ذي مري قال شهدت عليا في الرحبة

تحقيق خدا و رسول او) دوست متست و من دوست مومنان ام و انكس
 كه باشم دوست او پس اين علي دوست اوست اى بار خدا دوست دار
 انكس را كه دوست دارد او را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد او را و
 ياري كن انكس را كه ياري كند او را گفت سعيد پس استاده شد (ن -
 گفت ابواسحاق پس گفت سعيد ايستاده شد) طرف پهلوى من شش نفر
 گفت زيد بسر يذيع از نزد من (ن - ايستاده شد) شش نفر و گفت عمرو
 پس مرة و روان كود حديث تا آخر (ن - گفت عمرو ذي مري دوست
 ميدارم انكس را كه دوست داشت علي را و دشمن ميدارم انكس را كه
 دشمن داشت علي را و روان كود حديث را تا آخر روايت كرد او را اسرائيل
 از ابي اسحاق از عمرو ذي مري)

۹۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا علي
 پسر محمد پسر علي گفت علي حديث كرد مارا خلف پسر تميم گفت
 خلف پسر تميم حديث كرد مارا اسرائيل گفت اسرائيل حديث كرد مارا
 ابو اسحاق از عمرو ذي مري گفت عمرو حاضر شدم علي را درجاي و راغ
 نهاد قسم ميداد ياران محمد را (د . خ . ل . =) کدام شما شنيد

يُنشَد اصحاب محمد صلعم ايكم سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم ما قال فقام أناس فشهدوا [انهم سمعوا] (ن - ان) رسول الله صلعم قال من كنت مولاة [فعلي] (ن - فان عليا) مولاة الله وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره (ن - انصره) ■

ذكر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كريب محمد بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن زر بن حبيش عن هاي [رض] (ن - كه) قال قال الله الذي فلق الحبة و برأ النجمة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق ■

پيغمبر خدا را (د - خ - ل - ه) روز غدیر خم که فرمود ایستاده شد مردم پس شهادتی دادند تحقیق اوشان هستند تحقیق شهادت پيغمبر خدا را (د - خ - ه - ه) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است (ن - پس تحقیق علی است) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را ■

این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را ابو کرب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرد ما را معویه از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از علي (خ - و) گفت قسم خداست چنین خدا که رویانیده دانه را و پیدا کرد جان را تحقیق شان اینست که عهد کرد نبي امي (د - خ - ل - ه - ه) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی علي را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق ■

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عدي
الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي
بن ثابت عن زر بن حبيش عن علي بن ابي رباح قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
انه لا يحبني الا مؤمن ولا يبغضني الا منافق *

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن
عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي
بن زر قال قال علي بن ابي رباح انه لعهد النبي الامي (ن - الامر الي)
انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق *

ذكر ضرب المثل الذي صنعه رسول الله صلى الله عليه وسلم

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن خبر داد مارا واصل
بن عبد الاعلى گفت واصل بن حديث كرد مارا بن واصل كوفي گفت
واصل بن حديث كرد مارا وكيع بن اعمش از عدي بن ثابت از زر بن حبيش از
علي بن ابي رباح (و) گفت علي بن اعمش كرد طرف من نبي (د - خ - و) تحقيق
شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مؤمن و نه دشمن خواهد
داشت مرا مگر منافق *

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف بن عيسى گفت يوسف بن خبر داد مارا
فضل بن موسى گفت فضل بن خبر داد مارا اعمش از عدي بن زر گفت در
گفت علي بن ابي رباح شان اينست كه هراينه عهد كرد نبي امي حكم را طرف
من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مؤمن و نه
دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

ذكر ضرب مثل چنین که نزد ان را بيايغمبر خدا (د - خ - و)
برای علي (و)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن خبر داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى ع م ابغضته اليهود حتى
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزاهوا بالمنزلة التي ليس له •

ذكر منزلة علي بن ابي طالب (ك) وقرنه من النبي
صلعم و ازواجه و حب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — اندانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي گفت گفت ابو جعفر حديث
کرد مارا يحيى بن معين گفت يحيى بن معين حديث کرد مارا ابو جعفر ابان از
حكم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد
از علي (خ و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي
علي در تو مثل است از عيسى برو سلام دشمن داشت او را يهود تا اينكه
تهمت کرد مادر او را و دوست داشت او را نصارى تا اينكه نزل کردند او را
به مرتبه چدين مرتبه كه نبود براى او •

این ذکر علی، سر ابيطالب است بزرگ کند خدا ذات او را
و ذکر نزديك شدن او از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
و ذکر دوست داشتن او و ذکر دوست داشتن پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م)

۱۰۴ — خير داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن شعيب داد مارا
اسماعيل بن مسعود بصري گفت اسماعيل حديث کرد مارا خالد از شعبة

عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين
 قتلوا يوم النقي الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه
 وسأله عن علي رضي فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزله من
 [(سواء)] (ن - رسول الله صلعم) *

۱۰۵ — أخبرني احمد بن شعيب قال أخبرني هلال بن
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال — حدثنا زهير عن ابي
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمر رضي فقلت
 الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت
 رسول الله صلعم ولا احدئك عنه بخبره واما عثمان فانه اذنب ذنبا
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه *

از ابي اسحاق از علاء گفت علاء سوال كرد مردی پسر عمر را از عثمان
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم كه روی گردانیدند روزيكه ملاقات
 كرد دو جماعت پس قبول توبه كرد خدا براو پستتر رسید گناه را پس
 قتل كردند مردم او را و پرسید آن مرد پسر عمر را از علي (خ و)
 پس گفت پسر عمر نه پرس ازوايا نهی بیخي نزدیک شدن مكان او از
 پیغمبر خدا (د - خ - ل - -) *

۱۰۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر كرد مرا هلال
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث كرد ما را حسین گفت حسین حدیث
 كرد ما را زهير از ابي اسحاق از علاء از عزار پرسیدم عبد الله
 پسر عمر را (خ و) پس گفتم ایا نه حدیث میکند از علي وعثمان گفت
 عبد الله پسر عمر اما علي پس این خانه او هست از خانه پیغمبر خدا
 (د - خ - -) و نه حدیث میکند ترا از علي سوای آن حدیث زیرا كه
 آن حدیث در فضایل او كافی است و اما عثمان پس تحقیق او گناه كرد
 بزرگ روز جنگ أحد كه روی گردانید پس بخشید خدا گناه او از
 و گناه كرد در میان شما گناه خرد پس قتل كردید شما او را *

۱۰۶ — ابن ابی احمد بن شعیب قال أخبرنا احمد بن

سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال اذنا اسرائيل عن ابي
اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رضي و هو في مسجد
رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اما علي فلا تسئلني عنه
و انظر الى قرب منزله من النبي صلعم ما بي المسجد بدنه غير بيته
و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم التقى الجمعان
فغفر الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه ■

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن

يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ابن موسى و هو محمد] (ن -
ابو موسى و محمد) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث كرد مارا عبيد الله
گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر
غراز گفت علاء پرسيدم پسر عمر را (خ - و) حال ابكه او در مسجد
پيغمبر خدا بود (د - خ - م) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس
نه سوال كن مرا از و نظر كن طرف نزديك شدن مكان او از نبي (د -
خ - ل - م) نيست در مسجد خانه سواي خانه او و اما عثمان پس تحقيق
او گناه كرد گناه بزرگ دوي گردانيد و در بيه ملاقات كرد جماعه مسلمانان
و كفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه كرد درميان شما
گناه كمتر اين پس قتل كرديد شما او را •

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

اسماعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث كرد
ما را [پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر اعين است] (ن - ابو
موسى و محمد پسر موسى پسر اعين) گفت موسى حديث كرد مارا پدر من

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي
لوقال لا تستلني عن علي رضي ولكن انظر الى بيته من بيوت رسول
الله صلعم قال فاذى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل ■

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال
بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير
قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد (قثم)
بن العباس رضي عن ابن دحاث عابي رضي رسول الله صلعم قال انه
كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما ■ قال (ابو عبد الرحمن خالفه
زيد بن ابي أنيسة فقال خالد بن قثم ■

از عطاء از سعيد پسر عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد
اورا از علي (خ . و) پس گفت پسر عمر نه سوال كن مرا از علي
(خ . و) لكن نظر كن طرف خانه او از خانه هاي پيغمبر خدا (د .
خ . ل . م .) گفت مرد پس تحقيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای شمالي و بزرگ ■

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر هلال حديث كرد مارا حسين پسر
عباس گفت پسر عباس حديث كرد مارا زهير گفت زهير حديث كرد مارا ابو
اسحاق گفت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد (قثم) پسر عباس
را (خ . و) از كجا وارث شد علي رضي پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م .)
گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق شدن و معكم
قرما و سخت تر ما بالحضرت از روي پيغمبر شده ■ گفت ابو عبد الرحمن
مخالفت كرد در روايت كردن ابو اسحاق را زيد پسر ابي أنيسة پس گفت
زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت ■ ابو عبد الرحمن از خالد سوال
كرد ■ از پسر خالد ■

۱۰۹ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال بن
العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي
اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول
الله صاعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كلب اولنا به لحوقا
و اشدنا به لزقا *

۱۱۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عبدالرحيم
المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن
ابي اسحاق عن عمرو بن حريث عن النعمان بن بشير قال
استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عايشة عاليا
و هي تقول والله قد (ن - لقد) علمت ان عليا احب اليك
من اسي فاهوى اليها ابوبكر ليلاطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال
پسر علاء گفت هلال حديث كود مارا پدر من گفت پدر من حديث كرد
مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست
كه گفته شد خالد را چيست علي را كه وارث شد جد ترا پيغمبر خدا را
(د . خ . ل . م) سواي جد تو و حال آنكه او يعني عباس رضه عمو
الحضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق
شدن و محكم تر ما بالحضرت از روي پيوسته شدن ■

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحيم
مروزي گفت عبيد الرحيم خبر داد مارا عمرو پسر محمد گفت عمرو خبر داد
مارا يونس پسر ابي اسحاق از عمرو پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت
نعمان طلب اذن آمدن كرد ابوبكر بر نبي (د . خ . ل . م) پس شنيد
آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است هرايك از تحقيق
دانستم تحقيق علي دوست تر است طرف تو از پدر من پس قصد كرد طرف

تُرفعین صوتک علی رسول الله صلعم فاسمک رسول الله صلعم
و خرج ابوبکر مغضبا فقتل رسول الله صلعم یا عایشة کیف رأیتنی
ابعدنک من الرجل ثم استأذنی ابو بکر بعد ذاک و قد اصطلح
رسول الله صلعم و عایشة فقال ان خلانی فی السلام کما ادخلته انی
فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا ■

۱۱۱ — اخبرنی احمد بن شعب بن قال اخبرنی محمد بن آدم
بن سلیمان المصاعی قال حدثنا ابی عیبة عن ابی اسحاق
عن جمیع و هو بن عمیر قال دخلت مع ابی (ن - سی) عایشة
و انا غلام فذكرت لها علیا ر. فالتفت ما زلت من رجلا کان احب الی
رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الی رسول الله صلعم من امرأته ■

او ابوبکر تا که طوطیچه زند و گفت ای دختر فلانی می بینم ترا بلند می
کنی آواز خود را بر پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس گرفتی ابی بکر
صدیق را پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و بدو رفت ابوبکر
خشمناک پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) ای عایشه چه گوی
دیدي تو مرا بعید کردم تا ازان = رد بسدر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر
بعد این و حال آنکه تو = حق صلح نموده بود پیغمبر خدا (د - خ - ل - م)
و عایشه پس گفت ابوبکر صدیق داخل کند و ما در = ایچ = آنکه داخل
کردید شما مرا در حرب پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م)
تحقیق کردیم ترا داخل در صلح یعنی اذن آمدن دادیم در صلح ■

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد بن = سر شعیب گفت احمد بن خبر داد مرا
محمد بن آدم بن سلیمان مصیعی گفت محمد بن حدیث کرد ابی عیبه
از پدر خود از ابی اسحاق از جمیع و او پدر عمیر است گفت چون آمدیم
مرا پدر (ن - مادر) خود نزدیک عایشه و حال آنکه من طفل بودم پس
ذکر کردم برای عایشه علی را (خ - و) پس گفت عایشه ندیدم مرد
را که بود دوست تر طرف پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) از علی ■ نه دیدم
زن را دوست تر طرف پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) از زن علی ■

۱۱۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي
 البصري قال حدثني عبد العزيز بن النضر قال سمعت ابا عبد الله
 (سمعت بن رجاء الزبدي عن ابي اسحاق الشيباني عن جهم بن عمير
 قال دخلت مع امي علي عابشة (رضه) فسمعتها تسأله (ان فسانتها)
 من وراء الحجاب من ابي (رضه) فقلت سألتني عن رجل ما اعلم
 احدا كان احب الي (رسول الله) صلعم منه ولا احب اليه من امرائه *

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى
 قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن
 عبد الله بن عطاء عن ابي بريدة قل جاء رجل الي ابي فساله ابي
 الناس احب الي (رسول الله) صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس
 الي (رسول الله) صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي (رضه) *

۱۱۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كرد مارا عبد العزيز پسر خطاب
 گفت عبد العزيز حديث كرد مارا محمد پسر اسماعيل پسر رهاي زيدي
 از ابي اسحاق شيباني از جهم بن عمير گفت آدم هه هه هه مادر خود فوديک
 عايشه (خ - و) پس شايه اوزا بچيز ه سوال ميکود مادر من عايشه را از
 بيرون پرده از علي (خ - و) گفت عايشه سوال کودي تو مرا از مرد
 که نمي دانم کسی را که بود دوست تو طرف پيغمبر خدا (د - خ - ل - م)
 از و نه دوست تو طرف ان حضرت از او ■

۱۱۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا زكريا
 پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر هه هه هه ابراهيم
 حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابي بريدة
 گفت ابي بريدة ■ آمد مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا که
 کدام مردم دوست تو بود طرف پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس گفت
 بود دوست تو مردم طرف پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) از زبان فاطمه ■

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث *

ذکر منواله صلح رضه من رسول الله صلعم

عند دخوله مساء بيته و سكونه

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحمن قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضي الله عنه يقول كنت ادخل على نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سجد فدخلت و ان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت ■

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) ■ گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خ. و) از پايغمبر خدا (د. خ. ل. م.)

نزدیک داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آرميدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث كرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر سلمه حديث كرد - مرا ابو عبد الرحمن گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا زيد از حرث از ابي زرعة پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق عبد الله شنيد علي را (د. خ. و) ميگفت بودم كه داخل ميشدم در پايغمبر خدا (د. خ. ل. م.) هر شب پس اگر بود آن حضرت كه نماز ميخواند تسبيح ميگفت پس داخل ميشدم ■ اگر نبود كه نماز ميخواند اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم ■

۱۱۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

یحییٰ قال حدثنا محمد بن عبید و ابو کامل قال حدثنا عهد
الواحد بن زید قال حدثنا عمارة بن الققاع بن الحرث عن
الحرب العکلی عن ابي زرعة بن عمر بن جریر عن عبد الله بن
یحییٰ قال قال علي رضي كانت لي ساعة من السحر ادخل
فيها على رسول الله صلعم فان كان في صلاته سبوح و كان اذنه لي
و ان لم يكن في صلاته اذن لي *

ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن
قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي
زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضي قال كانت

پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مرا محمد پسر عبید و ابو کامل گفت
محمد ابو کامل حدیث کرد مرا عبد الواحد پسر ریان گفت عبد الواحد
حدیث کرد مرا عمارة پسر ققاع پسر حرث از حرب عکلی از ابي زرعه
پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحییٰ گفت عبد الله گفت علي (خ و)
بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بود پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م .) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله می گفت
و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا
محمد پسر قدامة مصيصي گفت قدامة حدیث کرد مرا جریر از مغیره از
حرث از ابي زرعه پسر عمر و گفت ابي زرعه حدیث کرد مرا عبد الله پسر
یحییٰ از علي (خ و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د . خ •

لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر اتيته فيها و اذا اتيته استاذنت و ان وجدته يصلي سبع و ان وجدته فارغا اذن لي *

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن

الحجرت العدائي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان لي

من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار

فكنت اذا دخلت بالنهار فاقبض علي * قال ابو عبد الرحمن خالفه

شرحبيد بن مدرک في اسناده و وافته علي قوله تفكهم ■

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا

بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيد يعني بن

مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل . م . ن) ساعتی از صبح می آمدم نزد آن حضرت در آن ساعت ■ وقتی که

می آمدم آنحضرت را طلب حکم می کردم و اگر می یافتم او را که نماز

میخواند تسبیح میگفت اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا •

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب كه ابی احمد خبر داد مرا محمد

پسر عبيد پسر محمد كوفي كه ابی محمد پسر عبيد حديث كرد ما را ابن

عباس از مغيرة از حوث عدائي | ابن يحيى كه ابی گفت علي درو سلام بود

مرا از پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) دو وقت آمدن آمدن در شب و

آمدن در روز پس آمدم وقتی كه ■ می آمدم در شب آرا از گلو میداد مرا • گفت

ابو محمد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شرحبيد پسر مدرک در اسناد

ای حديث موافقت كرد آنها بر قول علي قاضی ■

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب كه ابی احمد خبر داد ما را قاسم

پسر زكريا پسر دينار كه قاسم حديث كرد ما را ابو اسامة كه ابی اسامة

حديث كرد مرا شرحبيد يعني پسر مدرک جعفري كه ابی شرحبيد حديث

عَنْ أَبِيهِ وَكَانَ صَاحِبَ مَطَهْرَةٍ عَلِيٌّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ (ص) كَأَنِّي لِي
مَنْزِلَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكَأَنِّي أَنِيهِ
كُلَّ شَيْءٍ فَأَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتُمْ أَنْصَرَفْتُمْ
إِلَى أَهْلِي وَالْأَخْلَافِ عَلَيْهِ ■

۱۱۹ — إِبْنُ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ
قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمَسَاوِرِ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ
[هَنْدِ الْحَبْلِيِّ قَالَ] (ن - هَذَا يَلِ الْحَبْلِيِّ عَنْ عَلِيٍّ (ص) قَالَ
عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ اعْطَانِي (ن - اعْطَيْتِ) وَ
إِذَا سَكَتَ ابْتَدَانِي *

۱۲۰ — إِبْنُ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا مَعَارِيَةُ (ن - أَبُو مَعَارِيَةَ) قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ

کرد مرا عبد الله پسر یحییٰ حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه
علی یعنی آفتابه بودار علی گفت پدر او گفت علی (خ. و) بود مرا
مترجم از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. و) ده بود برای کسی از مردم
پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای
نبی خدا پس اگر اواز گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر تکیه
نمی کرد داخل میشدم برو *

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حدیث
کرد مارا عوف پسر عبد الله پسر عمرو پسر هند حبلی گفت عوف گفت علی
رض بودم و قتیکه سوال میکردم پیغمبر خدا را (د. خ. ل. م. و) میداد مرا
(■ - داده میشدم) و قتیکه خاموش میشدم شروع می کرد مرا *

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر مثنیٰ گفت محمد حدیث کرد مارا معویه گفت معویه حدیث کرد را

فَ عَمَرُوْا بَن مَّرَّة عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِي عَنْ عَلِي رَض قَالَ كُنْتُ إِذَا
سَأَلْتُ أُعْطِيتُ وَ إِذَا سَكَتُ أُبْتَدِيتُ *

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن سعيد
قال حدثنا [حجاج عن ابي جريح] (ن- حجاج بن خديج) قال
حدثنا ابو حرب عن ابي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال
علي رضى كنت و الله اذا سألت أُعْطِيتُ و اذا سَكَتُ أُبْتَدِيتُ *
قال ابو عبد الرحمن ابن جريح ام يسمع من ابي حرب *

ذَكَرَ مَا خَصَّ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي رَض مِنْ صُعُودِهِ عَلَي
مَنْكَبِ النَّبِيِّ صَلَّعُمْ وَفُوضَ النَّبِي صَلَّعُمْ بِهِ
۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

آمدش از عمرو پسر مره از ابي بختري از علي (خ- و) گفت علي بودم و قتيكه
سوال ميكردم داده ميشدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا كرده ميشدم ■

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث كرد مارا حجاج از ابي جريح گفت
ابي جريح حديث كرد مارا حرب از ابي اسود و مرد ديگر از زاذان گفت
گفت علي (خ- و) بودم من قسم خدا و قتيكه سوال ميكردم داده مي
شدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا كرده ميشدم ■ گفت ابو عبد الرحمن
پسر جريح نه شنيد اين حديث را از ابي حرب ■

أَمْرٌ ذَكَرَ الْأُنْجِيْزُ مَتَّ كَخَاصَّ شَدَّ بَانَ حَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي
(خ- و) از بالا شدن او بر مرد و شانه نابی (د- خ- ل- و-)
و پست شدن نه (د- خ- ل- و-)

۱۲۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو
 مريم قال قال علي رضي الله عنه انطلقت مع رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فصعد رسول الله صلى الله عليه وسلم منكبى فلهضت به فلما راي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ضعفي قال لي اجلس فجلست فنزل نبي الله
 صلى الله عليه وسلم و جلس لي و قال اصعد على منكبى فصعدت على منكبى
 فلهض بي رسول الله صلى الله عليه وسلم و قال علي عليه السلام فانه (ن - ا)
 ليخيل الي اني لو شئت لذلت افق السماء فصعدت على
 الكعبة و عليها تمثال من صقر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله
 بيمين و شمال و قدام (ن - يمين و شمالا و قد اما) او من بين
 يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه (ن - فيه) قال نبي الله
 صلى الله عليه وسلم فقدفت به فتكسر كما تكسر (ن - فكسرت كما يكسر)

پس حرب گفت احمد حديث کرد ما را اسباط از نعيم بن حديم مدائني
 گفت نعيم حديث کرد ما را ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي (خ - و)
 روان شدم همراه پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) تا اينكه امديم كعبه را
 پس بالا شد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) بر هر دو شانه من پس برداشتم
 او را پس هرگاه ديد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) ضعف من گفتم مرا بشين
 براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله (د - خ - ل - م) و نشست
 انحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود كردم بر هر دو شانه
 انحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) و گفت علي
 (م -) پس تحقيق شان اينست كه هراينه خيال كرده شد طرف من
 كه تحقيق من اگر خواهم هراينه برسم بلدي آسمان را پس صعود كردم بر
 كعبه شريفه و بران كعبه صورتهاي بت بودند از مس زرد يا از مس پس
 شروع كردم بقدح اينكه زایل كدم او را از راست و چپ و پيش و از پيش او
 و از خلف او تا اينكه وقتيكه استحكام شد ازو گفتم نبي الله (د - خ -
 ل - م) مدبگ انداز او را پس شكسته كردم او را پس شكسته شد چنانكه
 شكسته مي شود شيشه ها پسترفرود آمدم پس روان شدم من و پيغمبر

القوادیر ثم نزلت فانطلقن انا و رسول الله صلعم نستبق حتى
توادینا بالبیوت خشية ان [نلقی احدا] (ن - یلقانا احد)
من الناس و الله تعالى اعلم *

ذکر ما خص به . م . دون الاولین والاخرین من
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم وبضعة [ن- بضم]
منه و سيدة نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران
۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجریر بن
حريث قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسن بن موسى عن
واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب ابو بكر و عمر
فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها على
عليه السلام فزوجها منه ■

خدا (د . خ . ل . م) پیشی گرفتیم تا اینکه پوشیده شدیم در خانه ها
برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را (ن - ملاقات کند ما را کسی) از
مردم و خدا تعالی دانا تر است .

این ذکر انجیز است که خاص شد بان چیز علی (م .) سوای
مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا (د . خ .
ل . م .) و پاره گوشت است از آنحضرت و مردار زمان
اهل جنة است مگر مریم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را
جریر پسر حريث گفت جویر خبر داد ما را فضل پسر موسى از حسین پسر
موسی از واند از عبد الله بن بريدة از پدر خود گفت پدر او خواستگاري
نکاح کرد ابو بكر و عمر فاطمه را بود سلام پس گفت پیغمبر خدا (د . خ .
ل . م .) تحقیق او خرد است پس خواستگاري نکاح کرد او را علی بن
سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی ■

۱۲۴ — انبانا ابو سعيد اسمعيل بن مسعود قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- داؤد) قال حدثنا ايوب السجستاني عن ابي بريدة (ن- ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحت جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لثغة فقال ادعى اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخبين قال اخب فاخترت انا في ناحية قالت فجاء علي ع م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عاينها خرقة من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعيد اسمعيل پسر مسعود گفت ابو سعيد حديث کرد مارا حاتم پسر وردان (ن- داؤد) گفت حاتم حديث کرد مارا ايوب سجستاني از ابي بريده (ن- ابي يزيد مدني) از اسماء دختر عميس گفت اسماء بدم در نکاح فاطمه دختر پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هر گاه صبح بدم آمد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زد دروازه را پس بشاده کرد براي آنحضرت ام ايمن گفته شد بود در زبان ام ايمن شکستگی (در هندی نوشته گوید) پس فرمود طلب کن برادر مرا گفت ام ايمن او برادر تست نکاح کرده میدهد او را گفت آنحضرت آری ای ام ايمن و شديدند زبان او را ببي را (د- خ- ل- م) پس پوشيده شدند گفت آنحضرت پوشيده شو پس پوشيده شدم من در يك طرف گفتم ام ايمن پس آمد علی برو سلام پس دعا کرد برای او ببي (د- خ- ل- م) و پاشيد بر سينه او آب را پسر گفت طلب كند فرياد من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او ثوب بود از حيا كه در هندی گويگهت گوید پس گفت آنحضرت فاطمه زهرا را تحقيق نکاح کرده دادم ترا دوست ترا اهل

اهل بيٲتي الي ودعا لها و نضج عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فراي سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بئس عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بذك (رسول الله صلعم تكرمينها قلت نعم قالت فدعالي * قال عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضه *

۱۲۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدى قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) عن ابي ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رضه قال لما زوج رسول الله صلعم فاطمة من علي ع . م كان فيما

بيت خوه را كه طرف من است و دعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او ار آب پس بيرون آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ديد سپاهي را پس گفت كيست اين دخت ام ايمن گفتم اسماء گفت انحضرت دحدر عيسى گفتم آري گفت انحضرت بزدي در نكاح فاطمه دحدر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بزكي نو او را گفتم آري دخت اسماء پس دها فرمود براي من . گفت ابو عبد الرحمن مخالفت كرد او را سعيد پسر ابي عروة (ن . عروبة) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (خ . و) *

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عبدى گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابي عروة از ابي ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (خ . و) گفت هر گاه نكاح كرده داد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فاطمه را از علي برو سالم بود دران چيز كه هديه داد هوراه

آهدهی سریر مشروط و وسادة من آدم حشوها لیف و قربة فقال و
جاءوا بیطحاء الرمل فبسطوا فی البیت و قال لعلی ءم اذا
اتیت بها ۛ تقریها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق
الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف
یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل
علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت
عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله
صلعم قالت نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال
و کان اليهود یاخذون (ن - یوحدون) الرجل من امرأته اذا
دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فتفل فیه ۛ

فاطمه زهرا سریر بانته شده و توشک (تکیه) از چرم پوری او ریشه های
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و آوردند مردم سنگ ریزه های
ریگ را پس کشاده و پرا گنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای
علی برو سلام و قتیکه آئی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم
تو پس آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس زد دروازه را پس بیرون
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال انکه تحقیق نکاح
کرده دادی دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است
گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه دید سپاهی را پس گفت
کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجه شد
طرف او پس گفت انحضرت اسماء را امدهی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر
خدا را (د . خ . ل . م) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت
برای اسما بهتری را پس گفت ابن عباس راوی حدیث داخل شد پیغمبر
خدا (د . خ . م) گفت ابن عباس بودند یهود بزد میگردند (ن - تنها
میگردند) مرده را از زن او و قتیکه داخل شود ان مرد بان زن گفت این

غوث فیه ثم دعی علیا فرش من ذلک الماء علی وجهه و ضدرة
و ذراعیه ثم دعی فاطمة فاقبلت تعثر فی ثوبها حیاء من رسول
الله صلعم ففعل بها مثل ذلک ثم قال لها یا ابنتی ! الله انی
ما اردت ان أزوجه الا خیر اهل من قام فخرج ■

۱۲۶ — اخبرنی احمد بن شعيب قال اخبرنی عمران بن
بکار عن (ن - بن) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابي نعيم عن ابيه ان معوية ذکر علی
بن ابیطالب فقال سعد بن ابي وقاص والله لان يكون [الی
احدی] (ن - لي احد من) خصاله الثالث احب الی من
ان يكون لی ما طلعت علیه الشمس لان يكون لی ما قاله

عباس طلب کرد پیغمبر خدا (د - خه ل - =) قدح را از آب پس آب
دهن مبارک خود انداخت درو و اعوذ بالله خواند درو پس طلبید علی
را پس پاشید از بن آب بر روی او و سینه او و هر دو بازوی او پس طلبید
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای
حیا از پیغمبر خدا (د - خه ل - =) پس کرد انحضرت با فاطمه زهرا
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه رضه را ای
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه از ان کردم اینکه نکاح کرده ده
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت •

۱۲۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت خبر داد مرا عمران
پسر بکار از راشد گفت راشد حدیث کرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد
حدیث کرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابي نعيم از پدر خود تحقیق
معویه ذکر کرد علی پسر ابیطالب را پس گفت سعد پسر ابي وقاص قسم
خداست هر اینه اینکه باشد طرف من یکی از خصلتهای او که سه است
دو ستر است طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کوه بر او افتاد

[فی غزوة تبوک] (ن - حین رده = بن تبوک) اما ترضی ان تگونی
 منی بمذلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی احب الی من
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیکون لی ما قاله یوم خیبر لاعطین
 الراية رجلا لحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیہ کوار لیس بفرار احب
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اكون صهرا علی ابنتی ولی
 من الولد = فیها = ما احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس =
 ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیده
 نساء [اهل الجنة] (ن - هذه الامة) الامیریم بنت عمران
 ۱۲۷ — انیانا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال

هراینکه باشد مرا آنچه که فرمود آنحضرت را وقت بازگشتن
 آنحضرت از موضع تبوک آیا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمذلة
 هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب ■ هراینکه
 باشد مرا آنچه که فرمود آنحضرت را روز خیبر هراینکه خواهم
 داد نذره را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را
 خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است
 نیست گریزنده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آن چیز که طلوع
 کرد بر او آفتاب و هراینکه باشم داماد او بر دختر او ■ مرا باشد پسر
 از آن دختر آنچه که برای علی است دوست تراست طرف من از اینکه
 باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

این ذکر خبری ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار
 زنان [اهل جنت] (ن - این است) است مگر مریم دختر عمران
 ۱۲۷ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد ما را

حدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن عائشة رض قالت مرض رسول الله صلعم فجاءت فاطمة فاكبت على رسول الله صلعم فسارها فبكت ثم اكبت عليه فسارها فضحك فلما توفي النبي صلعم سألتها فقالت لما اكبت عليه اذ لا اخبرني انه سيميت من رجعه فبكيت ثم اكبت عليه اخبرني اني اسرع به لحوقا و اني سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت رأسي فضحكت ■

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حدیث کرد مارا محمد پسر عمر از ابي سلمه از عائشه رض بیمار شد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس آمد فاطمه پس سرنگون کرد بر پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) سرگوشی کرد انحضرت فاطمه را پس گریست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر آنحضرت پس سرگوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات یافت انحضرت (د - خ - ل - م) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه که سرنگون کردم برو اول دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد یافت ان حضرت از درد خود پس گریه کردم پستو سرنگون شدم بران حضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابتوام بالحضرت از روی لاحق شدن و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مريم دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خندیدم ■

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حدیث کرد مارا محمد پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسی پسر یعقوب گفت یعقوب حدیث کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقیق ام سلمه (د - خ - و) اخبر داه ان راوي را که تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - م) طلبید فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فبكيت ثم جذبها فضحكتم فقالت ام سلمة
فلما توفي رسول الله صلعم سألتها عن بكايتها وضحكها فقالت
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبكيت ثم اخبرني اني
سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحكتم ■

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهيم] (ن - اسحاق بن
ابراهيم بن مخلد بن راهوية) قال انبانا جرير عن [يزيد] (ن -
يزيد بن ابي زباد) عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي
سعيد (ر) قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسين سيدا
شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من
فضل مريم بنت عمران *

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابوبكر الزيري]

را پس سرگوشي كرد اورا پس گريست او پس كشيد انحضرت فاطمه
را پس خنديد پس گفت ام سلمه پس هرگاه كه وفات يافت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) سوال كردم اورا از گريستن او و خنديدن او پس گفت
حضرت فاطمه خبر داد مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اينكه وفات
خواهد يافت پس گريه كردم پسر خبر داد مرا كه نكاح من سردار زنان
اهل جنت ام بعد مريم دختر عمران پس خنديدم *

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
چرير از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعيم از ابي سعيد (خ . و) گفت
ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو سردار
جوانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چيز كه
است از فضل مريم دختر عمران ■

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث كرد مارا

(ن .) اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري
 عن (محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر واسمه محمد
 بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابی هريرة رضى قال ابطاً علينا
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قائلنا يا
 رسول الله قد شق علينا [لم ترك] (ن - تركتنا اليوم) قال ان
 ملكا من السماء لم يكن رأني فاستاذن الله تبارك و تعالى في
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و
 ان حسنا و حسيننا سيدا شباب اهل الجنة ■

۱۳۱ — انبانا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا
 الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراش عن الشعبي عن
 مسروق عن عائشة رضى قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد بن محمد بن عبد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد بن
 مروان است گفت جعفر حديث کرد مرا ابو حازم از ابی هريرة (خ - و)
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) یک
 روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را
 گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دهوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشته آسمان نبود که
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حدایي بزرگ و بلند قر را از زیارت من
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان
 امت من است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند
 ۱۳۱ — خبر داد مرا احمد بن عثمان (م - سليمان) گفت احمد

حديث کرد مرا فضل بن زكريا گفت فضل حديث کرد مرا زكريا از
 فراش از شعبي از مسروق از عائشه (خ - و) گفت عائشه روبرو آمد
 حضرت فاطمه بود رفقا او افتاد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت فقلت لها استضحك رسول الله صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ما كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولي فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت ■

انحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستر سر گوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بحديث خود و گريه ميكني تو پس تحقيق انحضرت سر گوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تو از ناخوشي و غم ■ پرسيدم اورا از انچيز كه فرمود انحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) تا اينكه وقتي كه قضي كرده شد انحضرت يعني انقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سر گوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق چهرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قرآن دو سال دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روي لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت انحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين امته يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم ■

۱۳۱ — ابیاد محمد بن معمر البحرانی قال حدثنا ابو داود

قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مسروق قال
اخبرتني عائشة ربة قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر
مننا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها
من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا
بناتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيء فبككت
بكاء شديدا ثم سارها بشيء فضحككت فلما قام رسول الله صلعم
قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسرار وانت
تبكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله
صلعم بسرة فلما توفي قلت لها اسألك بالذي لي عليك من

۱۳۲ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بحرانی گفت محمد حدیث

کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانة از فراس
از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عائشه (خ . و) گفت
بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تمام نه مانده بود از ما
کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه
مشابه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا
اینکه رسید فاطمه زهراء طرف حضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشی
باد ترا ای دختر من پس نشاید اورا از طرف راست او یا از طرف چپ او
پستر سرگوشی فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی
فرمود بچیزی پس خندید پس هرگاه که استاده شد پیغمبر خدا
(د . خ . م) گفتم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د . خ . م)
از درمیان ما به سرگوشی کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر
فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هستم اینکه هرآنیده ظاهر کدم پیغمبر
خدا را (د . خ . ل . م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم
حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق این

الحق ما سارك به رسول الله صلعم فقالين اما الان فذعم سارني
 المرة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام
 مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل (ن - الاجل الا)
 قد اقترب فاتقي الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة
 اما قرضين ان تكون (ن - انك تكوني) سيدة نساء هذه الامة
 و سيدة نساء العالمين فضحك

ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابن قتيبة بن
 سعيد قال حدثنا الليث عن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة
 قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چيز را که سرگوشي فرمود ترا بان چيز پيغمبر خدا (د . خ . م) پس
 گفت فاطمه رض اما اين وقت پس آي ميگويم ترا که سرگوشي فرمود مرا
 دفعه اول پس گفت تحقيق جبرئيل بود که پيش مي آمد مرا به قران
 در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال
 دو دفعه و نمي بينم مگر سرگوشي تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى
 را و صبر كن پس گريه كردم پستر گفت مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي
 اينكه باشي سرور زنان اين امت يا مردار زنان تمام عالم پس خنديدم ■

اين ذكر خبر هاي نقل کرده شده است باین که تحقيق

فاطمه پاره گوشت است از پاي پيغمبر خدا (د . خ . م)

۱۳۴ - خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 پسر قتيبة پسر سعيد گفت ابن قتيبة حديث كرد مارا ليث از ابي مليكة
 از مسور پسر مخرمة گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . م) و حال
 آنکه آنحضرت بر مهر بود مهر گفت تحقيق پسران ما هم پسر ماثوره طابعه

هاشم بن المغيرة استأذوني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا راي ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق (ن - يطلق) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال (ن - فانما) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يوذيني ما اذها و من آذني رسول الله فقد حبط عمله ■

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۱۳۳ — انبانا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور بن مخزومة رض يقول سمعت رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استأذوني ان ينكحوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن كرد مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب (خ و) پس نه اذن دهنده ام پسترنه اذن دهنده ام مگر ديد اوشان اينكه اراده كرد پسر ابيطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را گفت انحضرت اين پاره گوشت است از من پرورش ميكنه مرا آنكس كه پرورش كرد او را و اذيت مي دهد مرا آنكس كه اذيت داد او را و آنكس كه اذيت داد پيغمبر خدا را پس تحقيق باطل شد عمل او •

ابن زكريا اختلاف نقاش كنندگان است براي ابن زبير

۱۳۴ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت عثمان حديث كرد ما را يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث كرد ما را بشر پسر سري گفت بشر حديث كرد ما را ليث پسر سعيد گفت حديث كرد ما را پسر ابي مليكة گفت شليد مسور پسر مخزومه را (خ و) ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) در مكه خطبه ميخواند پس گفت تحقيق بني هاشم طلب اذن كردند مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را و علي را و تحقيق من

ثم لا آذن الا ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكمح
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذيني ما
اذاها و يربذي ما رابها و ما كان له (ن - لابن ابي طالب)
ان يجمع بين بنت عذر الله و بين بنت رسول الله ■

۱۳۵ — ابانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفيان عن عمرو عن ابن ابي
صليكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة
مني من اغضبها اغضبني *

۱۳۶ — ابانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة
(رض) اخبره ان (رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة مني ■
دهنده ام پسر نه اذن دهنده ام مگر اينكه اراده كند پسر ابطالب اينكه جدا
كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را پسر گفت تحقيق فاطمه
پاره گوشت است يا فرمود پاره گوشت است از من اذيت ميدهد مرا
آنكس كه اذيت داد فاطمه را و مي پرورد مرا چيزيكه ميپرورد او را و نيست
براي علي اينكه جمع كند درميان دختر دشمن خدا ■ دختر پيغمبر خدا ■
۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث كرد مارا
خرث پسر مسكين از روي خواندن آن حديث براو و من مي شنيدم از
ابو سفيان از عمرو از پسر ابي صليكة از مسور پسر مخرمه تحقيق ببي
(د . خ . ل . م) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنكس
كه غصه كرد او را غصه كرد مرا ■

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث كرد مارا
بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر
حسين (خ . و) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمه (خ . و) خبر داد
او را تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت تحقيق فاطمه پاره
گوشت است يا پاره گوشت است از من *

۱۳۷ — اخبرني عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حنبل (ن - طلحة) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المصور بن مخزوم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني ■

ذكر ما خض به علي بن ابي طالب (ك - ۸۰) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلى الله عليه وسلم وريحانية من الدنيا وميدى شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبأنا احمد بن بكار الخزاعي (ن - الحراني) قال

۱۳۷ — خبر داد مرا عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد گفت ميد الله حديث کرد مارا عم من گفت عم من حديث کرد مارا پدر من از ولید بن کثیر از محمد بن عمرو بن حنبل که تحقیق محمد بن حنبل کرد ولید را که تحقیق ابن شهاب حديث کرد محمد را که تحقیق علي بن الحسين حديث کرد اورا تحقیق مصور بن مخزوم ■ گفت شنیدم پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م) خطبه میخواند بر منبر خود که این است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقیق فاطمه پاره گوشت است از من ■

این ذکر آن چیز است که خاص شد بان پیغمبر علی بن ابي طالب بزرگ کند خدا ذات او را از حسن و حسین هر دو پسران پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و هر دو ریحان او از دنیا هر دو سردار جوانان ایمان جنه مگر عیسی و عیسی و مریم و یحیی و زکریا بر او شان سلام

۱۳۸ — خبر داد ما را احمد بن بکار خزاعي گفت حديث کرد مارا

حدثنا محمد بن سلمة عن ابن اسحاق عن يزيد بن عبدالله بن قسط عن محمد بن أسامة بن زيد عن ابيه قال قال رسول الله صلعم
 (۱۰) انت يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و انا منك ■

ذكر قول النبي صلعم الحسن والحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل علي شييء لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركيه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبدالله پسر قسط از محمد پسر
 أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام .

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . م) حسن و حسین

مرد و پسران من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث
 کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب
 زمعیست از عبد الله پسر ابي بكر پسر زيد پسر مهاجر گفت عبد الله
 خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از
 أسامة پسر زيد پسر حارثه گفت أسامة آمدم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . م) شب را برای بعض حاجت پس بیرون آمدم و شامل کرده
 شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که
 فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله ■

ذكر اخبار الماثورة في ان الحسن و الحسين

سيد شباب اهل الجنة

۱۳۰ — ابنا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعيم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي

سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين

سيد شباب اهل الجنة *

۱۳۱ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضيل عن يزيد

عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلعم

قال ان حسنا و حسيننا سيد شباب اهل الجنة ما استثنى من ذلك ■

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو

شانه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و

پسران دختر من اند ای بار خدا یا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست

میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا ■

این ذکر خبرهای نقل کرده شده است و رینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۳۰ — خبر داد ما را عمرو بن منصور گفت عمرو حدیث کرد ما را

ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد ما را یزید بن مروان از عبد الرحمن

بن ابي نعیم از ابي سعید خدری (خ . و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر

خدا (د . خ . ه) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند ■

۱۳۱ — خبر داد ما را احمد بن حنبل گفت احمد حدیث کرد ما را

یوسف بن فضیل از یزید بن مروان از عبد الرحمن بن ابي سعید خدری از نبی

(د . خ . ل . ه) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار

جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را ■

۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن
 مروان عن الحكم بن عبد الرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا ■

ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحانتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبد الاعلى الصنعاني قال حدثنا
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم
 يعني انس بن مالك رضى قال دخلت او ربما دخلت على
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان على بطنه قال ويقول
 هما ريحانتي من هذه الامة ■

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان
 از حكم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد
 خدری گفت ادو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله
 عيسى و يحيى پسر زكريا ■

ابن ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . م) حسن حسين هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد
 حديث كود مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده هاي
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) يعني انس پسر مالك (د . خ . و) گفت
 داخل شدم با وسا اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د . خ . م)
 و حال آنكه حسن و حسين منقائب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه ■

۱۴۴ — انبانا ابراهیم بن یعقوب الجرجانی قال حدثنا وهب بن جریر ان ابا [معویة] (ن - حدثه) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبدالله بن ابي یعقوب عن ابي نعیم قال كنت عند ابن عمر فاتاه رجل يسأله عن دم البعوض يكون في ثوبه و يصلي فيه فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من يعذرني من هذا يسألني عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول الله صلعم و قد سمعت رسول الله صلعم يقول الحسن و الحسين هما ريحانتني من الدنيا *

ذكر قول النبي صلعم لعلي (ك . هـ) انت اعز علي من فاطمة وفاطمة احب الي منك

۱۴۵ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا ابن ابي

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهیم پسر یعقوب جرجانی گفت ابراهیم حدیث کرد مارا وهب پسر جریر تحقیق پدر او معویه حدیث کرد اورا گفت پدر او شنیدم محمد پسر حسن پسر عبد الله پسر ابي یعقوب از ابي نعیم گفت ابي نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال میکرد لورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز میخواند در آن پارچه پس گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عراق ام گفت انکس که عذر میدهد مرا ازین سوال میکند مرا از خون پشه و تحقیق قتل کردند پسر پیغمبر خدا را (د . خ . ل . هـ) و تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . هـ) میگفت حسن و حسین آن هر دو ریحان من اند از دنیا *

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . هـ) برای علی

(ب ز) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست

تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن ابیه عن رجل قال سمعت علیاً رضی الله عنہ المنبر بالكوفة یقول خطبت الی (رسول الله صلعم فاطمة علیها السلام فزوجنی فقامت یا رسول الله صلعم انا احب الیک ام هی فقال هی احب الی منک وانت اعز الی منها »

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک . ه) ما سألت لنفسی شیاً الا وقد سألت لک

۱۴۹ — ابنا عبد الاعلی بن واصل بن عبد الاعلی قال حدثنا علی بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابی اسود عن یزید بن ابی زیاد عن سلیمان بن ابی عبد الله بن الحریب عن جده عن عی رضی الله عنہ قال مررت فعادنی رسول الله صلعم فدخل عی

پسر ابی عمر گفت پسر ابی عمر حدیث کرد مارا سفیان از ابن ابی نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شنیدم علی را (ح . و) بر منبر در کوفه گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) فاطمه را پس نکاح کرده داد انحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د . خ . ه) من دوست تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن ■

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . ه) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۵۰ — خبر داد مارا عبد الاعلی پسر واصل پسر عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد مارا منصور پسر ابی اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابی عبد الله پسر حریب از جده خود از علی (خ . و) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د . خ . ه) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده

و اذا مضطجع فاتكى الى جنبى ثم سجدت بثنوبه فلما رأني قد هديت قام الى المسجد يضلي فلما قضى صلوته جاء فرفع الثوب عني و قال قم يا علي [فقد برأت فقامت كان] (ن - ه فقامت و قد برأت كانما) لم اشتك شيئاً قبل ذلك فقال ما سألت (بي شيئاً في ضلّاتي الا اعطاني و ما سألت لنفسي شيئاً الا قد سألتك لك ■ قال عبد الرحمن خالفه جعفر الاحمر فقال عن يزيد بن ابي زياد عن عبد الله بن الحارث عن علي ■

۱۴۷ — اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال ابي علي (هـ) قال رجعت وجعا شديداً فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد برئت ■ باس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئاً الا دعوت

طرف يهودي من پستر پوشيد مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم پس بر خاتم گویا که هیچ بیمار نبودم پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال کردم آنچه را برای تو ■ گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابي زياد از عبد الله پسر حارث از علي ■

۱۴۷ — خبر داد ما را قاسم پسر زكريا پسر دينار گفت مرا علي (هـ و) گفت دردم قد شدم درد سخت را پس آمدم نبي را (د - ه - و) پس خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند ■ انداخت بر من طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم برای توبه مثل این دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی او قال اعطیت
الا انه قیل لی لانی بمعدک *

ذکر ما خص به النبی صلعم لعلمی (ک. ه)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [قاسم] (ن -
ابن قاسم) و هو ابن یزید قال حدثنا ابی سفیان عن ابی اسحاق
عن ناجیه بن کعب الاسدی عن عای رضه انه اتی رسول الله
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب
فوارى اباک و لا تحدثن حدیثا حتّی تأتینی قال ففعلت ثم
اتیته فامرانی ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسرنی ما عای
وجه الارض بشیعی منهن *

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابی داود قال اخبرنی

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو *

این ذکر انجیز است که خاص کرد با پنجیز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا
قاسم ■ او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابی
اسحاق از ناجیه پسر کعب امسی از علی (خ - و) تحقیق شان اینست
که آمد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت علی تحقیق عم تو پدر
گمرا ■ تحقیق مرد پس کدام کس پوشد او را گفت انحضرت برو پس پوش
پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا
گفت علی مرتضی پس کردم پس آمدن نزد انحضرت پس حکم کرد مرا
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انجیز که بر
روی زمین ست مقابله هیچ چیز از آنها *

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی از ابی داود که گفت مرا

شعبه قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي الله عنه قال لما رجعت الى النبي صلى الله عليه وسلم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا ■

ذكر ما خص به علي من صرف اذى الحر والبور

۱۵۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا هاشم بن محمد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي الله عنه خرج علينا في حر شديد و عليه ثياب الشتاء و خرج علينا في الشتاء و عليه ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما رجع الى ابيه قال يا ابيك ارايت ما صنع امير المؤمنين ع مع خرج

شعبه گفت شعبه خبر داد مارا فضيل ابو معاذ از شعبي از علي (خ . و) گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي (د . خ . ل . م) گفت مرا كلمه نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنيا ■

این ذکر آنچیز که خاص شد بان چیز علی از گردانیدن باو اذیت گرمی را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر ایوب پسر ابراهیم گفت محمد حدیث کرد مارا هاشم پسر محمد ثقفی از ایوب پسر ابراهیم گفت ایوب حدیث کرد مارا محمد پسر یحیی و او جد من است از ابراهیم صایغ از ابي اسحاق همداني از عبد الرحمن پسر ابي ليلى تحقيق علي (خ . و) بیرون آمد بر ما در گرمی سخت و بر او پارچه های سرما بود و بیرون آمد برابر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پستری طلبید آب را پس نوشید پستری مسح کرد و مالید عرق را از پیشانی خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد الرحمن طرف پدر خود گفت اي پدر من ايا دیدی چه کرد امير المؤمنين بیرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه های گرما بود و بیرون آمد بر ما

عليذا في الشتاء و عليه ثياب الصيف و خرج علينا في الصيف
و عليه ثياب الشتاء فقال ابو ليلى هل تطيب و اخذ بيد ابنه
عبد الرحمن فأتى عليا رضي فقال له علي رضي ان النبي صاعم كان
بعث الي و انا ارمم شديد الرمد فبرق في عيني ثم قال افتح عينيك
ففتحتهما فما اشتكيتها حتى الساعة و دعا لي فقال اللهم اذهب
عنه الحر و البرد فما وجدت حرا ولا بردا حتى يومي هذا *

ذكر ما خفف بامير المؤمنين علي بن ابي طالب

(ك . ۴) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبد الله بن عمار قال حدثنا
قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و درو پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایلی ای خوش طبعی
میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ . و)
پس گفت اورا علی (خ . و) تحقیق نبی (د . خ . ل . م) بود که
فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم
پس اب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان
خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را
تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بارخدا دور کن از او گرمی را
و سردی را پس نیافتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است •

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب

امیرالمومنین علی پسر ابیطالت بزرگ کند ذات

اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبد الله پسر عمار گفت محمد حدیث
کرد ما را قاسم جرمی از سفيان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

عن عاي بن علقمة عن عاي رضي قال لما نزلت يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعاي رضي مرهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعبيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزهيد فانزل الله تعالى اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الاية و كان عاي رضي يقول بي خفف عن هذه الامة *

ذکر اشقی الناس

۱۵۲۔ اخبرنی محمد بن وهب بن عبد الله بن سحاک

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علی پسر علقمه از علی (ح. و) گفت علی هرگاه نازل شد این آیت ای ان
کسانی که ایمان آوردید و قتی که راز پرمسید پیغمبر را پس تقدیم کنید رو برو
راز خود نذر را گشت پیغمبر خدا (د. خ. ل. ۰. =) برای علی (خ. ۰. ■)
حکم کن اوشان را اینکه صدقه دهند گفت علی مرتضی بچه قدر دهند ای
پیغمبر خدا گشت انحضرت بیک دیدار گفت علی رض نه طاقت میدارند گفت
انحضرت پس نصف دیدار گفت علی که نه طاقت میدارند گفت انحضرت
پس بچه قدر دهند گفت مرتضی علی بقدر یک جو پس فرمود برای
حضرت علی پیغمبر خدا (د. خ. ل. ۰. ل. ۰. =) تحقیق تو هرآینه بی رغبتی
کنده ■ است پس نازل کرد خدای برتر این آیت آیاهی فرسید اینکه تقدیم
کنید رو برو راز خود صدقات را تا آخر ایت و بود علی (خ. ۰. و) می
فرمود بسبب من تخفیف کرده شد نذر ازین است •

این ذکر شقی نزد مردم است

۱۵۲ — خبر داد مرا محمد پسر وغب پسر عبداللہ پسر مہاک گفت

محمد حدیث کرد مارا محمد پسر سواد گفت محمد حدیث کرد مارا پسر

بن محمد بن خثیم عن محمد بن كعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن ياسر رضه قال كنت اذا و علي بن ابيطالت ع . م رفیقین فی غزوة فاما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعماون في عين اهرم او في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتنظر كيف يعملون قال قلت ان شئت فجنّناهم فانظرنا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا و علي حتى اضطجعنا في ظل سور من النخلة في دقعات من التراب فنمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله و قد تفرّينا من تلك الدقعات التي نمنا عليها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعلي رضه يا ابا تراب لما

اصحاح از يزيد پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر كعب قرظي از محمد پسر خثیم از عمار پسر ياسر (خ . و) گفت عمار بودند و علي پسر ابي طالب برو سلام هر دو رفیق در يك جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و اقامت کرد دران جنگ دیدیم مردم را از قبيله بني مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علي اي ابو يقظان ايه برای تو هست اينکه ائي تو ان جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکنند گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بدهی پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان يك ساعت پستتر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علي تا اينکه هراز شدیم در سایه دیوار از خرما و در تلوخ ها ازب تراب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خبردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) حرّات میداد ما را به پای مبارك خود و تحقیق خاک اوده شدیم از این کلوخها چنين کلوخها که خوابیده بودیم بر او پس آنروز گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) برای علي (خ . و) اي ابو تراب

وَأَيُّ (ن - ی) مِمَّا عَلَيْهِ مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ قَالَ لَا أَحَدُكُمْ بِأَشَقِّي النَّاسَ قُلْنَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَحْمَرُ ثُمُودَ الَّذِي عَقَرَ الذَّاقَةَ وَ الَّذِي يَضْرِبُكَ يَا عَلِيٌّ عَلَى هَذِهِ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى ضَرْبَةِ حَتَّى تَبْلُ مِنْهَا هَذِهِ وَ أَخَذَ بِلَحْيَتِهِ ■

ذکرِ احدث (ن - آخر) الناس عهدا بر رسول صلعم

۱۵۳ — انبأنا ابو الحسن علي بن حجر المروزي قال إبنانا جرير عن المغيرة عن أم المؤمنين أم سلمة رضي قالت ان احدث (ن - اقرب) الناس عهدا بر رسول الله صلعم علي *

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن مغيرة عن أم موسى قالت قالت أم سلمة رضي والذي يخلف به أم

برای آنکه دید ازان چیزی که برو بود از خاک پسر گفت آگاه باش حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت انحضرت سرخ رنگ نمود کسیکه که بی کرد ماده شتر را و کسیکه خواهد زد ترا ای علی بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را ■

این ذکر نو بردا تر (ن - آخر) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علي پسر حجر مروزی گفت ابو الحسن علي خبر داد مارا جریر از مغیره از ام مومنین ام سلمه (خ . و) گفت ام سلمه تحقیق ذو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا (د . و) علی است ■

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا جریر از مغیره از ام موسی گفت ام موسی گفت ام سلمه (خ . و) و انکس که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اقرب الناس بهذا رسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارمي في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طامع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم بومئذ في بيت عائشة وكننت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناه من وراء الباب فاكب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه ■

ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل علي تاويل القران كما قاتلت علي تنزيله

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قلل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گفتم هرگاه بود صبح وفات پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) سروديرا بود كه گمان ميكردم در حاجت گمان ميكردم او را كه فرستاد آنحضرت او را پس شروع فرمود ميگفت آمد علي سه دفعه فرمود پس آمد علي پيش طلوع افتاب پس هرگاه اينكه آمد علي شناخديم تحقيق آنحضرت را طرف او حاجت است پس بيرون آمديم از خانه و بوديم نزديك پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) امروز در خانه عايشه پس بودم در آخر انكس كه بيرون آمدم از خانه پستو نشستم در ديكت تر آن زنان از سواء دروازه پس سرنگون كرد علي (خ. و) بر آنحضرت پس بود آخر مردم آنحضرت وقت وفات پس شروع كرد كه راز ميگفت آنحضرت را و سرگوشي ميكرد او را ■

اين ذكر فرمودن نبي است (د. خ. ل. م) براي علي (خ. و)
جنگ وقتان خواهد كرد علي بر تاويل قران چنانكه قنا كردم بر تنزيه او

۱۵۵ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الاعمش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا نذتظر رسول الله صلعم فخرج الينا قد انقطع شسع نعله فرمى بها الى علي فقال ان منكم من يقاتل علي تاويل القوان كما قاتلت علي تنزيله فقال ابوبكر انا فقال ■ فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف النعل •

الترغيب في نصرة علي رضي

۱۵۶ — انبانا يوسف بن عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال حدثنا الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المؤمنين و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و اعظم حديث برای اسحاق و محمد از حديث از اعمش از اسمعيل پسر رجاء از پدر او از ابي سعيد خدري است (۳ و) گفت بودیم ما نشسته انتظار میکردیم پیغمبر خدا (د. خ. م) پس بیرون آمد طرف ما تحقیق منقطع شد کداره کفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تحقیق از شما آنکس است که چنگ و قتل خواهد کرد بر تاویل قران چنانکه قتل کردم بر تنزیل قران پس گفت ابوبکر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ایکن دوزندۀ پاپوش •

این ذکر رغبت داندیندن است در یاری کردن علی (خ. و)

۱۵۶ — خبر داد ما را یوسف پسر عیسی گفت یوسف خبر داد ما را فضل پسر موسی گفت فضل حدیث کرد ما را اعمش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (د. خ. و) در مکان سوای مسجد قسم می دهم بخدا آنکس را که شنید پیغمبر خدا را (د. خ. ل. م) روز غدیر خم و این کلام خدا دوست من است ■ من دوست مومنان ام و آنکس که باشم دوست او پس این است دوست او اي بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد

وایه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله قال سعید فقام الی جنبی ستة و قال حارثة بن مضرب قام من عندی ستة و قال زید بن منیع قام عندی ستة و قال عمرو بن ذی مری أحب من احبه و ابغض من ابغضه ■

ذکر قول النبی صلعم لعمار تقتلک الفئة الباغية

۱۵۷ — (نبأنا عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري

قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الحذاء يحدث عن سعید بن ابی الحسن عن امه عن ام سلمة رضى ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغية و خالفه ابوداود قال حدثنا شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را و يابى ده انکس را که يارى دهد اورا و فرو گذار انکس را که فرو گذاشت علي را گفت سعید پس ایستاده شد طرف پهلوی من شش نفر وگفت حارثة پسر مضرب ایستاده شد نزدیک من شش مرد وگفت زید پسر منیع ایستاده شد نزدیک من شش کس ■ گفت عمرو پسر ذی مری فرمود انحضرت دوست میدارم انکس را که دوست داشت علي را و دشمن دارم انکس را که دشمن داشت اورا ■

این ذکر فرمودن نبی ست (د . خ . ل . ه) برای عمار

قتل خواهند کرد ترا گروه باغی

۱۵۷ — خبر داد مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهری گفت

عبدالله حدیث کرد مارا غندر از شعبه شنیدم خالد الحذاء را حدیث میکرد از سعید پسر ابی الحسن از مادر خود از ام سلمه (د . خ . و) تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) گفت بوی عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغیه ■ خلاف کرده اورا ابوداود گفت حدیث کرد مارا شعبه گفت حدیث کرد مارا ایوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (د . خ . و) تحقیق پیغمبر

سلمة رضي ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية ■
قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن *

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع
قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن امه عن ام سلمة رضي قالت
لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره
قالت فوالله ما نسيت و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة
فاغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله
الفئة الباغية ■

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد
الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال
قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رضي ما نسيت يوم

خدا (د . خ . ل . م) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغی ■
گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت كرد اورا پسر عون از حسن ■

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع
است گفت يزيد حديث كرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام
سلمه (د . خ . و) گفت ام سلمه هرگاه كه بود روز خندق و او يعني انحضرت
ميداد مردم را خشت و تحقيق غبار اوده شد موي ميده انحضرت گفت
ام سلمه پس قسم خدا است كه فراموش كردم انرا و انحضرت ميفرمود اي
بار خدا تحقيق خير و بهتري بهتري آخرة است پس بخش قبيله انصار و
مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سميه را قتل خواهند
كرد اورا گروه باغيه ■

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث كرد مارا خالد گفت حديث كرد مارا
پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه
(د . خ . و) كه فراموش كردم روز خندق را و انحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان
 الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [عمار فقال]
 (ن - عمار بن سمية و قال) تقتلك الفئة الباغية ■

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبد الله
 بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن
 جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري
 رضى ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية ■

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن
 شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضى قال
 حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان رسول الله صلعم قال لعمار
 يوشك يا ابن سمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية ■

و تحقیق غبار الوده شد سوى سينه مبارك انحضرت او ميفرمود اي بار خدا
 تحقیق خير و بهتری بهتری آخرت است پس بخش قبيله انصار و مهاجرین
 را ■ احمد عمار پس فرمود اي پسر سمیه قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه ■

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 احمد پسر عبد الله پسر عبد الحكيم ■ محمد پسر ولید گفتند آن هر دو
 حديث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حديث کرد مارا
 شعيب از خالد از عكرمه از ابي سعيد خدری (خ. ۰) تحقیق پیغمبر خدا
 (د. خ. ل. ۰) گفت بوائے عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه ■

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
 نصره پسر شمیل از شعبة از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری
 (خ. ۰) گفت ابوسعید حديث کرد مرا انکس که او بهتر است از من
 ابوقنادة تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. ۰) گفت برای عمار شتاب
 خواهد شد پسر سمیه و مسح کرد غبار را از سر او شاید که ترا قتل خواهند
 کرد گروه باغی ■

۱۹۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا

العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فاتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلت فقال عبدالله بن عمر ليطيب احدكما نفسا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية قال ابو عبد الرحمن خالفة شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد *

۱۹۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال

اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار رض فقال عبدالله بن عمر سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان گفت احمد حديث كرد مارا

يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود پسر معمر از حنظله پسر خويلد گفت حنظله بودم نزديك معوية پس آمد او را دو مرد خصوصت ميگردد در سر عمار مي گفت هريك از ان هر دو من قتل کرده ام او را پس گفت عبدالله پسر عمرو هراينه خوش ميشود يكي شما هر دو از روی ذلت برای صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . م) مي فرمود قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه * گفت ابو عبد الرحمن خلف كرد آن حديث را شعبة گفت شعبة آن حديث را از عوام از مردی از حنظله پسر سويد *

۱۹۵ — خبر داد مارا محمد پسر مثنى گفت محمد پسر مثنى حديث

كرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبة از عوام پسر حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظله پسر سويد گفت آورده شد سر عمار (د . خ . و) پس گفت عبدالله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل .) ميگفت عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه *

۱۴۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال

اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول تقتل عمارا الفئة الباغية ■ قال ابو عبد الرحمن خالقه ابو معوية فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد *

۱۴۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور

الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن سفبان عن الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحارث قال اني لاسائر عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۴۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث كرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي فرمود قتل خواهند كرد عمار را گروه باغيه ■ گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معوية پس روايت كرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر محمد گفت ابو معوية گفت او حديث كرد مارا اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد ■

۱۴۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو

پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از سفبان از اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حارث گفت عبد الله تحقيق من هرائنه سير ميكردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معوية پس گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي گفت عمار قتل خواهند كرد او را گروه باغيه گفت عمرو اي معوية بشو چه ميگويد اين

معویه اسمع ما يقول هذا فعجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من جاء به لا يزال داحضا في تولك *

ذكر قول النبي صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم اولى الطائفين بالحق

۱۶۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنى عبد الاعلى

قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدرى (هـ) ان رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم ادنى الطائفين ■

۱۶۷ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویه آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطی خواهد ماند در گفتن خود ■

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. هـ) خارج خواهند
شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی
خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مرا

عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي سعيد خدرى (و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه ■

۱۶۷ — خبر دار مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

قتیبه پسر سعيد گفت قتیبه حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي نصره از ابي سعيد خدرى (خ. و) گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون فی امتی فرقتین
فیخرج من بینهما مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق ■

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدری
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق *

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل
قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد رضه قال قال رسول صلعم
قال تمرق مارقة عند فرقه من الناس المسلمین تقتلها اولی
الطائفتین بالحق ■

(د . خ . ل . =) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مبنای خواهند شد قتل اوشان را
بهتر آن دو فرقه که بحق است ■

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
عمر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا
يحيى گفت يحيى حديث کرد ابو نضرة از ابي سعيد خدری (د . خ . و)
گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خواهند شد امت
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند
کرد اوشان را بهتر دو گروه که بحق است ■

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر سليمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نضرة از
ابي سعيد (د . خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خارج
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهند کرد
آن خوارج را بهتر دو گروه که بحق است ■

۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم (ن - المعتمر) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري (ر - عن النبي صلعم انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيماهم التحالف (ن - التحالف) يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من اشر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموهم يا اهل العراق *

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلح عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث برد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث کرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري (خ - و) از نبي (ع - م) تحقيق الحضره ذکر کرد چند مردم را از امت خود که خارج خواهند شد در هنگام نواح از مردم نشاني اوشان سرتراشيدن است خارج خواهند شد از دين چنانکه خارج مي شود تير از کمان اوشان از بد خلق اند يا از بد ترين خلق اند فذل خواهند کرد اوشان را نزديک ترين دو مايفه که طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين کلمه ديگر گفتم مردی را که درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان کلمه گهت ابو نصره گفت ابو سعيد اين کلمه را الحضره فرمود و شما فذل خواهند کرد شما اوشان را اي اهل عراق *

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث کرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث کرد مارا اجلح از حبيب حديث کرد اوشان را تحقيق او شنيد ضحاک مشرقی

الضحاک المشرقی یحدثهم و معه سعید بن جبیر و میهون بن
ابی شیب و ابو الذحتری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن
العرنی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن رسول الله صاعم فی
قوم ینخرجون من هذه الامة فذكر من صلواتهم و زکواتهم و مومهم
یمرقون من الاسلام كما یمرق السهم من الرمية لا یجاذز القرآن من
ترائیهم ینخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق*
ذكر ما خص به امیر المومنین علی بن ابیطالب
كرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — اباننا یونس بن عبد الاملى و الحارث بن مسکین
قرأه عایه و انا اسمع و اللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس
عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سامة بن عبد الرحمن عن ابي

حدیث یکرر اوشانرا و همراه ضحاک سعید پسر جبیر و میهون پسر ابی
شیب و ابو الذحتری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عریقی تحقیق او شدید
ابا سعید خدری را روایت میکرد از پیغمبر خدا (ص . خ . ل . =) در قوم که
خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از دمار ارشان و زکوة
ارشان و روزگارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگردد
تیر از کمان نندتجاذز خواهند کرد قرآن از حلقوم ایشان خارج خواهد شد در
گروهی از مردم قبل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند •
این ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیر المومنین

سرایی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۲ — خبر داد مارا یونس پسر عبد الاعلی و حوث پسر مسکین
از روی خواندن برو و من می شنیدم و لفظ حدیث برای او از پسر وهب
گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خبر
داد مرا ابو سلمه پسر عبد الرحمن از ابی سعید خدری (ص . خ . و) ناگاه

سعيد الخديري رضه بينا نحن عند رسول الله صلعم و هو يقسم
 قسما اناه ذوالخويصرة و هو رجل من بني تميم فقال يا رسول
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من يعدل اذا لم اعدل قد
 خبت و خسرت ان لم اكن اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن
 لي فيه اضرب عنقه قال [رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا
 يحقر احدكم صلوته مع صلواتهم و صيامه مع صيامهم] (ن - دعه
 صلوته مع صلواته و صيامه مع صيامه) يقرءون القرآن لا يجاوز تراقيهم
 يمرقون من الاسلام [كما يمرق] (ن - مرقد) السهم من الرمية
 ينظر الى النصلة فلا يوجد فيه شيء ثم ينظر الى رصانه فلا يوجد
 فيه شيء ثم ينظر الى نضيه فلا يوجد فيه شيء و هو القدح

ما بوديم نوديك پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و انحضرت بخش می
 فرمود حصه را آمد نزد انحضرت ذوالخويصرة و او مردی بود از قبیله تميم
 پس گذشت ان مرد ای پيغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتیکه
 ده عدل خواهم کرد تحقیق بے بهره مابدي و حسران کنی تو اگر نه باشم
 من که عدل کنم پس گفت عمر ای پيغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم
 کردن او را گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بگذار او را پس تحقیق برای او
 همراهان اند کم میپندارد یکی از شما نماز خود را همراه نماز ایشان و روزه خود
 را همراه روزه های ایشان خواهد خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنانچه
 گردن ایشانرا بیرون خواهند گذاشت از اسلام چنانکه بیرون میگذرد نیز از شکار
 نظر کرده میشود طرف پیکان پس نه یافته میشوند در او چیزی پس نظر کرده
 می شود طرف سوفا را پس نیافته میشود در او چیزی پسترنگاه کرده میشود
 طرف نضیه او پس نیافته میشود در او چیزی پیشی کرد و گذشت سرگین را

ثم ينظر الى قذرة فلا يوجد فيه شيء سبق الغرث و الدم اتهم
(جل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدر و
يخرجون على خير فرقة من الناس* قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -
فاشهد) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي
بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل
فالتمس فوجد فاتي به حتى نظرت اليه على الذعت الذي
نعت به رسول الله صلعم ■

۱۷۳ — انبأنا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا
الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذکر اخر قالا حدثنا
الوزاعي عن الزهري عن ابي سامة و الضحاك عن ابي سعيد
الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکي هردو بازوی او مانند
پستان زن یا مثل پاره گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر
بهتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من
شنیدم ابن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) ■ شاهد باش
که تحقیق علی پسر ابیطالب (خ . و) قتل کرد ایشان را و من همراه او
بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد
اورا تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد سو صفت کردن پیغمبر خدا (■ .
خ . ل . م) چنین صفت که صفت کرده بود آنحضرت ■

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث
کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر
کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا اوزاعی از زهري از ابي سامة
و ضحاك از ابي سعید خدري كه ت ناگاه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
يك روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخویصره كه از خواج

تسما اذاه ذر الخويصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويحك و
 من يعدل اذا ام اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدكم
 صلواته مع صلواتهم و صيامه مع صيامهم يمرقون من الدين [كما
 يهرق] (ن - مروق) السهم من الرمية حتى ان احدكم ينظر
 الى نساءه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى رصافه فلا يجد فيه شيئا ثم
 ينظر الى نضبه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئا
 سبق الفرث و الدم يخرجون على خبر فرفة من الناس آيتهم رجل
 مخدج ازعج احدي يديه مثل ثدي المرأة او كما لبضعة تدور قال ابو
 سعيد رض اشهد سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت
 عذاب باد قرا و کدام کسی عدل کند و قتیکه ده عدل کنم پس گفت عمر
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزم گردن او را پس گفت برای
 عمر پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصرة
 هم صحبت خواهند بود کم می پذیرد یکی شما نماز خود را همراه نماز
 او شان و روزه خود را همراه روزه خود او شان بیرون خواهند گذاشت از دین
 چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار نا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سوار او پس
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را
 گذشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهر ورقه از مردم
 نشانی او شان مردی دقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانده
 پستان زن خواهد بود یا مانده پا را گوشت خواهد کرد گفت او
 سعید (ح . و) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)

كنت مع علي ابن ابيطالب رضه حين قاتلهم فارسى الى القتلى
فاتى به على النعت الذي نعت رسول الله صلعم *

۱۷۴ — ايندنا الكارث بن مسكين قرأه عليه و انا اسمع عن
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الكارث عن بكر بن الاشج عن
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم
ان الحرورية اما خرجت على علي بن ابيطالب رضه فقالوا لا حكم
الا لله قال علي رضه كلمة حق اراد بها باطل ان رسول الله صلعم
وصف اناسا اني لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق
بالسنتم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله
اليه منهم رجل اسود احدى يديه كايين شاة او حامة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من روم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام رقتيكه قبل
کرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف كشنگان احدى را پس آورد
انكس ابر صنديكه كه صفت كرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . =) ■

۱۷۴ — خبر داد مارا حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من
مي شايدم از پسر وهب گفت پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از
بكيو پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي نافع ازاد كرده شده
پيغمبر خدا (د . خ . ل . =) تحقيق حروريه هرگاه برون آمدند بر
پسر ابيطالب پس گفتند حروريه نيست حتم مگر نواي خدا گفت علي بر او
سلام كلمة حق است اراده كرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا
(د . خ . ل . =) صفت كرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت
اوشان را دران گروه چنين گروه كه مي گويند كلمة حق را به زبان خود
به نچارد مي كند اين كلمة از اينجا و اشارت كرد طرف خلق خود بغير
اوشان مرد است سياه قام يكي هر دو دست او مانند نرم گوشت بزيبا مانند
سر پستان پس هرگاه مثل كرين ارشان را علي گفت بنگردد پس ديده

قائلهم علي رضي قال انظروا فانظروا فام يجدوا شيئا قال ارجعوا
والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا
به حتى وضعوه بين يديه قال عبید الله انا حاضر ذلك من امرهم
و قول علي فيهم *

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضي يقول اذا حدثتكم عن نفسي
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من
السماء احب الي من ان اكذب علي رسول الله صلعم اقول عليه
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج
[قوم احداث] (ن - قوم في آخر الزمان احداث) الاسنان سفهاء

مردم پس نیا فکند در اوشان چیزی را گفت علی مرتضیٰ باز روید قسم
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود یا سه دفعه پس
یا فکند او را در ویرانه پس آوردند او را تا اینکه نهاده او را رو بروی حضرت
علی گفت عبد الله من حاضر این ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن
علی مرتضیٰ در ایشان ■

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا محمد
پسر معاویه پسر یزید گفت محمد حدیث کرد مرا علی پسر هشام از اعمش
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شيعم علي را برو سلام مي فرمود
و قتيكه حدیث كنم شما را از ذات خود پس تحقیق جنگ فریب است و
و قتيكه حدیث كنم شما را از پیغمبر خدا (د - ح - ل - م) پس هر اینه
اگر آفتم از آسمان بهتر است طرف من از اینکه دروغ گویم در پیغمبر خدا
(د - ح - ل - م) گویم بر آنحضرت آنچه را كه نگفت پیغمبر خدا (د -
ح - ل - م) شنیدم پیغمبر خدا را (د - ح - ل - م) میگفت قوم در آخر

الاحلام يقولون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لا يجاوز ايمانهم
حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم
فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة ■

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا
عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي
قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن
لا يجاوز قرايقهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية
قتالهم حق على كل ■ سلام * خالفه يوسف بن ابي اسحاق فدخل
بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان ■

زمان جوانان کم خردان خواهند گفت از فرمودن بهتر خلق خوانند قرآن
را نه تجاوز خواهند کرد ایمان اوشان حنجره ■ حلقوم اوشان را بیرون
خواهند گذشت از دین چنانکه بیرون می گذرد تیر از نشانه پس اگر یابی
قواوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقیق که در کشتن اوشان ثواب
است برای آنکس که قتل کند اوشان را نزدیک خدا روز قیامت ■

این ذکر اختلاف علی ابی اسحاق است درین حدیث

۱۷۶ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان و قاسم پسر زکریا گفت
احمد و قاسم حدیث کرد ما را عبد الله از اسرائیل از ابی اسحاق از سويد
پسر غفله از علي بن مروان سلام گفت علي گفت پیغمبر خدا (ص . دل . م .)
بیرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قرآن نه تجاوز خواهد
کرد چنبر کردن ایشان را بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه میگذرد
تیر از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان ■ خلاف کرده او را ابو یوسف
پسر اسحاق پس داخل کرد در میان ابی اسحاق و در میان سويد پسر غفله
پسر عبد الرحمن پسر مروان را ■

۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحیی قال حدثنا محمد بن

العلاء قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق
عن ابي قیس الازدي عن سوید بن غفلة عن علي بن ابي
صلعم قال یخرج فی اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لا یجاوزوا قیامهم
[یخرجون من الدین كما یخرج] (ن - یمرقون من الدین
مروق) السهم من الرهبة فتألم حق علی کل مسلم *

۱۷۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن یحیی

الحرانی قال حدثنا محمد بن یحیی قال حدثنا اسرائیل عن ابراهیم بن
عبد الاعلی عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علي الى الخوارج
فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتكلمون
بالحق لا یجاوزوا حقهم یخرجون من الحق كما یخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر
خود از ابي اسحاق از ابي قیس ازدي از سوید پسر غفلة از علي از ابي
برو سلام گفت انحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند
خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چنانکه گردن ایشان را خارج
خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ایشان حق
است بر هر مسلم ■

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا

احمد پسر یحیی حرانی گفت احمد حدیث کرد مارا محمد گفت محمد حدیث
کرد مارا اسرائیل از ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زیاد
خارج شدیم همراه علي (خ و) طرف خوارج پس قتل کرد علي ایشان
را پسترو فرمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سلام فرمود تحقیق
شان ایست که خارج خواهد شد قوم کلام خواهند کرد به حق
به تجاوز خواهد کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذاشت از

الرمية صيماهم ان فبهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخرنا سجدوا
و خر علي رة معذا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق *

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى

بن حماد قال أخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم البلخي قال
اخبرني ابي انه كان مع علي رة يوم النهروان قال و كنت قبل
ذلك اصارع رجلا على يده شبي فقلت ما شان يدك قال اكلها
بعير فلما كان يوم النهروان وقتل علي الهذرية فخرج علي قتلهم
حين لم يجد ذي الندي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار نشانی اوشان اینست تحقیق در میان
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او مردی های سیاه اگر
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زیونقر مردم را و اگر نبود او پس
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه
تحقیق شان اینست که کلام میکردند آن فرقه بکلمه حق •

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا

یحیی پسر حماد گفت یحیی خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر
داد مرا ابو سلیم پسر سلیم گفت ابو سلیم خبر داد مرا پدر من تحقیق
او بود همراه علی (خه) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این
کشتی می کردم مردی را و هر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل
کرد علی مرتضی فرقه حروریه را پس خار شد علی بر کشتگان اوشان
و قتیکه نیافت ذی الندی را و طواف کرد تا اینکه یافت او را در زمین پست

صدق الله عز وجل و باخ (سول الله صلعم و قال و في منكبیه ثلاث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم) (ن - قاتلهم) *

۱۸۰ — انبانا علي بن المنذر قال حدثنا ابو الفضيل (ن - ابن فضيل) قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين ائذن لي ان اكلم فلم يلبث اليه و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عائشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذاك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعزى هلكتهم لو شاء

پس گفت راست گفتم جدا غمنايب و بزرگ و رساند پيغمبر خدا (د. خ. ل. ۳۰) بر گفت انحضرت و در شأنه اوصیه مودی هاي اند از سر پستان ثواب است آنکس که بدل خواهد کرد آنها را ■

۸۰ — خبر داد مارا علي پسر منذر گفت علي حديث کرده مارا ابو الفضيل (ن - پسر فضيل) گفت حديث کرد مارا عاصم پسر کليب حرمي از پدر خود گفت پدر او بودم نزديک علي (خ. و) نشسته ناگاه داخل شد مودی و بر او پارچه سفر بود و علي (خ. و) کلام میکرد مردمان را و تلام میکرد مردمان او را پس گفت اي ابيوالمومنين ايها حکم میدهی مرا اينکه تلام کدام پس نه التفات فرمود علي طرف او و مشغول داشت او را آن چیز که در آن چیز بود پس گشت طرف مودی پس سوال کرد او را چیست خبر تو پس گفت بودم عمره گذنده پس ملاقات کردم حضرت عائشة را پس گفت عائشة آن گروه چنين که خارج شدند در زمين شما چرا نام نهادند آنها را حرورية گفتيم خارج شدند هر گاه که نام نهادند آن مکان حرور پس نام نهادند حروريه بسبب اين پس گفت عائشة خوشي باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن اوشان را اگر خواهد

ابن ابیطالب (رضه) لاخبركم خبرهم فجئت اسأله عن خبرهم فلما فرغ علي (رضه) قال اين المستاذن فقص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم ليس عنده احد غير عايشة ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم رجل مخدج كان يده تدي انشدكم بالله اخبركم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبركم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلفت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسحبونه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و رسوله

پسر ابیطالب (خ. و) هریده خبر کرد شما را خبر اوشان را پس آمدم که سوال کنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي (خ. و) گفت کجا است طلب اذن کفنده پس قصه کرد در او چنانکه قصه کرد در ما گفت علي مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) و نبود نزدیک او کسی سواء عايشه مادر مؤمنین پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستي تو ای علي و قوم چدين و چندان است گفتم خدا و رسول او دانا قواست پسر اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهند کرد قرآن چنبر کردن ایشان را یعنی دانه نخواهد بخشید بیرون خواهند گذاشت از دین چنانکه بیرون می گذرند تیر از شکار در ایشان موردی خواهد بود نقص گویا که دست او پستان است قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق آن مورد در میان اوشان است گفتند اری پس آمدید شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقیق او بدست در میان اوشان پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقیق او در میان ایشان هست پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای شما گفتند مردم آری گفت علي راست فرمود خدا و رسول او

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن
الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما
كان بيوم الزهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح
فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا الثدية فطلبوه فلم يجدوه فقال
علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في وهداة
من الارض عايه ناس من القتلى فاذا رجل على يده مثل سبلات
المنور فكبر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك ■

۱۸۲ — انبانا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا
الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن
كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي ءم بقنطرة الديرجان فقال
انه قد ذكر لي خارجة يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالثدية

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا
ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خ.و) گفت
علي هرگاه شد روز جنگ زهروان كه نام شهريست پس نه دفع شدند تا
اينكه سفته شدند به نيزه ها پس كشته شدند تمام گفت علي (خ.و)
طلب كديد ■ بچوئيد صاحب پستان را پس طلب كردند مردم او را پس
نيافتند او را پس گفت علي (خ.و) نه دروغ گفتم و نه دروغ بچوئيد
او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند
از كشتگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند موی ها پرور گریه
هستند پس تكبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت
عبد الاعلى حديث کرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي
از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب کرد مارا علي بر او
سلام به يل ديرجان پس گفت علي مرفضي تحقيق شان اينست كه ذكر
كرده شد مرا فرقه خارجه كه بپرون مي آيند از طرف مشرق ■ درميان

فقاتلهم فقالت الحرورية بعضهم لبعض ■ تعلمهم تكلمهم فردوكم
 كما ردكم يوم حرورا فنهي (ن - فشجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال
 رجل من اصحاب علي رضي الله عنه قطعوا العوالي والرماح فداروا
 واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر
 رجلا فقال على التمسوا المتخذي و ذلك في يوم شات فقالوا ■ نقدر
 عليه فركب علي ع م بغلة النبي صلعم الشهباء فاتى وهداة من
 الارض فقال التمسوا في هواء فاخرج فقال ما كذبت و لا كذبت
 فقال اعملوا و لا تنكلوا او لا اني اخاف ان تنكلوا لاخبرتكم بما
 قضى الله لكم على لسانه يعني النبي صلعم و لقد شهدنا أناس
 من اليمن فقالوا كيف يا امير المؤمنين قال كان هو اهم بغية ■

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علی رضه اوشانرا پس گفت
 بعض حروریه بعض را نمدانی تو اصحاب علی را کلام میکنی اوشانرا
 پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حرورا
 پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب
 علی (خ. و) مگذارید نیزه ها را و معنی عوالی نیزه ها است پس دور
 کردند ■ سرنجام دور کردند و کشته شد از یاران علی دوازده یا سیزده
 مرد پس گفت علی بچوئید ناقص را ■ این ماجرا در روز سرما بود پس
 گفتند مردم نه قادر می شویم بر او پس سوار شد علی بر او سلام سفید
 رنگ خچر نبی (د. خ. ل. م) را که نام او شهباء بود پس آمد پست
 زمین را پس گفت بچوئید در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید
 عمل را اگر نه تحقیق من خوف کنم بر اینکه ترک خواهید کرد عمل را
 هرائنه خیر کنم شمارا بان چیز که حکم کرد خدا برای شما بر زبان او
 یعنی نبی (د. خ. ل. م) و هرائنه تحقیق حاضر شدند مارا مردم از
 یمن پس گفتند چه حال است ای امیر المؤمنین فرمود علی بود آن
 امر مقصود قر از روی حاجت ■

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبد العظیم قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا عبد الملك بن ابي سايمان عن سلمة بن كهيل قال حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذین كانوا مع علي رضي ساردا الى انخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤن القرآن ليس قرأتكم الى قراتهم بشيء و لا صلواتكم الى صلواتهم بشيء و لا صيامكم الى صيامهم بشيء يقرؤن القرآن يحسبون انه لهم دعو عليهم و ■ يجاوز قراتهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم على لسان نبيهم ■ يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد عباس پسر عبد العظیم گفت عباس حدیث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حدیث کرد مارا عبد الملك پسر ابي سلمان از سلمة پسر كهيل گفت سلمة حدیث کرد مارا وهب تحقیق او بود در لشکر چنین لشکر که بودند همراه علي (خ و) سیر کردند طرف خوارج پس گفت علي (خ و) اي مردمان تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا (د و خ و ل و -) فرمود شتاب است که خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نیست قرائت شما طرف قرائت اوشان بچیزی و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچیزی و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچیزی خواهند خواند قرآن را گمان خواهد کرد تحقیق آن برای نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چنانچه گردن اوشان را بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بیرون می گذرد تیراز شکار اگر خواهند دانست لشکر چنین لشکر که جنگ خواهد کرد خارجیان را چه حکم کرد خدا برای اوشان بر زبان نبي اوشان هر ایده ترک کنند عمل را و نشان آن اینست تحقیق در میان ایشان مودیت برای او باز است و نیست برای او دست

و ليس له ذراع على رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه
شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء
يخلفونكم في ذرايكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء
القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا
على اسم الله قال سلمة قنزلني زيد بن وهب منزلا حتى مررنا
على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي
فقال لهم القوا الرماح و سارا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان
يناشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا
السيوف و شجرهم الناس يعني برماحهم فقتل بعضهم على
بعض و ما أصيب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كره
التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي بنفسه حتى اتا ناسا

بر سر بازاری او مانند سر پستان است برای زن بر او صوی ها اند سفید
پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و ترک میزدند آن است
مسلمانانرا خواهند افند در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است
تحقیق من هرآنکه آمید می دارم ایکنه مانند آن گروه پس تحقیق ایشان
تحقیق ریخته خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس میرو
کنند بر نام خدا گفت سلمه پس ذارل کرد مرا رید پسر وهب منویل را
تا ایکنه گذسیدیم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود
پس گفت عبد الله برای او دیدن ازید نینزه های را و بر کشید شمشیرهای
حرد را از پیام های آنها پس تحقیق من حرف میکنم ایکنه قسم خواهدد
داد شمارا چنانکه قسم دادند شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای
جنگ پس دور کردند نینزه های خود را ■ کشیدند تیغهای را و سفند
اوشان مردم عالی مرتضی یعنی به نینزه های اوشان پس نقل کرده شد
ارشان بر بعضی و ده ریخته شد از مردم علی آن روز مکر دو مرد گفت
عالی بزرگ کند ذات اورا بچوئیده در میان اوشان ناقص را پس نیافتند

فقال بعضهم علي بعض قال جرودهم فوجدوه مما يلى الارض فكبر علي
رضه ثم قال صدق الله و يبلغ رسوله هم فقام اليه عبدة السلمي
فقال يا امير المؤمنين و الله الذي الله الا هو سمعت هذا
الحديث من رسول الله صلعم قال و الله الذي لا اله الا هو
سمعت من رسول الله صلعم حتى استخلفه ثلثا و هو يحلفاء *
عنه ۱ — اخبرنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا ابن ابي عدي عن
ابن عون عن محمد بن عبيدة قال قال علي رضه لولا ان تبطلوا
انباكم ما وعد الله الذين يقتلونهم علي لسان محمد صلعم قلت
انتم سمعتم من رسول الله صلعم قال اي و رب الكعبة اي و رب
الكعبة اي و رب الكعبة ■

مردم اورا پس ايسفاده شد علي (خ. و) به ذات خود قا اينكه آمد مردم
كشتگارا بعض اوشان بر بعض بود فرمود بكشيد اوشان را پس يافتند مردم
آن ناقص را ازان چيز كه منصل بود زمين را پس تكبير گفت علي
(خ. و) پسر گفت راست فرمود خدا ■ رسانيدن پيغمبر بو او سلام
پس ايسفاده شد طرف او عبيد السلمي پس گفت اي امير المؤمنين
قسم خدا است چنين خدا كه نيست معبود بحق مگر او شيعي تو ان
حديث را از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنين خدا
كه نيست معبود بحق مگر او هراينه شنيدم من اين حديث را از پيغمبر
خدا (د. خ. ل. م) تا اينكه طلب رسم كرد عبيدة علي مرتضي را ■
دعاه و او قسم مي خورد براي عبيدة ■

عنه ۱ — گفت قتيبة پسر سعيد حديث كرد ما را پسر ابي عدي از پسر
عون ار محمد پسر عبيدة گفت محمد گفت علي (خ. و) اگر نه اينكه بخور
كنيد شما خير دهم شما را انچيز كه وعده كرد خدا ان مردمان را كه قتل
خواهند كرد ان خوارچ را بو زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو
شيعي ان حديث را از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علي اي قسم
پروردگار كه به است اي قسم پروردگار كه به است اي قسم پروردگار كه به است ■

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلمي قال لما كان جئت أصيب أصحاب الزهروان قال علي رضي الله عنه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخرج اليد او مئذون اليد او مؤذن اليد فابتغيناه فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة = عذابه لحدثتكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن ولي قتل هؤلاء فليت اذن سمعته من رسول الله صلعم قال اي رب الكعبة ثلثا =

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث كرد مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث كرد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هوگاه بود كه آمدم تا برسم صاحب هاي زهروان را گفت علي (خ و) بچريد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگر هستند از قوم چنين كه فرمود آنها را پيغمبر خدا (د . خ . ل . =) پس تحقيق درميان اوشان مرد است ناقص دست يا ناقص دست يا جسيم او را پس يافتيم او را پس دلالت كدايديم علي را بر او پس هوگاهديد حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر كديد شما پسر ذكر كرد كلمه را معني او هراينه حديث كنم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا (د . خ . ل . =) براي آنكه كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتم تو شنيدى تو آن حديث را از پيغمبر خدا (د . خ . ل . =) گفت علي رضي الله عنه قسم پورردگار كعبه است سه دفعه فرمود اين كلمه را =

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جیش انه سمع عليا رضي بقول اذا قباب بين الفتنة لولا انا ما قوتل اهل النهر وان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضي الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصر لصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه *

ذكر مناظرة عبد الله بن عباس رضي الله عنهما و احتجاجة عليهم فيما انكروا على علي بن ابي طالب رضي

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك . او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جیش تحقيق اور شديد علي را (خ و) ميگفت من قبه يعني حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بودم مي ده كشته مي شدند اهل نهروان اگر ده تحقيق من خوف كنم اياكه ترك خواهيد كرد عمل را هرايده خبر كنم شما را با آنچه بزرگه حكم كرد خداي غالب و بزرگ بر زبان نبي شما (د و خ و) براي آنكس كه فذل كرد اوشان را در حاليكه بينداده بون نماز اوشان را شناسنده بود به هدايت اوشان چنين هدايت كه ما بر او ايم =

اين ذكر مناظره . بحث كردن عبد الله پسر عباس است
فرقه درويه را و بحث آوردن عبد الله پسر اوشان (خ و) در آن
چيز كه انكار كردند اوشان علي پسر ابي طالب را (خ و)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا

حدثني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما لما خرجت الحرة و اعتزلوا
 في دار و كانوا ستة آلاف فقلت لعلي ع م يا امير المؤمنين ابرء
 بالصلوة لعلي اكلم هؤلاء القوم قال اني اخافهم عليك قلت كلا
 فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار وهم ياكلون
 فقالوا مرحباك يا بن عباس فما جاء بك قلت لهم اتبئكم من عند
 اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم
 رسول الله صلعم و صهره الذي انزل فيهم القرآن و هم اعلم بتأويله
 منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يبلغكم ما يقولون و يبلغهم ما
 تقولون فانتحنا لي نفر منهم قلت هاتوا ما تفقمون علي اصحاب
 رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد الله بن عباس (خ . و) گفت هرگاه خارج شد فرقه حوریه و جمع
 شدند در مکانی . بودند شش هزار مردم پس گفتم علي را بر او سلام ای
 امیر المؤمنین سرد کن نماز را بعدی نماز ظهر بدیر خوان شاید که من کلام
 کدم انگروه را گفت علي رضي الله عنه تحقیق من خوف میکنم ایشان را از قتل بر تو
 گفتم نه چنان پس جامه پوشیدم و شانه کردم موی را و داخل شدم بر
 ایشان در مکانی نصف روز و ایشان می خوردند طعام را پس گفتند خوشی
 باد ترا ای ابن عباس پس چه چیز آورد فرا گفتم برای ایشان آمدم نزد
 شما از نزد صاحب های نبی (د . خ . ل . م) و از نزد شجرت کدندگان
 و یاری کدندگان و از نزد پسر عم رسول خدا (د . خ . ل . م) داماد
 آنحضرت چنین که نازل کرده شد در ایشان قرآن و ایشان دانستند تاویل
 قرآن از شما و نیست در شما مردی از ایشان هر آینه رسادم شما را آنچه
 که می گویند ایشان و رسادم ایشان را آنچه می گویند شما پس جدا
 شدند برای من جدا بعد از ایشان گفتم بپارید چه اعتراض میکنند بر
 اصحاب پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و بر پسر عم او گفتند آن مردم سه
 اعتراض اذن گفتم چه اذن آنها گفتند اما یکی از آنها پس تحقیق علي مرتضی

فانه حكم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال والحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فما حل سببهم ولا قتالهم قامت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا يحكى نفسه من امير المؤمنين فان لم يكن امير المؤمنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و ساء فبيده صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قلت اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني (ن - فانا) اقرأ عليكم كتاب الله عز وجل انه قد هير الله حكمه الى الرجال في شئ ثمة (بع درهم فامر الله

حكم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ نیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتم این اعتراض یکی است گفتند آن مردم اما دویم اعتراض پس تحقیق عاقل فعل کرد و نه بدی کرد و نه قاراج کرد پس اگر بودند آن مردم کافران پس تحقیق حلال شد بدی اوشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان پس نه حلال شد بدی اوشان و نه کشان اوشان گفتم این اعتراض دو اند پس چیست اعتراض سوم پس گفتند «هو بود ذات خود را از امیر المؤمنین پس اگر نیست امیر المؤمنین پس او امیر کافرین است گفتم ایا نزد شما چیزی است موسوی این سه اعتراض گفتند انها کنایت میکند ما را این گفتم برای اوشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب و بزرگ و ساء نبی او (د - خ - ل - س) آنچه که رد کند قول شما را ایا باز خواهید گشت گفتند ارے گفتم اما قول شما حکم کرده امی مردمان را در حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ تحقیق این نیست تحقیق گردانید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت

عروجل ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين
 امنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء
 مثل ما قتل من الذم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء احكم فيه
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنيب قالوا بل هذا افضل و
 في المرأة و زوجها و ان خفتن شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهل
 و حكما من اهلها ان يريدوا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدتكم
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من
 حكمهم في بضع امرأة اخراجت من هذه قالوا نعم قلتم و اما

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای غائب و بزبگ ایفکه حکم کنند در
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسابیکه ایمان آورده ده قتل کنیز
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس
 بواو جزاء ان مثل انچیز است که قتل کرد از چهار پایه حکم کفد باو
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی
 ایفکه گردانید اورا طوف مردمان حکم کنند در او اگر می خواست خدا
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح
 کردن درمیان مردم مسلمانان ■ باز داشتن خون های ایشان بهتر است
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا
 حکم را در زن و زوج او اگر دایید شما ناسازگاری و خلاف درمیان مرد
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر
 اراده دارند باصلاح آوردهن کار زوجین سازگاری افکند خدا درمیان زن و
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ایا حکم مردمان در صلاح
 درمیان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارج اری گفتیم اما قول شما

قواکم قاتل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشة تستحلون
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قاتکم اذا نستحل
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قاتکم لیست باهنا
 فقد کفرتم لان الله تعالى یقول النبی اولی بالمومنین من
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالالتین قاتوا منها بمخرج
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم مکی نفسہ من اہل
 المومنین فانا اتبکم بمن ترضون فشهد ان نبی الله صلعم یوم
 الحدیبہ صالح المشرکین فقل لعلي رض اکتب یا علي هذا ما
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبد الله فقال رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بندی کرد و بد تاراج ایا پس باندی خواهید کرد مادر خود
 عایشه را . حلال میدارید از او آنچه که حلال میدارید از غیر او و حال
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم
 از او آنچه که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر
 خواهید گفت نیست عایشه رض مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو
 گمراهی هستید پس بدارید از ان جواب را ایا بیرون ایدم ازین سوال
 گفتند اری . اما گفتن شما محذور ذات خود را از امیر المومنین پس
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم
 تحقیق نبی خدا (د . خ . ل . م) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس
 گفت انحضرت برای علي (خ . و) ندویس ای علي این آنچه است که
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علي مرتضی گفتند کفار
 که اگر ندانیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس

اهج يا علي رسول الله اللهم انك تعلم اني رسولك امح يا علي
و اكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله - و الله ارسل الله
صالح خبر من علي و قد مكنى نفسه و لم يكن مكنوه ذلك مكنوا
من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و
خرج سائرهم فقتلوا على ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار ■

ذكر الاخبار المؤيدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن
صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحق
عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحق (ن - قيس)
قال قلت لعلي رضي الله عنه تجعل بينك و بين ابن اكلة الاكباد حكما

بنويس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م) مگو
کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق
پیغمبر تو ام مگو کن ای علی و بنو یس این آنچه است که صالح کرد
بر او محمد پسر عبد الله و قسم خدا است هر آنکه پیغمبر خدا (د - خ -
م) بهتر است از علی ■ حال آنکه تحقیق مگو کرد انحضرت ذات
خون را و نبود این مگو از نبوة ابا خارج شدم از این اعتراض گفتند اری
پس رجوع کرد از آن خوارج دو هزار و خارج شدند باقی او شان پس قتل
کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند ارشاد را فرقه مهاجرون و انصار ■

این که خبرهای تأیید کننده است برای آنچه بزرگتر مقدم شد ■ صف او

۱۸۸ — حدیث ... را ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث کرد
مارا عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا عمرو پسر
هاشم جشنی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمة پسر
اسحاق (ن - قیس) گفت علقمة گفتم علی را (خ - م) ای میکدی میان
خود و میان پسر خونده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من

قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبت هذا
ما صالح عليه محمد رسول الله [فقالوا لو نعلم] (ن - فقال سهيل
لو علمنا) انه رسول الله ما قاتلناه امحها فقلت هو و الله رسول الله
و ان (غم انفك ■ و الله لا امحوها فقال لي رسول الله صلعم انني
مكاتها فاريتها فمحاها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا ■

۱۸۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثنى
و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت
البراء (رضه) قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن
بشار اهل مكة كتب على كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله
فقال المشركون لا تكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم فويسندگ پيغمبر خدا (د . خ . ل . =) روز حديبيه پس نوشتم اين
انچيز است كه صالح كرد بران محمد پيغمبر خدا پس [گفتند اگر دانيم]
(ن - گفت سهيل اگر ميدانستم) كه تحقيق او پيغمبر خدا است نه جنگ
كذيم اودا محو كن ان لفظ را پس گفتم الحضرت قسم خدا است پيغمبر
خدا است و اگر خاك الود شود يعني تو قسم خدا است نه محو خواهم كرد
ان لفظ را پس گفت مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . س) بذا مرا مكان ان لفظ
را پس نمايديم الحضرت را پس محو فرمود آنرا و فرمود اما تحقيق
براي قسم مثل ان شتاب است كه خراهي كرد هدين كار را مغلوبا
و مقهورا ■

۱۸۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر مثنى و محمد پسر يسار گفتند ان هردو حديث كرد مارا شعبه از ابي
اسحاق گفت شنيدم براء را (خ . و) گفت هرگاه صالح كرد پيغمبر خدا
(د . خ . ل . س) مردم حديبيه را و گفت پسر يسار اهل مكة را نوشت
علي كتاب را درميان ايشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت
شركت كندگان مذويس محمد رسول الله اگر بودي تو پيغمبر خدا ■

نقاتلک فقال لعلي رض أمركه فقال ما أنا بالذي أسكوه فمكاهها
رسول الله صلعم بيده فصالحهم على أن يدخل هو واصحابه ثلاثة
ايام و لا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسأله و قال ابن بشار فسأله
ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه *

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان ارهاوي قال حدثنا عبيد الله
بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن
عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى
اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم (ن - واصلهم)
على ان يقيم (ن - يقيموا) بها ثلاثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي كردیم ترا پس گفت انحضرت علي را (خ و) مگو که این
رسول الله را پس گفت علي مرتضی من نه آنکس ام که مگو کنم ان لعظ
را پس مگو کرد انرا پیغمبر خدا (د و خ و ل و م) به دست مبارک
خود پس صالح کرد انحضرت مشرکان را بر اینکه داخل شود انحضرت و
اصحاب او مکه را سه روز و سه داخل شوند انرا مگر به کیسه های ساز
جنگ پس سوال کردم انحضرت را (و گفت ابن بشار راوی سوال کردند
مشرکان انحضرت را) چیست جلبان السلاح گفت انحضرت کیسه ها است
بالچیز که درو است *

۱۹۰ — حدیث کرد ما را احمد پسر سلیمان رهاوی گفت احمد حدیث
کرد ما را عبيد الله پسر موسی گفت عبيد الله خبر داد ما را اسرائيل از
ابي اسحاق از براء پسر عازب (خ و) گفت عمره کرد پیغمبر خدا
(د و خ و ل و م) در ماه ذي قعدة پس آمد اهل مکه را اینکه بگذارند انحضرت
را اینکه داخل شود انحضرت مکه را تا اینکه حکم کرد انحضرت اوشان را
بر اینکه قایم شود انحضرت مکه را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمة آنان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم
 انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن انت محمد بن
 عبدالله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبدالله و قال
 لعلي اُسمع رسول الله قال لا والله لا امكروا بدا فاخذ رسول الله
 صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان
 (رسول الله) (بن عبدالله) و كتب هذا ما قضى عليه محمد
 بن عبدالله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القراب
 و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع
 احدا من ادحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل
 اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

كذاب را نوشديد اين انچيز است كه حكم كرد بر او محمد رسول الله
 گفتند نه اقرار ميكند نه رسول الله اگر دايم كه تكفيق نو پيغمبر
 خدا هستي نه منع كنيم نرا چيزي را و لكن تو محمد پسر عبدالله
 هستي گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبدالله
 ام و گفت انحضرت علي را محو كن لفظ رسول الله را گفت علي
 (خ و) قسم خداست نه محو خواهم كرد انرا هميشه پس گرفت پيغمبر
 خدا (د و خ و ل و م) كتاب را پس محو كرد اورا و نه خوب بود اينكه به
 نويسد انحضرت پس نوشت مكان (رسول الله) (پسر عبدالله) را و نوشت
 اين انچيز است كه حكم كرد بر او محمد پسر عبدالله اينكه نه داخل
 شود انحضرت مكة را به ساز جنگ بگو نه شمشير در بيايم و اينكه نه خارج
 شود کسی از اهل مكة به کسی اگر اراده كند انكس اينكه تابع شود انكس
 را و نه منع كند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده كند انكس
 اينكه قيام نمايد در مكة پس هرگاه داخل شد انحضرت مكة را و گذشت
 مدت سه روز آمدند كنار نزد علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج (رسول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي ياعم ياعم فتأراها (ن - فاخذ بيدها) علي (رض - فاخذها بيده فقال لفاطمة عليها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختصم فيها علي و زيد و جعفر رضي الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة خي فقضى بها (رسول الله صلعم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض - انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خالتي و خلتي و قال لزيد انت اخوانا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال انها بنت اخي من الرضاعة * قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد که خارج شود از میان ما پس تحقیق گذشت مدت پس بیرون آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس نایع شد الحضرت را دختر حمزة ندا میکرد ای عمو ای عمو پس رسیدند او را علی (خ . و) پس گرفت او را علی مرتضی به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سلام نزدیک هست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنها پس مذاقشه کرد دران دختر علی و زيد و جعفر (خ . و) پس گفت علی من گرفتم او را و این دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زیر من است و گفت زيد دختر برادر دست پس حکم کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) بان دختر که او برای خاله اوست و فرمود خاله به دربه مادر است پستو گشت برای علی (خ . و) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را مشاهده هستي نو پیدایش مرا و خوی مرا و گفت برای زيد تو برادر ما هستي پس گفت علی مرتضی ایا زوج هستي کدي دختر حمزة را پس فرمود الحضرت تحقیق او دختر برادر من است از شیر دهی * گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن - دبت را يحيى بن ادم قزويني اخراين

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبیره بن مریم عن عیسی رض *
 ۱۹۱ — انبانا محمد بن عبد الله بن المبارك قال حدثنا یحیی
 هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن
 هانی و هبیره بن مریم عن عیسی رض انهم اختصموا فی ابنة
 حمزة فقضى بها رسول الله صلعم الخالها و قال ان الخالة ام
 قلت یا رسول الله الا تزوجها قال انها لا یحل لی انها ابنة اخي
 من الرضاعة قال و قال لی انت منی و انا منك و قال لزیّد
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا
 الکتاب و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین *

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابی اسحاق از هانی و هانی و هبیره و مریم از علی (ع) *

۱۹۱ — خبر داد مارا محمد بن عبد الله بن المبارك گفت محمد
 حدیث کرد مارا یحیی و او پس آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا
 اسرائیل از ابی اسحاق از هانی و هبیره بن مریم از علی (ع) و
 تحقیق ایشان مدقشه کردند در دختر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا
 (ع) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفت ای
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیکنی فرمود تحقیق او به حلال است مرا تحقیق
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تو از
 هستی و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما
 هستی و گفت برای جعفر مشایه شدی تو پیدایش مرا و خوی مرا •
 این احقر کتاب است و درود قریب بر سر دار ما و مالک ما که نام
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام •

تم الکتاب بعون الموفق الوهاب

